

برای اطلاع از حقوق پدیدآوران در آنها (وزارت علوم، تحقیقات، فناوری به شماره ۱۹۵۹۲۹/و تاریخ ۱۳۹۵/۹/۶) از پایگاه اطلاعات علمی ایران (گنج) در پژوهشگاه علوم و فناوری اطلاعات ایران (ایرانداک) فراهم شده و استفاده از آن با رعایت کامل حقوق پدیدآوران و تنها برای هدفهای علمی، آموزشی، و پژوهشی و بر پایه قانون حمایت از مؤلفان، مصنفان، و هنرمندان (۱۳۴۸) و الحاقات و اصلاحات بعدی آن و سایر قوانین و مقررات مربوط شدنی است.



دانشگاه آزاد اسلامی

واحد تهران مرکزی

دانشکده علوم سیاسی، گروه علوم سیاسی

پایان نامه برای دریافت درجه کارشناسی ارشد (M.A)

گرایش: اندیشه سیاسی اسلامی

عنوان:

علل تغییر رویکرد امام خمینی از تعامل با نظام پهلوی تا لزوم براندازی آن

استاد راهنما:

دکتر اکبر اشرفی

استاد مشاور:

دکتر ارسلان قربانی شیخ نشین

پژوهشگر:

زهرا امیر

زمستان ۱۳۹۳

تقدیر و تشکر:

سپاس بی پایان خداوندی را که حرفی یا خطی از این نوشته رقم نخورد جز با توفیق و فضل او .

و با قدردانی فراوان از استاد دانشمند و گرانقدر جناب آقای دکتر اشرفی که اگر موفقیتی در نگاشتن این سطور به چشم می خورد تنها به مدد راهنمایی های ارزشمند و بی دریغ و صبورانه ایشان رقم خورده است.

با تشکر بسیار از استاد فرهیخته و ارجمند جناب آقای دکتر قربانی شیخ نشین که با نظرات سازنده نقشی اساسی در شکل گیری این پژوهش داشته اند.

و با سپاس فراوان از استاد ارزنده و محترم جناب آقای دکتر نادرپور که زحمت داوری این پژوهش را پذیرا شدند.

تقدیم به :

شهدا و به امام شهدا خمینی کبیر آن سفر کرده که صد قافله دل همراه اوست ، این مرقومه قطره ای

است از دریای بیکران او... امید آن دارم که این تلاش ناچیز مقبول آن روح خدایی افتد و دعای

خیرش شامل حال این بنده کمترین گردد.

و تقدیم به خانواده عزیزم به ویژه پدر و مادر نازنینم که همواره یار و یاور، مشوق و مربی من در تمام عرصه های زندگی بودند و هستند.

بسمه تعالی

تعهدنامه اصالت پایان نامه کارشناسی ارشد

اینجانب زهرا امیر دانش آموخته مقطع کارشناسی ارشد ناپيوسته به شماره دانشجوی ۹۱۰۶۳۳۵۸۰ در رشته اندیشه های سیاسی در اسلام که در تاریخ ۱۳۹۳/۱۰/۲۲ از پایان نامه خود تحت عنوان: "علل تغییر رویکرد امام خمینی از تعامل با نظام پهلوی تا لزوم براندازی آن" دفاع نمودم.

بدینوسیله متعهد می شوم:

۱- این پایان نامه حاصل تحقیق و پژوهش انجام شده توسط اینجانب بوده و در مواردی که از دستاوردهای علمی و پژوهشی دیگران (اعم از پایان نامه، کتاب، مقاله و ...) استفاده نموده ام، مطابق ضوابط و رویه های موجود، نام منبع مورد استفاده و سایر مشخصات آن را در فهرست ذکر و درج کرده ام.

۲- این پایان نامه قبلاً برای دریافت هیچ مدرک تحصیلی هم سطح، پایین تر یا بالاتر در سایر دانشگاهها و موسسات آموزش عالی ارائه نشده است.

۳- چنانچه بعد از فراغت از تحصیل، قصد استفاده و هرگونه بهره برداری اعم از چاپ کتاب، ثبت اختراع و ... از این پایان نامه داشته باشم، از حوزه معاونت پژوهشی واحد مجوزهای مربوطه را اخذ نمایم.

۴- چنانچه در هر مقطع زمانی خلاف موارد فوق ثابت شود، عواقب ناشی از آن را بپذیرم و واحد دانشگاهی مجاز است با اینجانب مطابق ضوابط و مقررات رفتار نموده و در صورت ابطال مدارک تحصیلی ام هیچگونه ادعایی نخواهم داشت.

نام و نام خانوادگی:

تاریخ و امضا

بسمه تعالی

در تاریخ :

دانشجو کارشناسی ارشد خانم زهرا امیر از پایان نامه خود دفاع نموده و با

نمره به حروف و با درجه مورد تصویب قرار گرفت.

امضاء استاد راهنما

بسمه تعالی

دانشکده علوم سیاسی

(این چکیده به منظور چاپ در پژوهش نامه دانشگاه تهیه شده است)

نام واحد دانشگاهی : تهران مرکزی	کد واحد: ۱۰۱	کد شناسایی پایان نامه : ۱۰۱۲۰۸۱۲۹۳۱۰۲۰
عنوان پایان نامه : علل تغییر رویکرد امام خمینی از تعامل با نظام پهلوی تا لزوم براندازی آن		
نام و نام خانوادگی دانشجو : زهرا امیر	تاریخ شروع پایان نامه : ۱۳۹۳/۸/۱۶	تاریخ اتمام پایان نامه : ۱۳۹۳/۱۰/۲۲
شماره دانشجویی : ۹۱۰۶۳۳۵۸۰		
رشته تحصیلی : اندیشه های سیاسی در اسلام		
استاد راهنما : دکتر اکبر اشرفی		
استاد مشاور: دکتر ارسلان قربانی شیخ نشین		
آدرس و شماره تلفن :		
چکیده پایان نامه (شامل خلاصه، اهداف، روش های اجرا و نتایج به دست آمده) :		
گاه ممکن است برای رسیدن به یک هدف با توجه به شرایط، اتفاقات و موانع پیش رو، نیاز به یک حرکت تند و یا حرکت آرام باشد و یا اینکه، اصلاً از آن هدف عقب نشست، با این دید رسالت انبیا و رفتار سیاسی ائمه علیهم السلام بر همین اساس می باشد، با هدفی مشترک و جهت گیری متفاوت. و همچنین رفتار علمای شیعه در عصر غیبت. در این میان تلاش امام خمینی «قدس سره» در پیروزی انقلاب اسلامی ایران نیز از این امر مستثناء نیست. ایشان با وجود شناخت همه آفت ها و منکرات رژیم پهلوی، به جهت آگاهی دقیقی که از اوضاع جامعه آن روز داشتند، برای رسیدن به هدف مطلوب، در گام های آغازین نهضت، در مواجهه با رژیم، «نصیحت» و «دعوت» به اصلاح روش ها و منش ها را در پیش گرفتند، اما سیر حوادث و سیاست های ضد دینی رژیم و ماهیت اصلاح ناپذیر آن و همچنین پیوند مستحکم آن با منافع غرب و اسرائیل که می رفت هویت دینی کشور را بی اثر سازد، امام را واداشت آرام آرام، وضع موجود و حکومت مستقر را از اساس نفی و بنیادهای آن را متزلزل نماید. در نتیجه با فراهم آمدن تدریجی شرایط که مهمترین آن همان بیداری مردم بود، با رعایت اصل امر به معروف و نهی از منکر، وقت را تلف نکردند، و بر مبنای عمل به وظیفه شرعی و تکلیف الهی همه آحاد جامعه را به قیام دعوت نمودند، و تا سرنگونی سلطنت و برپایی حکومت اسلامی به رهبری فقیه پیش رفتند.		

مناسب است ☐ تاریخ و امضا :

مناسب نیست ☐

نظر استاد راهنما برای چاپ در پژوهش نامه دانشگاه

مقدمه :..... ۱

فصل اول :

کلیات تحقیق..... ۴

۱-۱) طرح مسأله :..... ۵

۲-۱) سؤال اصلی :..... ۷

۳-۱) سؤال فرعی :..... ۷

۴-۱) فرضیه اصلی..... ۸

۵-۱) اهمیت موضوع :..... ۸

۶-۱) متغیرهای پژوهش:..... ۹

۷-۱) تعریف مفاهیم :..... ۹

۸-۱) روش گردآوری اطلاعات:..... ۱۸

۹-۱) روش تحقیق :..... ۱۹

۱۰-۱) ادبیات پژوهش:..... ۱۹

فصل دوم :

چارچوب نظری (اسلام و سیاست)..... ۲۵

مقدمه :..... ۲۶

- ۲-۱) مفهوم دین: ۲۷
- ۲-۱-۱) تعریف جامعه شناسانه از دین: ۲۷
- ۲-۱-۲) تعریف دین بر اساس برخی روایات و کتاب های کلامی : ۲۷
- ۲-۱-۳) تعریف دین از منظر فارابی : ۲۷
- ۲-۱-۴) تعریف دین در قالب مجموعه ای از آراء : ۲۷
- ۲-۲) تعریف سیاست : ۲۸
- ۲-۳) ارتباط دین و سیاست : ۳۰
- ۲-۳-۱) رسالت انبیا و بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله : ۳۱
- ۲-۳-۲) احکام و حدودی که اجرای آنها مقتضی حکومت اسلامی است : ۳۵
- ۲-۳-۳) فلسفه امامت و رهبری : ۳۷
- ۲-۳-۴) سیره معصومین علیهم السلام : ۳۹
- ۲-۴) رابطه دین و سیاست از دیدگاه امام خمینی: ۴۱

فصل سوم :

- تشیع و نحوه برخورد با حاکم جائر ۴۸
- مقدمه ۴۹
- ۳-۱) موضع گیریهای ائمه اطهار در برابر قدرت های حاکم زمان: ۴۹
- ۳-۱-۱) دوره رفتار مسالمت آمیز: ۵۱

- ۳-۱-۲) دوره حاکمیت شیعه: ۵۲
- ۳-۱-۳) قیام امام حسین علیه السلام: ۵۴
- ۳-۱-۴) دوره کادر بندی ائمه علیهم السلام: ۵۶
- ۳-۲) مواضع علما و فقها در برابر حاکمان جور: ۶۱
- ۳-۲-۱) مفهوم حاکمان عدل و جور: ۶۳
- ۳-۲-۲) علما و حاکمان جور: ۶۴
- ۱- دوره آغاز اجتهاد، ابتدای عصر غیبت: ۶۵
- ۲- دوره صفویه (ق دهم هجری): ۶۷
- ۳- مواضع علما در دوره قاجاریه از استقرار تا مشروطه: ۷۰
- ۴- علمای دوره مشروطه: ۷۳
- ۵- مواضع علما در برابر رضا خان: ۷۵
- ۶- علما زمان پهلوی دوم (سال ۱۳۲۰ تارحلت آیت الله بروجردی): ۷۷

فصل چهارم :

- اصول حاکم بر رفتار امام خمینی با حاکم جائر: ۸۴
- مقدمه: ۸۵
- ۴- ۱) تعریف اندیشه اصلاحی: ۸۶
- ۴- ۲) تأثیر خانواده بر اندیشه مبارزاتی امام خمینی: ۸۶

۳-۴) عمل به اصل تکلیف در دوران قبل از مرجعیت : ۸۸

۱-۳-۴) سکوت و تقیه وعدم موضعگیری مستقیم سیاسی و اهتمام به تدریس : ۸۹

۲-۳-۴) تغییر مسیر از تدریس به تألیف در سایه عمل به تکلیف : ۹۲

۳-۳-۴) قیام برای خدا نشانه ای از اصل عمل به تکلیف: ۹۲

۴-۳-۴) ظهور اندیشه امام در باب حکومت بر پایه اصول ذکر شده : ۹۳

۴-۴) عمل به امر به معروف و نهی از منکر: ۱۰۱

۴-۱-۴) اصل مصلحت اسلام و مسلمین و حفظ اسلام در قالب موعظه و نصیحت: ۱۰۲

۲-۴-۴) تهدید و هشدار و مخالفت با بدعت علم: ۱۰۵

۳-۴-۴) قدم سوم: تشدید لحن هشدارها مبارزه با شیوع ظلم : ۱۰۹

۴-۴-۴) تحریم تقیه و سکوت : ۱۱۲

۵-۴) اصل نفی سییل: ۱۱۳

۱-۵-۴) مبارزه با پیوند شاه و اسرائیل بر پایه اصل نفی سییل: ۱۱۳

۲-۵-۴) سلب مشروعیت از دولت و مجلس در قالب اصل نفی سییل : ۱۱۶

فصل پنجم :

لزوم بر اندازی رژیم پهلوی ۱۲۱

مقدمه: ۱۲۲

۱-۵) قیام و انقلاب از منظر امام خمینی: ۱۲۲

الف) والاترین هدف قیام تحقق عدالت در جامعه :..... ۱۲۴

ب) قیام بر اساس اصل تکلیف :..... ۱۲۴

ج) قیام امری همگانی است و بر اساس میزان آگاهی متفاوت:..... ۱۲۴

د) قیام بر اساس اصل ضرورت:..... ۱۲۵

۵-۲) مراحل ورود به انقلاب:..... ۱۲۷

۵-۲-۱) زمینه سازی و آمادگی عمومی جهت قیام و انقلاب علیه طاغوت :..... ۱۲۷

۵-۲-۲) طرحی برای قیام علیه نظام شاهنشاهی:..... ۱۴۳

۵-۳) علل ورود امام به انقلاب و براندازی سلطنت به عنوان بزرگترین منکر:..... ۱۵۹

نتیجه گیری:..... ۱۷۲

منابع:..... ۱۸۳

مقدمه :

چهارده قرن پس از بعثت پیامبر گرامی اسلام، امام خمینی رحمت الله علیه با قیام الهی خود، بزرگترین تحول جهانی در قرن بیستم «پیروزی انقلاب عظیم اسلامی» را رقم زد، و میراث بزرگی را به یادگار گذاشت که هنوز هم فعال و زنده است. امام رهبر منحصر به فردی است که توانست با عقاید دینی و مذهبی، در اوج ناباوری تحلیلگران بین المللی و نظریه پردازان سیاسی در غرب که به تحولات دینی و سیاسی در ایران و سایر کشورها بی اعتنا بودند، جهان را تکان دهد.

انقلاب اسلامی ایران از آنجا که بر اساس تفکرات و اندیشه متعالی امام خمینی رحمت الله علیه تشکیل یافته است، همواره در تعیین اهداف و آرمان ها و رسیدن به آن، با باورها و اعتقادات این شخصیت ملکوتی، پیوندی ناگسستنی داشته است، از این رو مقام معظم رهبری بانگشت نهادن بر این مهم، همگان را متذکر گردیده اند که

- «این انقلاب بی نام خمینی در هیچ کجای جهان شناخته شده نیست»
و در جای دیگر می فرمایند:
- «انقلاب و امام خمینی رحمت الله علیه دو پدیده انفکاک ناپذیرند، تحلیل انقلاب اسلامی بدون شناخت شخصیت رهبر بزرگ آن ... ممکن نیست.
روزنامه انگلیسی گاردین طی تحلیلی درباره انقلاب اسلامی نوشت :
- «نقش آیت الله خمینی در انقلاب عظیمی که در ایران رخداد بی اندازه مرکزی و مهم بود و تردیدی نیست که آیت الله، سنگ بنای اصلی این انقلاب بوده است.» (حاجتی، ۱۳۸۶، ص ۳۹)

اندیشه و جهان بینی سیاسی و فلسفی امام خمینی متمایز از نگرش دیگر اندیشمندان و فیلسوفان جهان می باشد، که باعث گشته ایشان به عنوان یک رهبر بزرگ و بنیانگذار حکومتی دینی و همچنین از مردان تاریخ ساز جهان مطرح باشد. امام با بهره گیری از اندیشه نو و ریشه دار الهی خود، در صحنه بین المللی نه تنها با توفیق در سرنگونی رژیم قدرتمند پهلوی به هدایت جریان جهانی انقلاب اسلامی پرداخت، بلکه با اراده و تفکری جدید و فرهنگی کاملاً دینی و الهی و نفی آموزه های مکاتب مادی،

توانست مدنیت غرب را به چالش بکشد، و نیز اذهان مردم جهان را متوجه حکومت های فاسدشان نماید؛ و میلیون ها انسان سرگشته در برهوت الحاد و بی دینی و گرفتار دام جاهلیت عصر مدرن را به ارزش های وجودی خویش دعوت نماید و منجر به بیداری اسلامی شود.

امام خمینی قدس سره اندیشمند جامع الاطرافی است، که بعد از سده ها آئین اسلام را به صورت الگویی برتر و مکتبی کامل براساس اصل توحید بنیان نهاد؛ و با قیام الهی خود در عصر غربت انسانیت، دریچه های نورا به روی انسان های دردمند و منتظر گشود.

برای شناخت شخصیت و افکار امام، زمان زیادی لازم است، هرچند که همه ما به ظاهر او را می شناسیم، اما آنچنان که لایق چنین مرد بزرگی باشد، ابعاد عظیم شخصیت ایشان را نشناخته ایم .

آنچنان که مقام معظم رهبری فرمودند که:

• «خمینی کبیر را کیست که نشناسد و کیست که به شایستگی بشناسد ، ...»

امام تنها رهبر دینی یک انقلاب عظیم در هزاره اخیر بوده و این در نوع خود بی نظیر است، لذا باز شناسی اندیشه سیاسی رهبر بزرگی همچون امام خمینی رحمت الله، که به احیای اندیشه سیاسی اسلام و تئوری حکومتی اسلام پرداخته اند، دارای اهمیت ویژه ای است؛ تجربه عملی زندگی ایشان که به عنوان بنیانگذار نظام اسلامی، چراغ راه آینده انقلاب و ترسیم کننده خطوط اصلی حرکت انقلاب است، اگر درست به جامعه عرضه شود به دلیل نوآوری در اندیشه ایشان، می تواند در ایجاد نظم سیاسی مطلوب راهگشا باشد. اما اگر تحول در اندیشه و عمل سیاسی امام به درستی درک نشود چه بسا معاندین به دور از یک نگاه جامع نگر تنها بخشی از اندیشه امام را به عنوان اندیشه ایشان القاء نموده و جامعه را در یافتن مسیر صحیح انقلاب به سر درگمی کشانند و ناگفته پیداست که مفاسد مترتب بر این القائات ناصحیح به چه میزان خطرناک خواهد بود. در نتیجه باید سعی کرد که رموز زندگی و ابعاد شخصیت الهی و اندیشه و تفکر امام راحل را در حد توان و به درستی بررسی کرد و در دریای بیکران شخصیتش غوطه ور شد .

در این پایان نامه قصد بر این است، تا قدمی هرچند اندک در این اقیانوس بیکران بگذاریم، و به یکی از زوایای مهم زندگی سیاسی امام خمینی به عنوان بزرگترین و اندیشمندترین رهبر جهان اسلام بپردازیم که شناخت آن می تواند در بسیاری از فراز و نشیب های سیاسی پیش روی جمهوری اسلامی راهگشا باشد

تلاش بر این است که فضای موجود و سیرحوادث و تحولاتی که منجر شده است به: «تغییر رویکرد امام خمینی از تعامل با رژیم پهلوی تا لزوم بر اندازی آن»، ترسیم گردد .

فصل اول :

کلیات تحقیق

۱-۱) طرح مسأله :

تمام حوزه های اندیشه یک اندیشمند به نوعی متأثر از فضای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی زمان شکل گیری آن تفکر می باشد و این امری کاملاً اجتناب ناپذیر است. همانگونه که اندیشمند سیاسی بر جامعه خود اثر می گذارد از آن نیز تاثیر می پذیرد؛ بنابراین طبیعی است که اندیشه او همواره در حال تحول و تکامل باشد، به عبارت دیگر صدور اندیشه های سیاسی رابطه مستقیمی با درگیری و حضور در صحنه های سیاسی به شکل عملی داشته و هر قدر فضا برای اندیشمند مورد نظر ملموس تر، به همان میزان تأثیر تفکرات و عقاید او بر جامعه مقصد نیز بیشتر بوده است، شاید مدعای اصلی این سخن تطابق شرایط نظری با حقایق عملی جوامع باشد که می تواند متفکر را از حوزه اندیشه و نظریه پردازی وارد صحنه عمل کرده و به واقعیت نزدیک تر کند.

این موضوع با مطالعه تاریخ ۲۳ ساله فعالیت نبی مکرم اسلام (صلی... علیه واله)، حضور دویست و پنجاه ساله ائمه معصومین (علیهم السلام) و در نهایت تاریخ ۱۲۰۰ ساله تشیع به خوبی قابل مشاهده است. برای مثال آیات ۱۳ ساله منزل در مکه (آیات مکی) بیشتر به انذار و تبشیر محدود می شود تا مسائل سیاسی و بر عکس اکثر آیات مدنی ناظر بر مفاهیم سیاسی و اجتماعی بوده یا بهتر است بگوئیم صبغه سیاسی و اجتماعی بیشتری دارند. این دقیقاً همان چیزی است که ما در میان سیره عملی امامان معصوم (علیهم السلام) نیز شاهد آن هستیم، به گونه ای که دوران امامت امیرالمؤمنین علی (ع) بیشتر روایات و خطب و.... جنبه سیاسی و اجتماعی دارند که این موضوع در مورد امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) نیز صادق است ولی در زمان امام زین العابدین، امام باقر و امام صادق (علیهم السلام) به دلیل فضای موجود حاکم بر جامعه مباحث مطرح شده جنبه حکومتی کمتری دارند.

علماء و فقهاء شیعه نیز از این قاعده مستثنا نیستند، بزرگانی چون شیخ انصاری، صاحب جواهر، صاحب شرایع، و آیت ... بروجردی و... به دلیل در گیر نبودن با مسائل سیاسی کمتر و فقط بر حسب ضرورت به این دست مسائل پرداخته اند. و بزرگانی همچون ، شیخ مفید، محقق کرکی، محقق سبزواری، کاشف الغطاء، ملاء احمد نراقی، میرزای قمی، شیخ فضل الله نوری، علامه محمد حسین نائینی و حضرت امام روح الله ... الموسوی الخمینی (قدس سره) که در صدر همه این عالمان شیعی قرار دارد به دلیل حضور در صحنه سیاسی با صراحت به نظریه پردازی در این حوزه پرداخته اند، درحالیکه غالب اندیشه های سیاسی این علماء از ماهیت اصلاحی برخوردار است ، اندیشه امام از گفتمان اصلاح عبور کرده، دارای ماهیت انقلابی به معنای جامعه شناختی آن شده است. ماهیت اصلاحی به این معنا است که اقدامات علمی و عملی که این فقها انجام می دادند، در سطحی بود که شرایط زمان آنها اقتضاء می کرد. در نظریه این دسته از علماء، تقاضاهایی مبنی بر اجرای احکام در قالب بیانی که نشانگر مصالحه با سلطنت و نه مشروعیت بخشیدن به آن باشد، وجود دارد؛ شبیه آنچه آیت الله نائینی درباره سلطنت مشروطه، به کمک اصولی چون عمل به «قدر مقدر» و «دفع افسد به فاسد» ارائه کرد . (لک زایی، ۱۳۸۳، صص ۹۳-۶۸)

اما امام خمینی (رضوان الله تعالی) با توجه به مقتضیات زمان و مکان، در بخشی از زندگی سیاسی خود درچار چوب گفتمان اصلاح عمل کرده است و در بخشی دیگر وارد گفتمان انقلاب شده است. با نگاهی به دوره پیش از تبعید و دوران تبعید و حتی دوران پس از پیروزی انقلاب اسلامی متوجه می شویم که اندیشه امام گام به گام تغییر کرده است. (نبوی، ۱۳۷۷، ص ۱۱۲)

امام خمینی به صورت تدریجی، به مانند شیوه انبیاء الهی مسایل اصلاحی خود را اعلام کرد، و رنه مسائل مطروحه در کشف الاسرار در سال ۱۳۲۳ در مسیر ولایت فقیه در سال ۱۳۴۲ است. فرآیندی که امام خمینی برای عرضه الگوی کامل تر خود در مقایسه با علمای سلف، در نظر می گیرد با تمهیدات و مقدمات خاص شروع می شود . نخست معتقد است که « وجود نظام پوسیده و دیکتاتور از نبودش بهتر است». ایشان روش و منش سیاسی خود را به تذکرات ناصحانه به حاکمیت شروع می کند. (زیویار، ۱۳۹۰، ص ۱۱۰) ابتدا از حکومت در خواست اجرای احکام دینی نمودند، ادامه این جریان به نصیحت برای اصلاح چارچوب فکری حاکم منجر شد، مواردی همچون «درخواست»، «نصیحت برای اصلاح»، « دگرگونی کامل چارچوب حاکم» در حقیقت نمایانگر امر به معروف و نهی از منکر است. (نبوی، همان)

امام خمینی به عنوان یک اندیشمند و یک متفکر تا سال های متمادی هوادار نظریه سستی علماء در تلاش برای برقراری موازین شرع و اجرای احکام دین در عرصه مناسبات اجتماعی صرف نظر از شکل و نوع حکومت بود. اندیشه ایشان که تا قبل از آغاز نهضت به سال ۱۳۴۱ بیشتر در کتاب کشف الاسرار بازتاب یافته است، مبین تلاش برای ساماندهی یک جامعه دینی است که مشخصه بارز این جامعه حضور پر شکوه و فعالانه دین در عرصه های مختلف حیات بشر، تحت تولا و نظارت رهبران مذهبی است. ناگفته پیداست چنین حکومتی عصاره، خواسته و آمال همه عالمان و متفکران شیعه در عصر غیبت بوده است. اما ویژگی ممتاز امام این بود که او نمی توانست در برابر حاکمان جائر و قوانین آنها سکوت اختیار کند، لذا ساز و کاری که امام برای تحقق هدف مطلوب به آن می اندیشید ابتدا ماهیت اصلاح گرایانه داشت اما تلاش امام همگام با تحولات اجتماعی و سیاسی و بر اساس شرایط زمان و مکان در مسیر تکاملی خود دستخوش تطور گشت و فرضیه انقلاب و انقلاب گرایي در پی آن شکل گرفت. (ملایی توانی ۱۳۸۰، صص ۱۸۳-۱۸۶) (لک زایی، همان، ص ۱۵) سیر حوادث و وقایع و سیاست های ضد دینی رژیم، امام را به این نتیجه رسانید که برای رسیدن به هدف، تشکیل حکومت اسلامی ضروری است. و ایشان بتدریج از تلاش برای اصلاح شاه تا عرصه یک رویارویی تمام عیار پیش رفت و در نتیجه امام نهاد سلطنت را فاقد مشروعیت خواند و قانونی بودن آن را زیر سؤال برد. لذا حرکت امام از حالت منفعلانه به حالت فعالانه، یعنی همان تشکیل حکومت اسلامی ختم شد. (نبوی، همان).

۱-۲) سؤال اصلی :

علل تغییر رویکرد امام خمینی از تعامل با نظام پهلوی به لزوم بر اندازی آن چیست؟

۱-۳) سؤال فرعی :

۱- لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی چه تاثیری در روابط امام خمینی با رژیم پهلوی داشت؟

۲- برگزاری همه پرسی انقلاب سفید چه تاثیری در روابط امام خمینی با رژیم پهلوی داشت؟

۳- شرایط تعامل با حاکم جابر از نظر امام خمینی چیست؟

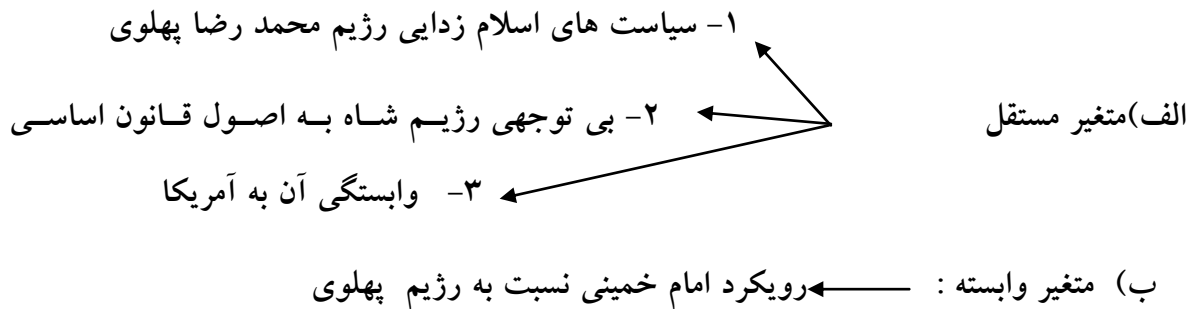
۴-۱) فرضیه اصلی

سیاست های اسلام زدایی رژیم محمد رضا پهلوی، بی توجهی وی به اصول قانون اساسی از جمله اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطه، و وابستگی آن به آمریکا موجب تغییر رویکرد امام خمینی از تعامل با رژیم پهلوی به لزوم براندازی آن گردید.

۵-۱) اهمیت موضوع :

امام خمینی نامی ماندگار در تاریخ معاصر است، آثار وجودی دوران زندگی ایشان به گونه ای است که او را به حقیقتی زنده و پویا برای عصرها و نسل های پس از خود تبدیل کرده است. ارتقاء سطح معرفت و بصیرت مردم نسبت به شخصیت عظیم حضرت امام خمینی رحمت الله علیه و آگاهی عمیق از تفکر و اندیشه امام خمینی، که به احیای اندیشه های سیاسی اسلام و تئوری حکومتی اسلام پرداخته اند، و همچنین موجب پیروزی ملت ایران و آثار و تحولات شگفتی در عرصه جهانی گردیدند، ضرورتی است که همه خردمندان بویژه رهبر معظم انقلاب اسلامی بر آن تأکید دارند، زیرا این امر موجب میشود که علاوه بر ابراز حق شناسی نسبت به امام خمینی و حفظ میراث دینی، علمی و فرهنگی ایشان از گزند دشمنان، راه و آرمان های متعالی امام راحل نیز استمرار یابد؛ و نسل های بعد نیز از آن بهره مند گردند. لذا ضروری است تا اندیشه و تجربه عملی زندگی امام به عنوان بنیانگذار نظام اسلامی و چراغ راه آینده انقلاب و ترسیم کننده خطوط اصلی حرکت انقلاب، درست به جامعه عرضه شود تا در ایجاد نظم سیاسی مطلوب راهگشا باشد و اگر تحول در اندیشه و عمل سیاسی امام به درستی درک نشود، چه بسا معاندین به دور از یک نگاه جامع نگر تنها بخشی از اندیشه امام را به عنوان اندیشه ایشان القاء نموده، و جامعه را در یافتن مسیر صحیح انقلاب به سردرگمی کشانند و ناگفته پیداست که مفاسد مترتب بر این القاءات ناصحیح، به چه میزان خطرناک خواهد بود.

۶-۱) متغیرهای پژوهش:



۷-۱) تعریف مفاهیم :

الف) اصلاح :

واژه اصلاح دارای معانی متعددی است. از نظر لغوی و کاربرد دینی :

۱- این کلمه گاهی از ماده «صلح» می آید که به معنای ایجاد صلح و برقراری آشتی و نقطه مقابل جنگ و دعواست. یکی از شواهد مثال این معنا «اصلاح ذات البین» است که در آیه ۲۲۰ سوره مبارکه بقره به آن اشاره دارد.

۲- معنای دیگر «اصلاح» عمل شایسته و سامان دهی کارهاست که در برابر افساد و کارهای ناشایست و ایجاد نابسامانی مطرح شده است.

۳- «اصلاح» از ریشه صلاح است با دوبعد ساماندهی و شایستگی در باز نگری و تجدید حیات و از منظر دینی در رفع مفاسد و نابسامانی ها کاربرد دارد. (زیویار، ۱۳۹۰، ص ۱۰۰)

اما مفهوم اصلاح که امروزه به کار می بریم، ویژگی خاصی در اصطلاحات سیاسی پیدا کرده و معادل «رفرم» و در مقابل انقلاب به کار می رود. می گویند تغییراتی که در جامعه ایجاد می شود، گاه تدریجی است و آرام آرام و با آهنگ کند انجام می گیرد که در این صورت به آن «رفرم» می گویند؛ و کسانی را که در صدد چنین تغییراتی در جامعه برمی آیند، «اصلاح طلب» می نامند و معادل خارجی آن «رفرمیست» است. در مقابل، کسانی که می خواهند دفعتاً اوضاع را عوض کنند، انقلابیون هستند. انقلاب به معنی تغییر اجتماعی ناگهانی، تند و با سرعت که گاهی احیاناً همراه با خشونت است. این اصطلاح اصلاح، به

عنوان اصطلاح سیاسی و در مقابل انقلاب، معنای اخصی برای اصلاح است. این اصطلاح، ریشه لغوی ندارد و اصطلاح دینی و مذهبی نیست؛ بلکه اصطلاح سیاسی جدیدی است که در قرآن و روایات به این معنای خاص به کار نرفته است. مقام معظم رهبری در فرمایشاتشان به این نکته اشاره کردند که وقتی ما می‌گوییم اصلاح، معنای خاص آن را که امروزه در اصطلاح سیاسی به کار می‌رود نمی‌گوییم؛ بلکه منظور ما هرگونه مبارزه با فساد و رفع مفاسد است؛ خواه به صورت تدریجی باشد، و خواه به صورت دفعی و انقلابی. و لذا فرمودند خود انقلاب اسلامی ایران بزرگترین اصلاح بود؛ با این که در اصطلاح سیاسی امروز به آن اصلاح نمی‌گویند (پایگاه اطلاع رسانی اجتهاد)

ب) حاکم جابر:

حاکمی است که با تعدی و تجاوز به حقوق مردم و ظلم به آنان از مسیر حق و عدل خارج شده است. بحث از حاکم جائر همواره در اندیشه فقهی سیاسی علمای شیعه مطرح بوده است و هر کدام از فقها با توجه به دیدگاه‌ها و مبانی علمی خود در این زمینه نظریه‌پردازی کردند. این بحث در متون فقهی به عنوان یک موضوع مستقل مطرح نشده و هنگام بحث از عناوینی مانند قضاوت، امر به معروف و نهی از منکر، بیع، مکاسب محرمة و... طرح می‌گردید. از دیدگاه شیعه، حاکم باید از سوی امام معصوم (ع) و یا نایب او منصوب یا مأذون باشد تا بتوان او را مشروع دانست، در غیر این صورت آن حاکم مشروع و عادل نبوده و مصداق جور قرار خواهد گرفت. اما این مفهوم بسیار مجمل است؛ یعنی تقسیم حاکم به معصوم و جائر، در ابتدای دوره‌ی فقهی بوده است و بعدها به مرور زمان در اثر تحولات به مفهوم مفصل تبدیل شد و در نهایت به این نتیجه رسید که می‌توان در زمان غیبت حکومت عدل هم داشت، البته شرایط و زمینه‌های سیاسی و اجتماعی را نیز نمی‌توان در ایجاد ارتباط و همکاری با علما و عدم ارتباطشان نادیده گرفت. متفکران شیعی در تمامی دوران، ضمن حفظ مبانی و اصول علمی و دینی خود و با توجه به تلقی و برداشت خود از منابع شرعی و نیز با عنایت به شرایط عصر خویش به نابسامانی‌های به وجود آمده پاسخ می‌گفتند. (پایگاه اطلاع رسانی اجتهاد)

ج) قیام:

اصطلاح «قیام» در لغت به معنای «بیداری، خیزش، برخاستن، ایستادن، به پاخاستن، استقامت، مبارزه، تلاش پایدار، بیداری از خواب غفلت، عبرت و آگاهی و...» آمده است. این واژه در اصل عربی است و از

ریشه ماضی «قام» و مصدر «قَوْم» می آید. با مراجعه به فرهنگ های زبان عربی می توان به نتایج ذیل دست یافت:

۱- قیام در معنای مصدری عبارتست از: ایستادن، برداشتن، برافراشتن، قیام کردن، به پاخاستن، شوریدن، راست کردن، گماشتن، متحقق ساختن، مبارزه کردن، به نظم درآوردن، استقامت کردن، پایداری ورزیدن، بیدار شدن (از خواب غفلت و...) استدلال کردن، ظاهر و آشکار شدن و... .

۲- قیام در معنای مصدری آنگاه که به صورت ترکیبی می آید، متناسب با واژه همراه آن به معنای برخاستن، شورش کردن، اجرا، شوریدن، مبارزه کردن، ثابت کردن، آشکار ساختن و... است. نظیر:

- أَقَامَ الْحَقُّ: حق را آشکار ساخت، حق را متحقق ساخت، حق را استوار ساخت.

- أَقَامَ الْعَدْلُ: احقاق حق کرد، عدالت را بر پای داشت، عدالت را آشکار ساخت...

۳- قیام و قوام در معنای اسمی، بیانگر آن چیزی است که امری یا چیزی بدان استوار و پای برجاست، همچنین به مفهوم ستون، عماد، سَنَد، حامی، پشتیبان، محافظ، سرپرست، راست و مستقیم، قطب و محور و... آمده است.

۴- قیام، به عنوان جمع «قائم»، به مفهوم برپای ایستاد، و متضاد قُعُود و نیز به معنای برپای ایستادگان، راست قامتان، قیام کنندگان، و... است نظیر: «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا» (آل عمران: ۱۹۱).

اصطلاح قیام در زبان فارسی نیز به معانی متعددی چون برخاستن، به پاخاستن، قیام، شوریدن، شورش کردن، شورش، مبارزه، انقلاب و حرکت سیاسی و نظامی و... آمده است.

اصطلاح قیام در نزد معصومین به معنای حرکت و انقلاب و جهاد است که بیانگر حرکتی تکاملی و مبتنی بر اعتلای فکری و عملی انسان است

قیام در اصطلاح عرفانی، به مفهوم پیمودن منازل سلوک و استقامت در راه حق تا رسیدن به سرمنزل مقصود است؛ گاه نیز منزل اول دانسته شده است. برخی هم آن را مقدمه سلوک دانسته اند که در این دو مورد به مفهوم بیداری (يقظه) می تواند باشد.

«قیام بالله: مراد استقامت است در حال بعد از فنا و عبود بر مجموع منازل و سیر از الله در الله و بیرون آمدن از رسوم به تعیین. قیام لله: بیداریست از خواب غفلت و برخاستن از سند عبرت در حال سیر الی الله»

در اصطلاح فلسفه سیاسی و علم سیاست، قیام به مفهوم حرکتی مبارزه ای با هدفی معین و عملی ارادی و آگاهانه بوده که می تواند فردی یا جمعی باشد. در این نگرش، قیام حرکتی است هدایت شده، ارادی و آگاهانه که برای نفی وضعیتی - وضعیت موجود - و اثبات وضعیتی دیگر - وضعیت مطلوب - یا برای ایجاد اصلاح و انقلاب صورت می گیرد. به طور کلی در بعد سیاسی، قیام مفهومی وسیع دارد که شامل هر نوع جنبش و حرکت آگاهانه و ارادی (اعم از فردی و جمعی) است. شاید مهم ترین معادل این اصطلاح از نظر سیاسی، واژه «نهضت» و «جنبش» باشد.

در بعد وسیع، قیام شامل انقلاب، شورش، اصلاح، رفرم، (در اینجا اصلاح را معادل Reform نگرفته ایم) نهضت، نهضت استقلال طلبانه، جنگ و جهاد رهایی بخش است همچنین کودتاهای نظامی و سیاسی نیز نوعی قیام محسوب می شود.

قیام در اصطلاح سیاست با سیاست مدنی نیز، شورش و مبارزه و استقامت در راه هدف متعالی و برتر است. برای نمونه می توان به قیام های متعدد تاریخی در جهان اسلام و نیز زمان معاصر اشاره کرد. حرکت امام حسین (ع) یک «قیام» است. حرکت و به پاخاستن مردم ایران در مقابله با رژیم پهلوی در طول سال های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ یا قبل از آن نیز «قیام» است.

به طور کلی، «قیام» بیانگر حرکت، مبارزه و استقامت برای تحقق هدفی برتر و متعالی است. قیام، بیداری، عبرت، استواری و حرکت است، حرکتی که در آن عناصر ایستادگی، پایداری، هدفداری، انتظام، محوریت و رهبری نهفته است. به همین جهت قیام را گاه معادل تمام حرکت ها و تلاش هایی دانسته اند که با هدف نوعی رهایی یا تحقق ارزش های مهم صورت می گیرد. اما آنچه اهمیت بیشتری دارد وجود نوعی پاکی، عبرت، بیداری و حرکت به سوی تعالی (برخاستن، خیزش، رستاخیز) و به سوی جلو در قیام است. شاید همین موضوع قیام را از سایر حرکت ها - به جز انقلاب و نهضت که مفهومی کلی تر و دقیق تر است - جدا می سازد. (هرچند خیلی از مبارزات، نهضت ها، جنبش ها و حتی برخی شورش ها نیز نوعی قیام محسوب شده اند.)

مفهوم قیام در قرآن کریم و سنت معصومین(ع): قیام از دیدگاه قرآن دارای مفهومی عام و گسترده است و هر نوع برخاستن و بر پای ایستادن و استقامت (نظیر قیام در نماز و قیام در مقابل ظلم و ستم) را در برمی گیرد. از این دیدگاه هر مبارزه ای - اعم از این که فردی، گروهی یا جمعی باشد، قیام به شمار می رود. هر جنبش، نهضت یا انقلابی نیز نوعی قیام است. اما آنگاه که امر به قیام برای خدا قیام می کند، این امر بیانگر حرکت، ایستادگی و تلاش او در راه خدا و برای اوست. چنین قیامی چون (لله، فی سبیل الله، قربه الی الله و...) است، حرکتی متعادل و تکاملی در جهت تحقق ارزش های والای الهی.

از دیدگاه قرآن «قیام» در برابر کژی، فساد، ظلم و ستم و در جهت احقاق حق و آشکار ساختن آن «عبادت و پرستش»، و گاه معادل «جهاد» است. در سنت و سیره معصومین(ع) نیز چون قرآن، قیام دارای مفهومی عام و گسترده است و بیانگر هر نوع خیزش، ایستایی، ایستادگی، مقاومت، استقامت، پایداری، بر پای ایستادن، شوریدن در برابر ظلم و ستم و فساد و... است. از این لحاظ چندان تفاوتی میان مفاهیم متعدد این واژه در احادیث با آنچه در قرآن آمده است، وجود ندارد. به طور کلی در مفهوم «سیاسی» اصطلاح قیام در نزد معصومین به معنای حرکت و انقلاب و جهاد است که بیانگر حرکتی تکاملی و مبتنی بر اعتلای فکری و عملی انسان است.

در اندیشه امام خمینی، قیام الهی یا قیام لله بیانگر حرکت صحیح انسان در بستر انسانیت برای یافتن خود و شأن وجودی و حقیقی خود - در درون جامعه و در ارتباط با دیگران است. لذا چنین قیامی سود محض است و هیچگونه زیان یا خسرانی در بر ندارد. در حالی که قیام برای نفس و قیام طاغوتی، قیامی است برای تحقق خود مادی یا بعد نفسانی انسان و در جهت منافع شخصی صورت می گیرد و لذا عامل انحطاط جوامع اسلامی است چنین قیامی گرچه منفعی کوتاه مدت را برای فرد به دنبال دارد اما در بنیان و بویژه به لحاظ مصالح عمومی زیان آور و خسران بار است.

از دیدگاه امام خمینی ماهیت و حقیقت قیام را اموری چند؛ چون دفاعی و عاری بودن از تجاوز و سلطه طلبی؛ کمال و برتری «فوز عظیم» قداست و معنویت و آرمانی بودن، بی انتهایی و بی مرزی - که در جهت هدفی مطلق و لایتنهایی یعنی «الله» صورت می گیرد - و مهمتر از همه الهی و خداگونه بودن و... تشکیل می دهد. بنابراین قیام حرکتی است دارای ماهیت الهی - انسانی و عملی است خداگونه برای شدن انسان؛ گذشتن از خود مادی و رسیدن به جانان. (جمشیدی، ۱۳۸۵، ص ۱۶)

د) مشروعیت سیاسی :

فرآیندی است که در آن قدرت به اقتدار تبدیل می شود و قدرت سیاسی، خصلتی عقلانی می یابد. مشروعیت در عرف سیاسی برابر نهاد (Legitimacy) است. این واژه از صفت، (Legitimate) قانونی اشتقاق یافته است و تعاریف مختلف دارد؛ برای نمونه توجه به تعریف های زیر سودمند می نماید:

۱- توجیه عقلانی اعمال سلطه و اطاعت. ۲- توجیه عقلی اعمال قدرت حاکم. ۳- قانونی بودن یا طبق قانون بودن. ۴- اعتقاد مردم تحت فرمان به شایستگی و برخورداری رهبران و حکومت نسبت به صدور قواعد الزام آور. ۵- اصل دال بر پذیرش همگانی دست یافتن شخص یا گروهی معین به مقام سیاسی.

واژه مشروعیت در علوم مختلف مرتبط با سیاست در معانی نسبتاً متفاوت استعمال می شود:

الف) در فلسفه، کلام و فقه سیاسی مشروعیت به معنای «حقانیت» است و در برابر غصب، (Usurpation) به کار می رود؛ و اصطلاحاً می توان آن را «مشروعیت هنجاری»، (Normative Legitimacy) نامید.

دانش های یاد شده علمی هنجار گذارند و در پی روشن سازی بایسته ها و نبایسته ها در عرصه سیاست و حکومت. بنابراین، نظریه مشروعیت در این علوم بیانگر آن است که چه کسی یا کسانی و بر اساس چه ضوابطی و چرا حق دارند بر مردم اعمال حکومت کنند و جامعه باید از چه کسانی پیروی و فرمانبرداری کند.

ب) جامعه شناسی سیاسی که دانشی توصیفی، (Descriptive) شمرده می شود، در جست و جوی توضیح و تبیین پدیده ها، رفتارها و ساختارهای سیاسی به وسیله عوامل اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی است فارغ از داده های ارزشی به ساختارهای سیاسی می نگرد، مشروعیت را عمدتاً به معنای مقبولیت به کار می برد. در این نگاه، جایی برای پرسش از رابطه مشروعیت و مقبولیت باقی نمی ماند؛ زیرا بر اساس آن «مقبولیت» و «مشروعیت» دو لفظ برای معنای واحدند. بنابراین، مساله باید با نگاه هنجارگرایانه بررسی شود.

مشروعیت در اسلام: در بررسی نظریه مشروعیت در اسلام، ابتدا باید منشا مشروعیت و منبع شناخت آن را تفکیک کرد. منشا مشروعیت همان تکیه گاه اصلی و خاستگاه مشروعیت است. مراد از منبع مشروعیت در این جا، ادله و منابع کشف خاستگاه مشروعیت در اسلام است؛ مانند کتاب و سنت.

در اسلام منشا ذاتی مشروعیت تنها خداوند است؛ زیرا آفریدگار جهان و انسان، مالک همه هستی، تنها قدرت مستقل تاثیر گذار و اداره کننده (مدبر) جهان و پروردگار عالم و آدم است. در اسلام حکومت و حاکمیت سیاسی نیز که نوعی تصرف در امور مخلوقات است، از شؤون ربوبیت شمرده می شود و توحید در ربوبیت الهی، در نظام تکوین و نظام تشریع، هیچ مبدا و منشا دیگری را در عرض خداوند بر نمی تابد. قرآن مجید در این باره می فرماید:

ان الحكم الا لله: حاکمیت نیست مگر از آن خدا. (انعام، ۵۷)

انما وليکم الله و رسوله و الذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة و يؤتون الزکوة و هم راکعون: همانا ولی و سرپرست شما خداوند است و فرستاده او و مؤمنان؛ همان کسانی که نماز به پا می دارند و در حال رکوع صدقه می پردازند. (مائده، ۵۵)

ام اتخذوا من دون الله اولياء فאלله هو الولی: آیا برای خود سرپرستانی جز خدا گرفته اند، همانا تنها خداوند صاحب ولایت است. (شوری، ۹)

پس هیچ کس از حق حاکمیت و تصرف در شؤون اجتماعی مردم برخوردار نیست؛ مگر خداوند یا آن که به دلیل معتبر شرعی منصوب یا ماذون بودنش از سوی خداوند ثابت شده باشد. نصب یا اذن الهی می تواند به صورت مستقیم یا غیر مستقیم، یعنی از سوی پیامبر یا اوصیای پیامبر، بیان شود. از طرف دیگر، همه مسلمانان، پیامبر اکرم (ص) را منصوب از سوی خداوند می دانند. این حقیقت را قرآن مجید در آیات متعدد بیان فرموده است. شماری از این آیات عبارت است از:

النبي اولی بالمؤمنين من انفسهم پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است. (احزاب، ۶)

اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم خدا را فرمان برید و از پیامبر و ولی امر اطاعت کنید. (نساء، ۵۶)

و همچنین در سوره مبارکه احزاب آیه ۳۶ خداوند می فرماید:

و ما کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم . .

هیچ زن و مرد مؤمنی حق ندارد وقتی خدا و فرستاده اش حکمی کنند، در کار خویش اختیاری داشته باشند؛ و هر که نافرمانی خدای متعال و فرستاده اش کند، گمراه شده است. (شاکرین، ۱۳۸۲، ص ۸)

ه) ولایت فقیه:

سرپرستی فقیه جامع شرایط در عصر غیبت، که همچون دیده بانی مانع اخلال و فساد و انحراف در جامعه، و همچنین موجب بسط عدالت و تعلیم تربیت و حفظ نظام جامعه و رفع ظلم و حراست مرزهای کشور و جلوگیری از تجاوز بیگانگان، از بدیهی ترین امور کشور، می شود، بی آنکه بین زمان حضور و غیبت امام و این و آن کشور فرقی باشد. پس اقامه حکومت و تشکیل دولت اسلامی بر فقیهان عادل، واجب کفایی است.

(لک زایی، ۱۳۸۷، ص ۱۵۳)

«فقیه» کسی است که در علوم اسلامی تخصص دارد و احکام الهی را از ادله آن استنباط می کند. «ولایت» معانی مختلفی دارد. ریشه لغوی آن (ولی) به معنای قرب، اتصال و پیوند دو یا چند شیء است. از پیوند عمیق دو شیء، ولایت پدید می آید

ولایت به «تکوینی» و «تشریعی» تقسیم می شود:

یک. ولایت تکوینی

«ولایت تکوینی» به معنای تصرف در موجودات و امور تکوینی است. چنین ولایتی از آن خدا است. اصل پیدایش، تغییرات و بقای همه موجودات به دست او است و همه تحت اراده و قدرت خدا قرار دارند. خداوند متعال مرتبه ای از این ولایت را به برخی از بندگان عطا می کند. معجزات و کرامات انبیا و اولیا، از آثار همین ولایت تکوینی است. آنچه در ولایت فقیه مطرح است، «ولایت تکوینی» نیست.

۲. ولایت تشریعی دو قسم است:

الف) قانون گذاری: بر اساس توحید ربوبی، هرگونه قانونی که انتساب به خداوند نداشته باشد، به شرک در تشریع منتهی می شود: «ان الحکم الا لله» (یوسف ۱۲)، آیه ۶۷. و فقط کسی مجاز به جعل قانون است که از طرف خداوند، مأذون باشد، مانند پیامبر اکرم (ع) و امامان معصوم (ع)، قرآن در این باره می فرماید:

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ» (نجم ۵۳)، آیات ۵-۳.

آیت الله معرفت در توضیح این موضوع می‌نویسد: «اینان حامل ودایع نبوت بودند و طبق تعلیم و تربیت پیامبر اکرم(ع) و تأیید روح القدس، بینش واقعی لازم را دارا بودند و بر ملاکات اصلی احکام، نسبت به پیشامدها کاملاً واقف بودند و بر حسب رخدادهای زمانه و مصالح مقتضی، تشریع احکام می‌نمودند(جوادی آملی، ۱۳۷۹، ص ۱۲۱ تا ۱۲۳)

زمان غیبت نیز فقیه جامع شرایطی که به کتاب و سنت آشنایی دارد، نسبت به اوضاع و احوال زمانه آگاه است، مقتضیات زمان و مکان را تشخیص می‌دهد و از تقوا و پارسایی نیز برخوردار است؛ از سوی معصومین(ع)، مأذون است تا به وضع قوانین متغیر در چارچوب احکام و آموزه‌های اسلامی و مصالح جامعه اسلامی بپردازد. جعل چنین ولایتی برای فقیه جامع شرایط، نه تنها منافاتی با ولایت تشریعی و حاکمیت خداوند ندارد؛ بلکه شأنی از شؤون ربوبیت الهی و در طول آن است. (مصباح یزدی، ۱۳۸۰، ص ۱۶۲).

ب) زعامت و رهبری: از دیدگاه اسلامی، انسان یکتاپرست، نباید از هیچ فرد یا نهادی، فرمان ببرد و کسی را ولی، سرپرست و ارباب خود قرار دهد و بی چون و چرا مطیع او گردد:

«اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ» (توبه، آیه ۳۱)؛ «اینان دانشمندان و راهبان خود و مسیح پسر مریم را به جای خدا به الوهیت گرفتند، با آنکه مأمور نبودند جز اینکه خدایی یگانه را بپرستند که هیچ معبودی جز او نیست. منزّه است او از آنچه با وی شریک می‌گردانند». مگر آنکه خداوند سبحان برای او چنین حقی را جعل و تشریع کرده باشد. خداوند در قرآن سوره(احزاب) آیه(۶) فرموده است:

«النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»؛ «پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر و نزدیک‌تر است» نیز در سوره(مائده)، آیه(۵۵) «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» «ولی شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند: همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند».

بر اساس این آیات خداوند ولایت تدبیری و حق اداره و تنظیم اجتماعی را برای پیامبر و امامان معصوم(ع) تشریع کرده است و تنها آنان هستند که می‌توانند حاکمیت سیاسی و زمامداری جامعه را در دست گرفته و در رأس هرم قدرت باشند. بر اساس دلایل گوناگونی، چنین ولایتی از طرف ائمه

اطهار(ع) به فقیهان واجد شرایط واگذار شده است و آنان به نیابت از معصومین(ع)، علاوه بر حق قانون‌گذاری - با قیود و شرایطی که بیان شد - دارای ولایت زعامت و رهبری جامعه بوده و موظف به تدبیر، سرپرستی و تنظیم اجتماعی، جامعه اسلامی هستند. در هر صورت معنای اصطلاحی «ولایت» عبارت است از: «تصدی امر و اداره حکومت». (جوادی آملی، همان ص، ۱۲۵)

۴. «ولایت فقیه»؛ یعنی، رهبری سیاسی جامعه اسلامی به وسیله فقیه عادل و با تقوا و دارای شرایط لازم رهبری. ولایت فقیه اصطلاحی است برای نظام حکومت اسلامی پس از ائمه طاهرین(ع). ولایت در این اصطلاح به معنای حکومت و زمامداری امور جامعه است و ولایت فقیه به مفهوم زمامداری جامعه اسلامی از سوی کسی است که به مقام اجتهاد در فقه رسیده و حائز شرایط رهبری جامعه اسلامی می باشد. موضوع اصلی ولایت فقیه این است که در زمان غیبت امام معصوم(ع) چه باید کرد؟ آیا امت اسلامی باید بدون رهبر باشد؟ یا باید به رهبری طاغوت تن دهد یا باید بهترین کسی را که از نظر علم و زهد و تقوا و مدیریت سیاسی، کمترین فاصله را با معصوم دارد به رهبری امت اسلامی بپردازد؟

در واقع ولایت فقیه به همین معناست که با وجود معصوم(ع) باید او رهبری کند و در عصر غیبت به نیابت از امام زمان(عج) ولی فقیه رهبری و زمام امور جامعه را بر عهده دارد تا امت گرفتار هرج و مرج و آنارشیزم و تعبد به حاکمیت طاغوت نشود و احکام و ارزشهای الهی در جامعه عملی گردد.

نظریه ولایت فقیه و شکل متکامل و شفاف آن یعنی ولایت مطلقه فقیه، هر چند مبتنی بر مبانی و آموزه های دینی بوده و دارای پیشینه تاریخی طولانی تا عصر امامان معصوم(ع) می باشند، ولی شکل گیری نظام جمهوری اسلامی مبتنی بر نظریه ولایت فقیه - که به عنوان تنها شکل مشروع حکومت در زمان غیبت از سوی امامان معصوم(ع) معرفی شده است - در ابتدا و برخورد ملموس و عینی این نظریه با واقعیات جامعه در عرصه مدیریت جامعه باعث تکامل و تبیین هر چه بیشتر اختیارات ولی فقیه و زوایای پنهان آن در قالب نظریه «ولایت مطلقه فقیه» شد (پایگاه اینترنتی راسخون)

۸-۱) روش گردآوری اطلاعات:

پژوهش حاضر براساس روش اسنادی - کتابخانه ای استوار گردیده است .

منابع استفاده شده در این پژوهش عبارتست از کتاب های معتبر ، مقالات علمی معتبر و پایگاه های اینترنتی که مقالات علمی مندرج در آن واجد اعتبار و اطمینان علمی است. در این خصوص منابع به زبان فارسی بوده ، و بر اساس برداشت مطالب و فیش برداری تنظیم گردیده است .

۱-۹) روش تحقیق :

پژوهش حاضر بر روش توصیفی - تحلیلی استوار خواهد بود . بدین معنا که در این پژوهش سعی شده است که با کنار هم گزاردن نوع ادبیات، گفتار و رفتار و واکنش های امام خمینی رحمت الله علیه نسبت به رژیم پهلوی ، در زمان های مختلف (قبل از شروع نهضت تا پیروزی آن)، علل آن رفتارها و واکنش ها بررسی گردد.

۱-۱۰) ادبیات پژوهش:

در پژوهش حاضر تلاش بر این است که به یکی از زوایای مهم اندیشه سیاسی امام پرداخته شود، در نتیجه منابعی که در این زمینه می تواند به یاری پژوهشگر بشتابد شامل دو قسمت است :

الف) آثار، نوشته ها و بیانات خود امام خمینی رحمت الله علیه، چراکه برای شناختن تفکرواندیشه امام، کلام امام بهترین و نزدیکترین راه است. باید پا در جای پایش گذارد و با او همقدم شد تا به مقصود رسید. چنانچه می بینیم مقام معظم رهبری در یک سخنرانی در دهم خرداد ۱۳۸۴ می فرمایند: اگر بخواهیم کشور را آباد و آزاد کنیم، راهش این است که خط امام را دنبال کنیم. این، معنای احیای نام امام و نگه داشتن این پرچم پُرافتخار است.

از جمله این کتب عبارتند از:

۱- کشف الاسرار: کتاب فوق که اثری است سیاسی، عقیدتی و اجتماعی در سال ۱۳۲۳ هجری شمسی (۱۳۶۴ هجری قمری) یعنی سه سال پس از تبعید رضاخان از سلطنت نوشته شده است. امام خمینی (ره) در این اثر به شبهات و تبلیغات ضد دینی و ضد روحانی جزوه (اسرار هزار ساله) یک وهابی گرا پاسخ گفته و به استناد حقایق تاریخی و ضمن طرح و نقد آراء فلاسفه یونان قدیم، فلاسفه اسلام و فلاسفه معاصر غرب، بر حقانیت تشیع و نقش سازنده روحانیت اسلام تأکید ورزیده است. در همین کتاب

اندیشه حکومت اسلامی و ولایت فقیه در عصر غیبت مطرح شده است و به تفصیل سیاستهای ضد ملی و لائیک رضاخان و همفکران او در ممالک اسلامی (در آن زمان) افشا شده‌اند.

۲- حکومت اسلامی یا ولایت فقیه : این کتاب که قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی بارها به زبان عربی و فارسی تجدید چاپ شده است، حاوی آراء اجتهادی امام خمینی(ره) درباره حکومت اسلامی، جدائی - ناپذیر بودن دین و سیاست و ولایت فقیه در زمان غیبت می‌باشد که به صورت سلسله درسهایی از امام خمینی(ره) در نجف اشرف در سال ۱۳۴۸ هجری شمسی تدریس و سپس چاپ و منتشر گردیده است.

۳- صحیفه نور : مجموعه ۲۲ جلدی، سخنرانیها، مصاحبه ها و احکام و نامه های امام رحمت الله علیه : امام خمینی(ره) علاوه بر کتابهایی همچون کشف الاسرار، حکومت اسلامی، وصیت‌نامه سیاسی الهی، آراء و رهنمودهای سیاسی و اجتماعی و دینی خود را در ضمن صدها خطابه و پیام و حکم و نامه و در طول سالهای مبارزه و سالهای پس از پیروزی انقلاب ارائه نموده است که این رهنمودها به صورتهای مختلف و در قالب دهها عنوان و اثر منتشر شده‌اند. (پایگاه اطلاع رسانی راه امام)

ب) گروه دوم عبارتند از، کتب و مقالاتی که بدست نویسندگان دیگر به رشته تحریر در آمده است. امام خمینی رحمت الله علیه به عنوان یکی از شخصیت های برجسته تاریخ معاصر ایران، همواره مورد توجه مردم و اندیشمندان داخلی و خارجی قرار داشته است. لذا کتب و مقالات زیادی درباره جنبه های گوناگون تفکر امام خمینی رحمت الله علیه از جمله سیاسی، فلسفی، عرفانی، فقهی، و آراء و عقاید و رفتارهای سیاسی امام به رشته تحریر در آمده است.

از بین همه این آثار، چند کتاب و مقاله که به پژوهش حاضر نزدیکتر است باختصار بیان می شود

الف) کتب تألیف شده در زمینه اندیشه سیاسی امام خمینی :

۱- سیر تطور تفکر سیاسی امام خمینی:

سیر تطور تفکر سیاسی امام خمینی، کتابی است که به قلم دکتر نجف لک زایی توسط سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی منتشر شد. در مقدمه این کتاب می خوانیم: «یکی از موضوعاتی که بایسته است در مورد آن پژوهشها و تحقیقات گسترده و عمیقی صورت گیرد، فلسفه سیاسی اسلام است. فلسفه سیاسی به معنی اعم و اندیشه سیاسی به طور اخص، از آن جهت که اگر به درستی عرضه شود و

مورد قبول جامعه قرار گیرد، می‌تواند موجد و موجب نظم سیاسی مطلوب باشد، از اهمیت بسیاری برخوردار است. با توجه به این نکته، اثر حاضر عهده دار ارائه سیر تطور اندیشه سیاسی امام خمینی (ره) خواهد بود.»

۲. اندیشه سیاسی امام خمینی تألیف مریم‌السادات حسینی:

در این اثر به بررسی مبانی اندیشه‌ی امام در فلسفه، عرفان و اندیشه‌ی سیاسی اسلام پرداخته شده است. منابع و متون اندیشه‌ای امام خمینی معرفی شده‌اند، بنیادهای نظری اندیشه‌ی سیاسی امام خمینی مورد بحث و بررسی قرار گرفته و به مباحث مهم و بنیادین اشاره شده است. در ضمن مبانی معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی و انسان‌شناسی، عرفانی، کلامی و فقهی و اصولی اندیشه‌ی سیاسی ایشان مورد بررسی قرار گرفته است.

در بررسی مباحث مهم اندیشه‌ی سیاسی امام خمینی هم به بحث از دین و سیاست، ضرورت حکومت، حکومت مطلوب، ویژگی‌های حاکم اسلامی، شرایط ولی فقیه، اندیشه‌ی جمهوری اسلامی، نقش مردم در مشروعیت حاکم و حکومت اسلامی، محدوده‌ی اختیارات حکومت اسلامی و وظایف و جهت‌گیری‌های حکومت اسلامی پرداخته شده است.

۳- درآمدی بر دیدگاه‌های جامعه‌شناختی، سیاسی و فقهی امام خمینی:

کتاب حاضر به قلم مصطفی رافعی و ترجمه مالک عبدی در انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی به چاپ رسیده است و به جنبه‌های مختلف شخصیت و اندیشه‌های امام خمینی پرداخته است. این کتاب ضمن بیان خاستگاه تاریخی و نظری اندیشه سیاسی امام خمینی، جایگاه فلسطین، آمریکا، جهاد، انقلاب، اجتهاد، حکومت اسلامی و مسایل مربوط به زنان را در اندیشه و دیدگاه‌های وی تبیین کرده است که می‌تواند در فهم اندیشه و عمل سیاسی مفید باشد.

۴- تاکتیک‌های مبارزاتی امام خمینی (ره):

این کتاب یکی از موضوع‌های طرح تدوین تاریخ انقلاب اسلامی است که به قلم حسین احمدی نوشته شده است. نگارنده در این اثر، سیمای کلی رهنمودهای مبارزاتی حضرت امام خمینی (ره) را ترسیم کرده و از روش موضوع‌نگاری بهره برده و بر این باور است که شناخت راهبردهای انقلابی و مبارزاتی امام خمینی (ره)، در ابتدا باید با توجه به چارچوب‌های نظری و فکری ایشان صورت گیرد. بر این اساس،

بخش نخست پژوهش حاضر، به بررسی ویژگی‌های مهم قیام امام خمینی(ره) اختصاص دارد. در این بخش، تاثیر تربیت دینی و خصوصیات شخصیتی و عرفانی امام و نقش ایشان به عنوان احیاگر دینی مورد توجه قرار گرفته است. بخش دوم تبیین‌گر استراتژی مبارزاتی امام در یک فاصله زمانی از ابتدای ورود به مبارزه تا تبعید به فرانسه است. نویسندگان در بخش پایانی، تاکتیک‌ها، راهکارها و راهبردهای مبارزاتی امام را در چهار حوزه فرهنگ، سیاست، اقتصاد و بخش نظامی، توصیف و تفسیر کرده است.

۵- تحولات اجتماعی و انقلاب اسلامی از دیدگاه امام خمینی:

این کتاب توسط محمود دارینی تألیف و از سوی مؤسسه نشر و آثار امام خمینی منتشر شده است. این کتاب بانگاهی جدید به نظریه‌های انقلاب که با بسیاری از نظریات اندیشمندان علوم اجتماعی و سیاسی جهان تفاوت دارد، به بررسی ویژگی‌های نگرش امام (س) در خصوص انقلاب و تغییر و تحول اجتماعی پرداخته است.

۶- ولایت مطلقه فقیه از دیدگاه امام خمینی(ره)

کتاب «ولایت مطلقه فقیه از دیدگاه امام خمینی» به قلم بهرام اخوان کاظمی است. موضوع این کتاب، شرح دیدگاه‌های حضرت امام خمینی(ره) پیرامون مسأله «ولایت فقیه» است. کتاب حاضر، با هدف گشودن منظر و رهیافتی جدید در موضوع نظریه ولایت مطلقه فقیه به وسیله بررسی ثبات، تداوم، یا گسست این نظریه در سیره نظری و عملی امام خمینی(ره) و تلاش به منظور آرایه واقعیت‌های تاریخی و تئوریک نظریه مزبور به شیوه عملی تدوین شده است. در این نوشتار، تلاش شده که با بررسی علمی و دقیق آثار و اندیشه‌های حضرت امام خمینی(ره)، ثبات و استمرار ولایت مطلقه فقیه در اندیشه و سیره وی تبیین شود. (پایگاه اطلاع رسانی IBNA)

ب) مقالات:

- ۱- «ثبات و تحول در اندیشه سیاسی امام خمینی (ره)»، ۲- «منطق تحول در اندیشه و عمل سیاسی امام خمینی (ره)»، نوشته نجف لک زایی. ۳- عبد الامیر نبوی، نویسنده دیگری است که در فصلنامه پژوهشی امام صادق مقاله «تطور اندیشه امام خمینی» را به چاپ رسانده است، ۴- حسین سیمایی، «ثبات و متغیر در اندیشه سیاسی امام خمینی» رادر فصلنامه حکومت اسلامی بیان کرده است. ۵- «فرایند گرایش به انقلاب در اندیشه سیاسی امام خمینی» به قلم علیرضا ملایی توانی در پژوهشنامه متین به چاپ رسیده

است. عبدالوهاب فراتی نیز، «مفهوم حکومت اسلامی و جمهوری اسلامی از دیدگاه امام خمینی (ره)»، رادر فصلنامه علمی - پژوهشی علوم سیاسی، بیان نموده است.

ویژگی پژوهش حاضر :

۱- پژوهش حاضر به علت یابی تغییر رویکرد مبارزاتی امام از آغاز نهضت تا پیروزی انقلاب اسلامی می پردازد، برخلاف پژوهش های دیگر که به چستی و ماهیت اندیشه سیاسی امام و تحلیل سیر تطور تفکر سیاسی امام در برهه زمانی آغاز تا پیروزی نهضت و بعد از آن می پردازد.

۲- پژوهش های دیگر از روش موضوع نگاری، به ویژگی های مهم قیام امام، استراژی، تاکتیک ها، راهکار ها و راهبردهای مبارزاتی امام می پردازد، و دیگر اینکه، خاستگاه نظری و تاریخی اندیشه سیاسی امام را بررسی می کند؛ درحالیکه پژوهش حاضر به تحلیل موضع گیریهای امام در برابر اتفاقات و رخدادهای تاریخی از آغاز نهضت تا پیروزی انقلاب اسلامی می پردازد، و اتفاقات تاریخی سال های ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۷ را با نگاه ویژه به رفتار امام بررسی و تحلیل می نماید.

۳- تحلیل تئوری حکومتی امام در باب ولایت فقیه از جمله مواردی است که در پژوهش های ذکر شده وجود دارد، اما پژوهش حاضر به مراحل تحول تئوری حکومتی امام و علل این تحول می پردازد.

۱- ۱۱) سازمان دهی پژوهش :

پژوهش حاضر، در جهت تحلیل موضوع، علاوه بر فصل اول که به کلیات تحقیق پرداخته است، در چهار فصل دیگر سازماندهی شده است که در مجموعه شامل شش فصل می شود :

فصل دوم به چارچوب نظری در باره اسلام و سیاست می پردازد. ابتدا مفهوم دین و سیاست و سپس رابطه این دو با هم، با نگاه ویژه به رابطه اسلام و سیاست بررسی می شود، همچنین به نظریات امام نیز در این زمینه پرداخته می شود .

فصل سوم نحوه برخورد تشیع با حاکم جائر را بررسی می نماید . در این فصل به مواضع ائمه و علماء شیعه بویژه علمای معروف هم عصر امام خمینی در برابر حاکم جائر پرداخته خواهد شد .

فصل چهارم بانگاه ویژه به کتاب کشف الاسرار، به تحلیل علل تعامل امام خمینی با رژیم پهلوی اول پرداخته می شود .

فصل پنجم اختصاص داده شده است به تئوری انقلاب اسلامی از منظر امام خمینی بابررسی کتاب ولایت فقیه

جمع بندی و نتیجه گیری که همان پاسخ به مسأله مطرح شده در پژوهش (علل رویکرد امام از تعامل با رژیم پهلوی تا لزوم بر اندازی آن) است و ذکر منابع نیز پایان بخش این پژوهش می باشد.

فصل دوم :

چارچوب نظری (اسلام و سیاست)

مقدمه :

انقلاب اسلامی ایران که با درایت و رهبری هوشمندانه امام خمینی به پیروزی رسید، انقلاب منحصر به فردی است که از هیچ انقلاب و حرکتی الگو نگرفته و بر خلاف انقلاب های دیگر منشاء مادی و اقتصادی نداشته است، بلکه این نهضت عظیم با هدف الهی آغاز و با همین هدف نیز به پیروزی رسید؛ از بیانات ارزشمند خود امام چنین بر می آید که همه آرزو و هدف امام خمینی (قدس سره) « ... برقراری حکومت اسلامی و عدل بود که رژیم در مقابل رژیم های طاغوتی باشد تا توسط آن بتوان مسائل اسلامی را مانند صدر اسلام پیاده کرد ». (صحیفه نور، ج ۷، ص ۷۲) ایشان که به دنبال تشکیل حکومت اسلامی در دنیای غیر مذهبی بودند، تلاش کردند با استناد به دلایل و شواهد فراوان نشان دهند که بین دین اسلام و مفهوم سیاست رابطه مستقیم وجود دارد. در نتیجه پیوند بین دین و سیاست در حکومت اسلامی که توسط امام مطرح شد، می تواند ما را به دلایل مبارزه امام خمینی با رژیم پهلوی و لزوم براندازی آن سوق دهد.

بدین منظور در این فصل، جهت تبیین موضوع ابتدا موارد کلی زیر به عنوان چارچوب بحث بررسی می گردد:

۱- مفهوم دین

۲- مفهوم سیاست

۳- رابطه دین و سیاست

۴- دلایل ارتباط دین و سیاست از منظر امام خمینی (قدس سره)

۲-۱) مفهوم دین:

۲-۱-۱) تعریف جامعه شناسانه از دین :

جامعه شناسانی چون نیل اسملسر، فلورانس کلاکون، فرد استرادیات نک، دین را از مقوله جهت گیری ارزشی دانسته اند و آن را عبارت از اصول پیچیده و در عین حال کاملاً منظم و مرتب شده ای شمرده اند که به جریان سیال اعمال و اندیشه های انسانی در ارتباط با حل مسائل مشترک انسانی، نظم و جهت می دهد. با این توضیح جهت گیری ارزشی در دین به صورت چارچوب های ما فوق طبیعی و مقدس ترسیم می گردد. و در اندیشه هایی چون امانیزم به شکلی فاقد قداست ارائه می گردد. (عمید زنجانی، ۱۳۸۶، ص ۷۴-۷۵)

۲-۱-۲) تعریف دین بر اساس برخی روایات و کتاب های کلامی :

از این منظر دین را می توان به مجموعه به هم پیوسته ای از باورها و اندیشه های بر گرفته از وحی الهی در رابطه با جهان، انسان، جامعه و جهان پس از مرگ تعریف کرد. که هدف آن هدایت انسان به سوی بهتر زیستن و کاملتر شدن است. (همان، ص ۷۴)

۲-۱-۳) تعریف دین از منظر فارابی :

آنچه در تعریف فارابی از دین قابل توجه است این که همه جوامع دارای دینی هستند و تفاوت آنها در نوع دین و به عبارت دیگر، آراء و افعال آنان است. ممکن است دین ریشه و جهت الهی داشته باشد که در این صورت فاضله خواهد بود. نیز ممکن است دین الهی تحریف شده باشد؛ یا اینکه اصلاً الهی نباشد در این صورت بر حسب اغراض و اهدافی که از وضع آن آراء و افعال مورد توجه بوده، نام جاهله، فاسقه یا ضاله به خود می گیرد. (لک زایی، همان، ص ۱۷)

۲-۱-۴) تعریف دین در قالب مجموعه ای از آراء :

نظر به این که در این پژوهش دین اسلام مد نظر می باشد، می توان آن را در قالب مجموعه ای از آرای نظری، ارادی و افعال تعریف کرد.

الف (آرای نظری : مقصود ، آراء و اندیشه هایی است پیرامون آن دسته از واقعیت ها که از حوزه تصرف و اراده انسانی خارج هستند. خدا شناسی و آخرت شناسی از مهم ترین موضوعات این بخش از دین اسلام است .

ب) آرای ارادی : مقصود ، دیدگاه و اندیشه هایی است پیرامون آنچه انسان باید انجام دهد یا نباید انجام دهد . باید ها و نباید های دین در عرصه زندگی اجتماعی، در همین بخش قرار می گیرد . بخشی از این باید و نباید ها، همان است که امروزه در علوم سیاسی مورد تأمل و کنکاش قرار می گیرد. آنچه در حوزه نظام سیاسی مطلوب محل بحث است، از موضوعات اساسی مورد توجه دین اسلام است. مسأله مهم آن است که آرای ارادی بر آرای نظری مبتنی است و هر موضعی که در باب آرای نظری اتخاذ شود، تأثیری مستقیم در موضع گیری نسبت به آرای ارادی خواهد داشت . (همان)

ج) حوزه افعال : در دین اسلام تمام رفتارها در جهتی تنظیم شده است که انسان را در رسیدن به سعادت قصوی یاری نماید. عبادت خداوند، اطاعت از دستورات و فرامین الهی، اطاعت از فرمانروایان فاضل ورؤسای نیک و نیز عدم اطاعت از فرمانروایان فرومایه، از جمله مهم ترین رفتارهایی است که در دین اسلام از مکلفین خواسته شده است.

از منظر متفکران مسلمان مانند فارابی، رابطه محکمی میان آرای نظری، آرای ارادی و افعال انسان وجود دارد. بنابراین اهداف و غایات انسان ها از تشکیل نظام سیاسی هرچه باشد، اندیشه سیاسی ویژه آن باید تولید شده باشد؛ در غیر این صورت هدف مورد نظر تحقق نخواهد یافت . اگر بدنبال سعادت حقیقی، یعنی تقرب به خدا و کسب رضایت الهی باشیم، اندیشه سیاسی فاضله به کار ما می آید و اگر تنها در پی پنداری از سعادت باشیم با توجه به نوع پندار، که ممکن است ثروت، لذت، کسب وجهه، آزادی، سلطه و ترکیبی از این ها باشد، اندیشه سیاسی خاصی مطرح خواهد شد. (همان، صص ۱۸-۱۹)

۲-۲) تعریف سیاست :

۲-۲-۱) کلمه «سیاست» (Politic, Policy) در اصل یونانی و به معنای ارتباط با مدینه و شهر است و در یونان باستان شهر یا «سیته» مجموعه ای از انسانها بود که دارای حقوق مساوی بوده و کمابیش در اداره کردن منافع مشترکشان سهیم بوده اند. در جوامع «فلسفه عملی» حکما، «سیاست مدن» یکی از سه

شاخه اساسی فلسفه عملی شناخته شده است و «اخلاق» (فردی) و «تدبیر منزل» دو شاخه دیگر است. بر این اساس آنچه جوهره سیاست را تشکیل می دهد، تدبیر و تفوق بر اداره شهر توسط حاکم است. علامه دهخدا به نقل از کتب مختلف به معنای سیاست اشاره کرده است و می نویسد: سیاست: پاس داشتن ملک (غیاث اللغات)، حکومت، ریاست و داوری (ناظم الاطباء)، مصلحت و تدبیر (اسکندر نامه)، شکنجه و عذاب و عقوبت (ناظم الاطباء)، ضبط ساختن مردم از فسق به ترسانیدن و زدن (غیاث اللغات)، اجرای احکام به طور عدالت و آزار و اذیت. (پایگاه اطلاع رسانی تبیان از لغت نامه علامه دهخدا)

۲-۲-۲) در میان اندیشمندان مغرب زمین بعضی سیاست را معادل با «علم قدرت»، «علم زیر سلطه درآوردن»، «علم به اطاعت کشیدن افراد جامعه» دانسته اند. فرهنگ «لیتر» (littre) سیاست را علم حکومت بر کشورها می دانند (تألیف ۱۸۷۰ م.)، فرهنگ «روبرت» (Robert) آن را فن و عمل حکومت بر جوامع انسانی تعریف می نماید (تألیف ۱۹۶۲ م.)؛ به نظر می رسد سیاست «علم قدرت» است. (قاضی، ص ۱۷ و ۱۸)

۲-۲-۳) سیاست به معنای مدیریت کلان دولت و راهبرد امور عمومی در جهت مصلحت جمعی و انتخاب روش های بهتر در اداره شئون کشور، یا علم اداره یک جامعه متشکل، ویا هنر تمشیت امور مردم در رابطه با دولت، همواره در ارتباط با بخشی از زندگی انسان مطرح است و چون به عمل انسان مربوط می شود، ناگزیر با دین که متکفل بیان شیوه های زیستن است، تماس پیدا می کند؛ واز اینرو یا در تضاد با آن ویا هم سوی آن عمل می کند. درهر دو حال دین به سیاست نظر دارد و سیاست نیز به نوبه خود در قلمروی دین عمل می کند. (عمید زنجانی، همان، ص ۷۶)

۲-۲-۴) از سیاست می توان در «مکتب قدرت» و «مکتب هدایت» برداشت های مختلفی داشت. در مکتب قدرت، غایت دولت امور دنیوی است؛ اما در مکتب هدایت، غایت دولت امور اخروی است. در اولی دنیا مقصد است ودر دومی، آخرت مقصد و دنیا منزلگاه. ... قانون که درحکومت های غیر دینی امری بشری است در حکومت های دینی امری فرا بشری و الهی است و انسان ها تنها در محدوده امور مباح می توانند قانون گذاری و برنامه ریزی کنند. تمام بر نامه های حکومت دینی به گونه ای است که به قوانین الهی خدشه ای وارد نشود، در حالی که حکومت غیر دینی چنین دغدغه و تعهدی ندارد.

مؤسس حکمت متعالیه، صدر المتألهین نیاز به هدایت دینی را از نیاز به خوراک و پوشاک هم ضروری تر دانسته است.

بدین ترتیب مفهوم «سیاست» در مکتب هدایت به شکل زیر قابل تعریف است:

«تلاش انسان ها در جهت تحقق قانون الاهی در روی زمین، به رهبری انبیا، اوصیا و اولیا جهت نیل به سعادت قصوا»

از همین رو سیاست در فرهنگ اسلامی به «تدبیر» نیز تعبیر شده است. اگر دولت نهادی است که مردم را به سعادت قصوا رهنمون می شود، پس لازم است که خود هدایت شده باشد. «لک زایی، همان، صص ۲۰-۲۱»

۲-۳) ارتباط دین و سیاست :

از دیرباز یکی از مباحث مهم در حوزه اندیشه های اجتماعی و سیاسی، سمت گیری در قبال رابطه دو مقوله ((دین)) و ((سیاست)) بوده است. برخی با انکار هر گونه پیوندی بین این دو، تداخل یکی از آنها را در امور دیگری موجب ناکارایی طرف مقابل دانسته اند و به جدایی کامل آنها از یکدیگر با هدف حفظ حرمت هر یک از آن دو توصیه کرده اند. سابقه تاریخی چنین توصیه ای به اروپای پس از قرون وسطی باز می گردد. حاکمیت هزار ساله کلیسا بر کلیه شؤون زندگی در غرب آن دوران و ناکارایی آن در قرن های متمادی، بعضی از اندیشمندان سیاسی آن زمان را وا داشت تا به اندیشه تفکیک دین از حوزه حیات اجتماعی روی آورند و به تحدید دخالت دین در حوزه خصوصی زندگی انسان های غربی رضایت دهند. ظهور چنین اندیشه و پدیده ای به تشکیل حکومت هایی در جهان غرب منجر گردید که خود را ملتزم به مقررات دینی در سطح اجتماع، سیاست داخلی و امور خارجی نمی دیدند. این اندیشه پس از فراگیر شدن اندیشه های غربی در غالب کشورهای اسلامی نیز شیوع پیدا کرد؛ به طوری که امروزه بسیاری از این کشورها یا به طور رسمی دارای حکومت های سکولارند یا عملاً شیوه لاییکی اعمال حکومت را دارا هستند.

در مقابل نظریه جدایی کامل دین از سیاست، اعتقاد برخی اندیشمندان بر وجود رابطه وثیق بین دو مفهوم فوق است. بدیهی است غالب چنین اندیشمندانی متدین به دین، یا حداقل عملاً مبادی آداب مذهبی بوده

اند. گر چه کیفیت رابطه این دو در این طیف مورد تنازع و اختلاف نظر بوده است، اما هیچ گاه اصل وجود رابطه مورد انکار واقع نشده است. (پایگاه اطلاع رسانی تبیان، خواجه سروی)

دلایل ارتباط دین و سیاست رابه شرح زیر می توان بیان نمود:

۲-۳-۱) رسالت انبیا و بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله :

در تاریخ اندیشه های سیاسی، همواره از هومر، سقراط، افلاطون، ارسطو، سیسرون، تا قرن پنجم میلادی و بعد از اگوستین تا قرن بیستم سخن گفته می شود. ولی در هیچ کجای این تاریخ گسترده سیاسی، فصلی به عنوان اندیشه های سیاسی ادیان و انبیاء دیده نمی شود و علیرغم نقش تاریخ سازی که تفکر دینی انبیا داشته است، نه در تاریخ نظام های سیاسی و نه در تاریخ اندیشه های سیاسی، نامی از آنان برده نشده است. (عمید زنجانی، همان، ص ۸۱) بررسی اهداف سیاسی انبیا، می تواند از مهم ترین مباحث در تبیین رابطه دین و سیاست نتیجه ساز تلقی گردد.

حضرت ابراهیم بنیانگذار بزرگ مکتب در سیاست، بیست قرن قبل از میلاد مسیح با ایجاد بنیادی نیرومند و مکتبی بس عمیق در سیاست، با جریان و قدرت سیاسی حاکم زمان خود در گیر شد و در تاریخ اندیشه های سیاسی جهان ورق های نورانی و حرکت زایی را به وجود آورد او نه تنها بر اساس آن بر قدرت حاکم زمانش فایق آمد و ملتش را نجات بخشید، بلکه راه مبارزه توحیدی را به ملت ها آموخت و راه نجات را فرا روی آنها گشود.

عملکرد حضرت موسی علیه السلام به عنوان نجات بخش قوم تحت شکنجه، حتی جدای از اندیشه و عملکرد یک نبی و یک پیامبر و یک فرستاده خدا، خود یک عمل سیاسی بوده است و پشتوانه آن حرکت عظیم، بی شک یک اندیشه سیاسی و یک مکتب عمیق بوده است که در تاریخ اندیشه سیاسی غرب، هرگز از آن نامی برده نشده است. حضرت موسی بیش از دوازده قرن، ق.م. مسیح، یکبار دیگر مبارزه با یکی از قدرتمندترین حاکمان تاریخ را آغاز نمود جریان اندیشه سیاسی حاکم را سرنگون کرد و ملتش را بر اساس اصول سیاسی مبتنی بر توحید رهبری کرد، به پیروزی رساند و یکبار دیگر اندیشه سیاسی توحیدی را برای تبیین پیروزی ها و شکست ها ترسیم کرد.

پیامبران بعد از حضرت موسی تا ظهور حضرت عیسی راه او را دنبال کردند و اندیشه سیاسی توحیدی مبتنی بر مکتب توحیدی او قرن ها راهنمای عمل سیاسی گشت. و پس از ظهور حضرت عیسی علیه

السلام نیز این مبارزه اصولی خستگی ناپذیر تا به بالای دار رفتن این رهبر الهی ادامه یافت. این توالی تاریخی سنت الهی تا بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سپس تا به امروز در طول این تاریخ ممتد، بزرگترین حوادث سیاسی تاریخ را به وجود آورد و اندیشه سیاسی تابناکی را رقم زد. (عمید زنجانی، همان، صص ۸۰-۸۱)

منظور از اهداف سیاسی انبیاء اهداف از پیش تعیین شده ای است که پیامبران بر اساس وحی الهی برای رسیدن به آن اهداف، تمام توان خویش را به کار گرفتند و در این راه از هیچ گونه تلاش و ایثار و فداکاری فروگذار ننمودند. این اهداف در حقیقت مبین اندیشه های ادیان بزرگ و مطرح در تاریخ است که عامل تحولات وسیع در تاریخ بوده اند و مبانی فکری و عملکردشان در تاریخ تمدن و فرهنگ جهان، نقش مؤثری داشته است و تاریخ ساز بوده است.

ادیان الهی عمدتاً دارای سه هدف مهم بوده اند:

اول: اقامه قسط و عدل و هدایت جوامع بشری به سمت عدالت.

هر یک از این سه هدف والای دین و انبیاء، ارتباط تنگاتنگ با مسائل سیاست دارد و بدون

دوم: دعوت به سوی حق و ایجاد ارتباط سازنده میان انسان و خدا.

سوم: پیشرفت در مسیر تکامل.

یک اندیشه سیاسی منسجم و سازمان یافته و فلسفه سیاسی روشن قابل تحقق نمی باشد. ... بی شک ادامه قسط و عدل، قانون می طلبد و قانون نیز به نوبه خود، بدون یک نظام سیاسی اجرا نمی شود؛ و نیز بدون یک اندیشه سیاسی، دولت و نظام سیاسی تحقق نمی یابد و بدون این سلسله مراتب، دستیابی به حق و قسط امکان پذیر نمی شود.

(عمید زنجانی، همان، صص ۸۱-۸۲)

بازرسی آیات قرآنی در این باره به روشنی می توان ثابت کرد که رسالت پیامبران از جمله حضرت رسول تنها برای تبلیغ، تذکر و بشارت نبوده است، بلکه تثبیت حاکمیت دینی در جامعه بشری بر اساس قسط و عدل بوده است. پر واضح است که تثبیت حاکمیت دینی بدون ایجاد یک دولت مقتدر و دارای نیروی مسلح توانمند و تحت فرماندهی یک رهبر جامع دینی و آگاه به اوضاع سیاسی، امکانپذیر نیست.

خداوند متعال در سوره حدید آیه ۲۵ می فرماید :

- «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ».

«ما به راستی پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو فرود آوردیم تا مردم به عدالت برخیزند.»

خداوند متعال در این آیه شریفه یکی از اهداف ارسال پیامبران و نزول کتاب آسمانی را قیام به قسط و عدالت می شمارد. روشن است که اقامه قسط و عدل بدون حکومت اسلامی امکانپذیر نیست .

- «و نیز خداوند در سوره بقره آیه ۲۱۳ می فرماید: مردم امتی یگانه بودند پس خداوند پیامبران را نوید آور و بیم دهنده بر انگیخت و با آنان کتاب خود را به حق فرو فرستاد تا میان مردم به آنچه اختلاف داشتند داوری کنند .»

در این آیه قیام به قسط و عدل برای رفع اختلاف میان مردم، به عنوان هدف بعثت مطرح شده است، اگر اختلاف بین انسان ها امری طبیعی است و اگر رفع اختلاف امری ضروری است، پس برای ایجاد نظم و رفع هرج و مرج، صرف موعظه و نصیحت نمی تواند مشکل را حل کند و علاوه بر انذار و تبشیر، مسأله حاکمیت نیز مطرح است . خداوند در این آیه نمی فرماید بوسیله تعلیم یا انذار و تبشیر اختلاف را حل کنید بلکه می فرماید بوسیله «حکم» اختلاف جامعه را برطرف کنید زیرا حل اختلاف بدون حکم و حکومت میسر نیست. و اگر بنا باشد رفع اختلافات و اقامه قسط و عدل بر اساس قوانین و احکام اسلامی بدرستی اجرا شود، نیازمند تشکیل یک قدرت سیاسی و حکومتی است که ضمانت اجرای آن را به عهده بگیرد. (اسدعلی زاده، ۱۳۸۱، صص ۹۲-۹۳)

هدف دوم رسالت انبیا، دعوت بشر به سوی خدا و هدایت معنوی انسان ها و فراهم کردن راه و زمینه رشد و تعالی انسان هاست، که جز در چارچوب یک عمل سیاسی و یک حکومت بشری امکان پذیر نیست. اولین کار حضرت ابراهیم دعوت مردم به سوی خداست، اولین بر خوردش به نمرود است که سدی آهین در مقابل او قرار داده است و اولین اقدامش، یک مبارزه همه جانبه با این برخورد است . اساس این مبارزه یک تفکر سیاسی است. دعوت نیاز به برنامه ریزی و شکل دارد. هرنوع شکل و برنامه ریزی یک عمل سیاسی است . هدایت به معنای راهبری، به مفهوم رساندن جمعی به یک ایدئولوژی و اهداف از

پیش تعیین شده است، که دقیقاً یک اصطلاح سیاسی است. بنابر این هدایت انبیا یعنی رهبری، یک عمل سیاسی است.

هدف سوم ادیان، آزاد سازی انسان از قیودی است که او را از تکامل باز می دارد و راه های رسیدن به قرب الاهی را به روی او می بندد که چنین هدفی نمی تواند مجرد از یک عمل و جریان و مبارزه ممتد سیاسی برای نیل به آزادی در ابعاد مختلف فردی، اجتماعی و بین المللی باشد.

آزادی در منطق دین عبودیت خدا و رستن از عبودیت غیر خداست:

- «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَن هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَن حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ» (نحل، آیه ۳۶)

به تحقیق در میان هر امتی رسولی از میانشان برانگیختیم تا پروردگار را بپرستند و از پرستش طاغوت بپرهیزند. از میان این مردمان کسانی هستند که ره یافتند و به هدایت رسیدند، و از میان این ها بعضی هستند که به ضلالت و گمراهی کشانده شدند.

عبودیت در مفهوم دینی چیزی نیست جز به معنای آزادی مطلق از همه عوامل غیر خدا و رهایی از همه موانع رشد و تکامل، و نیز آزادی از بند اسارت تمایلات نفسانی و غیر عقلانی. بی شک آزادی با این مفهوم گسترده، از یک بینش عمیق فلسفی و سیاسی بر خوردار است که پیوند دین و سیاست را دو چندان می کند. تعالیم دین در زمینه موضع گیری انسان در برابر خدا و شیطان، در حقیقت، ترسیم کننده خط آزادی یا اسارت انسان است که از یک سو:

- «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» (نساء، ۵۰) کسی که اطاعت رسول را کند به تحقیق پروردگار را اطاعت کرده است.

و از سوی دیگر هرگونه تبعیت و قبول حاکمیت غیر خدایی حرکتی است شیطانی :

- «وَقَالُوا رَبَّنَا اِنَّا اطعنا سادتنا وکبرائنا فاضلونا السبیل» (احزاب، ۶۷) و می گویند: پروردگارا به درستی که ما از بزرگان و رهبران خود اطاعت کردیم، پس به گمراهی رسیدیم.

بی گمان ارائه راه مبارزه با استبداد و استکبار، یک اندیشه سیاسی است. هرچند که نفی استبداد و ضدیت با استکبار در حقیقت یک خصلت اخلاقی ناشی از خود سازی است و طبعاً می تواند یک حرکت

اخلاقی تلقی شود، اما این خاصیت ذاتی دین است که مسائل زندگی را از یکدیگر جدا نمی کند و همه را به همدیگر پیوند می زند و از حاصل آن در مسیر تکامل انسان سود می برد. از این روست که بخش قابل توجهی از مسائل و اندیشه های ناب سیاسی اسلام، در لابلاي مباحث اخلاقی مطرح شده اند و بیشترین رهبران نهضت ها و حرکت های انقلابی عرفا بوده اند. (عمید زنجانی، همان، از ص ۸۳ تا ۸۵)

۲-۳-۲) احکام و حدودی که اجرای آنها مقتضی حکومت اسلامی است :

بعضی از آیات و روایات اشاره به احکام و حدودی دارند که اجرای آنها مقتضی وجود حکومت و رهبری اسلامی است. مانند آیات و روایاتی که به مسائلی چون: جنگ، جهاد، شهادت، احکام دفاع ملی، تشکیل نیروی نظامی و تقویت آن، آمادگی جهت مبارزه با کفر و طاغوت و هرگونه تجاوز گری، امر به معروف و نهی از منکر، احکام جزایی و حدود الهی (حدود، دیات و قصاص) احکام مالی مانند خمس، زکات، انفال، خراج، و... می پردازد. در ذیل به عنوان نمونه چند مورد را متذکر می شویم :

الف) جهاد، دفاع ملی و...:

- « كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ »؛ «بقره، ۲۱۶»؛ «جهاد بر شما مقرر شده است.»
- «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ»؛ «انفال، ۶۵»؛ «ای پیامبر مؤمنان را به جهاد دعوت کن.»
- «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ»؛ «انفال، ۳۹»؛ «و با آنان بجنگید تا فتنه ای در زمین نماند.»
- «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ» «توبه، ۷۳» «ای پیامبر با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنها سخت بگیر»

ب) امر به معروف و نهی از منکر:

امر به معروف و نهی از منکر از جمله اصول مسلم سیاسی، اجتماعی اسلام است که در زمینه آثار و فوائد آن آیات و روایات فراوانی وارد شده است از جمله :

- «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ»؛ «آل عمران، ۱۱۰»؛ «شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده اید؛ به کارهای پسندیده فرمان می دهید و از کارهای ناپسند باز می دارید و به خدا ایمان دارید.»

- شیخ حر عاملی در وسائل الشیعه از امام باقر علیه اسلام نقل می کند که ایشان با توجه به اهمیت امر به معروف و نهی از منکر می فرمایند:

«همانا امر به معروف و نهی از منکر روش انبیا و صالحان است. فریضه بزرگی است که بوسیله آن سایر واجبات دینی انجام می پذیرد، راه ها امن می گردد، کسب ها حلال می شود، اموال به ظلم گرفته شده باز گردانده می شود، زمین آباد می شود، از دشمنان انتقام گرفته می شود و امور استوار می گردد.»

امر به معروف و نهی از منکر مراتبی دارد، مانند: اظهار تنفر قلبی نسبت به ترک واجب و انجام حرام، امر و نهی زبانی گفتاری، استفاده از قدرت. چنانکه ملاحظه می شود مرتبه نهایی آن استفاده از قدرت است که جز با تشکیل حکومت این مرحله تحقق نمی یابد. (اسدعلی زاده، ۱۳۸۱، ص ۸۹)

ج) احکام جزایی و حدود الهی (حدود، دیات، قصاص):

اسلام برای حفظ حقوق مردم و جلوگیری از ظلم و تعدی و برپایی نظم و انضباط و زندگی مسالمت آمیز و دور از هرگونه جنگ و نزاع و ایجاد محیطی آرام و سالم برای زندگی آحاد مردم جامعه، قوانینی وضع کرده است که جز با تشکیل دولت مقتدر قابل اجرا نیست، و بدون وجود حکومت، اجرای این قوانین به دست عامه مردم باعث هرج و مرج و تنش بیش از حد خواهد شد، مانند حد سرقت، زنا، محارب، مرتد، مسکر و قصاص قتل که اجرای آنها... مقتضی تشکیل حکومت است. این در آیات و روایات زیادی وجود دارد از جمله:

- حد سرقت :

«وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالاً مِنَ اللَّهِ»؛ «مائده، ۳۸» «دست مرد وزن دزد را به کیفر عملی که انجام داده اند، به عنوان یک مجازات الهی، قطع کنید.»

- حد زنا:

«الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةٍ»؛ «نور، ۲» «به هر زن و مرد زناکاری صد تازیانه بزنید.»

- حد محارب:

خداوند در سوره مائده آیه ۲۳ در این باره می فرماید:

- «سزای کسانی که با خدا و پیامبر اومی جنگند و در زمین فساد می کنند، این است که کشته شوند، و یا بر دار آویخته گردند، یا دست و پایشان در خلاف جهت یکدیگر بریده شود، و یا از آن سرزمین تبعید گردند.»

و همچنین درباره قصاص قتل به ترتیب در سوره بقره آیه ۱۷۸ و مائده آیه ۴۵ می فرماید:

- «ای کسانی که ایمان آورده اید حکم قصاص در مورد کشتگان، بر شما نوشته شده است. آزاد عوض آزاد و برده و کنیز در برابر برده، وزن در برابر وزن ...»
 - «در تورات بر آنان مقرر کردیم که جان در مقابل جان، چشم در برابر چشم، بینی در برابر بینی، گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان می باشد. و هر زخمی قصاص دارد...»
- (د) احکام مالی :

در اسلام غیر از احکام سیاسی، دفاعی، اجتماعی و قضایی، یک سری امور اقتصادی مثل بیع، اجاره انفال، خمس، زکات، خراج (مالیات)، جزیه کفار غیر حربی، جعاله، وقف، هبه، مزارعه، اموال یتیم، تقسیم ارث، ضمان، صلح رهن و... مطرح است که در مواردی اعمال و اجرای آنها جز با تشکیل حکومت اسلامی میسر نیست. مثلاً «خمس» یکی از درآمدهایی است که به بیت المال واریز می گردد و یکی از اقلام بودجه را تشکیل می دهد. طبق مذهب شیعه از تمام منافع، به طرز عادلانه ای خمس گرفته می شود؛ از سبزی فروش گرفته تا کسی که مشاغل پر در آمد دارد همه را به نسبت در آمد شامل می گردد. و این اشخاص باید خمس در آمد را پس از صرف مخارج متعارف خود، به حاکم اسلام بپردازند تا به بیت المال وارد شود. بدیهی است در آمدی با این عظمت و گستردگی، برای اداره کشور اسلامی و رفع احتیاجات مالی آن است. هرگاه خمس در آمد کشورهای اسلامی یا تمام دنیا را - اگر تحت نظام اسلام در آید - حساب کنیم، معلوم می شود که منظور از وضع چنین مالیاتی صرفاً در یکی دومورد از موارد ضروری نیست، بلکه قضیه مهمتر از اینها بوده برای رفع نیاز مالی تشکیلات بزرگ حکومتی مورد توجه است. (اسدعلی زاده، ۱۳۸۱، صص ۹۰-۹۱)

۲-۳-۳) فلسفه امامت و رهبری :

با بررسی فلسفه امامت و وجود امام روشن می گردد که امام نقطه ارتباط میان دین و سیاست است. و بدین وسیله جدایی ناپذیری دین و سیاست به اثبات می رسد. فلسفه امامت از زبان خود معصومین قابل بررسی است.

۱- ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی در حدیثی از امام رضا علیه السلام درباره فلسفه امامت مطالب جامعی را نقل می کنند، که فرازهایی از آن را در ذیل بیان می کنیم:

«امامت زمام دین و مایه نظام مسلمین، صلاح دنیا و عزت مؤمنین است، همانا امامت ریشه بلند اسلام و شاخه بلند آن است، کامل شدن نماز، زکات، روزه، حج و جهاد و بسیار شدن غنیمت و صدقات و اجراء

حدود و احکام و نگهداری مرزها و اطراف آن بوسیله امام است. امام است که حلال خدا را حلال و حرام خدا را حرام می کند و حدود خدا را به پا می دارد و از دین خدا دفاع می کند و با حکمت و اندرز نیکو و حجت رسا مردم را به طریق پروردگارش دعوت می نماید. امام امین خدا در میان خلقتش و حجت او بر بندگان و خلیفه او در بلادش و دعوت کننده به سوی او و دفاع کننده از حقوق اوست. امام از گناهان پاک و از عیب ها بر کنار است، و به دانش مخصوص و به خویشترنداری نشانه دار است، موجب نظام دین و عزت مسلمین و خشم منافقین و هلاک کافرین است. (همان، صص ۹۴-۹۵)

۲- امام صادق می فرماید:

«خداوند آنها (امامان علیهم السلام) را حیات بخش مردم و چراغ های تاریکی و کلیدهای سخن و پایه های اسلام قرار داده است.»

۳- امام امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه ۳ نهج البلاغه با اشاره به نقش امام در جامعه اسلامی، خود را به عنوان محور تمام جریان های اسلامی دانسته اند و می فرمایند:

«نقش من در خلافت مانند قطب در سنگ آسیاب است. از وجود من سیل جریانات و حرکت ها در امت سرازیر می گردد و هیچ پرنده ای در اوج گیری یارای رسیدن به من را ندارد.»

امیر المؤمنین امامت را به «قطب الریحی» (محوری که سنگ آسیاب برگرد آن می چرخد و بدون سنگ آسیاب در اندک زمانی از حرکت می ایستد). تشبیه کرده اند. چراکه امام نقش محوری در حرکت های درست سیاسی را به عهده دارد و عامل باز دارنده کنترل کننده حرکت های انحرافی می باشد.

بطور خلاصه باید گفت که امامت، زمام دین، مایه نظام مسلمین، صلاح دنیا و عزت مؤمنین، ریشه و اساس رشد اسلام و مجری حدود، احکام و نگهدارنده مرزهاست. حافظ دین و اسلام و دفاع از آن و حجت خداوند بر خلق است. او محور حرکت های اسلامی و مایه جلوگیری از انحرافات است. هر کدام از این امور بیانگر حاکمیت امام بوده و در نهایت جدا ناپذیری دین و سیاست رابه اثبات می رساند.

در مورد جدایی ناپذیری دین از سیاست در زمان غیبت امام زمان که امام معصوم حضور ظاهری در صحنه اجتماع ندارد نیز باید گفت که بر اساس تأکید امامان معصوم علیهم السلام در زمان غیبت کبری همان ولایت که از سوی امامان اعمال می شد، توسط نایب امام اجراء می شود و دین بصورت جدی و انکارناپذیر در صحنه سیاست حضور دارد. (همان، صص ۹۵-۹۶) حدیث عمر بن حنظله خود بهترین شاهد بر این مدعاست.

۲-۳-۴) سیره معصومین علیهم السلام :

روشن ترین دلیل برای اثبات جدایی ناپذیری دین اسلام از سیاست، سیره عملی معصومین علیهم السلام است.

رسول اکرم صلی الله علیه وآله از بدو رسالت خویش تا پایان آن پیوسته برای تشکیل حکومت اسلامی و بیان شیوه ها و راهکارهای آن تلاش نموده و خود نیز عملاً به حکومت اسلامی عینیت خارجی بخشید. ائمه اطهار نیز بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله پیوسته در تلاش برای حکومت اسلامی بودند که متأسفانه به دلیل انحراف و ایجاد اختلاف بین مسلمین، جز دوران امام علی و امام حسن علیهم السلام آن هم به مدت کوتاهی، دیگر شرایط برای تشکیل حکومت اسلامی فراهم نگردید. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم طی دو مرحله حکومت اسلامی را تأسیس کردند:

مرحله اول: حزب سری در مکه

این مرحله در کتاب ها به عنوان دعوت پنهانی نام یافته است. در این مرحله چون پیامبر هنوز مأمور به آشکار کردن رسالت خویش نبود از اینرو اقدام به دعوت سری نمودند. شاید فلسفه اصلی دعوت سری این بود که ایشان دست به تشکیل حزب قوی بزنند تا به کمک آن بتوانند مأموریت بسیار قوی و حساس خود را شروع کنند.

مرحله دوم: تشکیل حکومت در مدینه

وقتی پیامبر به مدینه مهاجرت نمود، جامعه را برای تشکیل حکومت آماده دید و به تأسیس آن اقدام نمود. ایشان حکومت اسلامی را به صورت یک واقعیت خارجی در آورد، میان مهاجر و انصار پیوند برابری بست، یک مرکز عمومی به نام مسجد ساخت که کارهای قضایی، سیاسی و اجتماعی در آنجا انجام می گرفت.

برای تشکیل دولت اسلامی بهترین اساسنامه را تنظیم نمودند. از جمله اقدامات سیاسی پیامبر اکرم موارد زیر است که نشانگر جدایی ناپذیری دین از سیاست است :

۱- میان مسلمانان و قبایلی که در مدینه بودند، مانند یهود و غیره با شرایط خاص پیمان عدم تعرض بستند. این معاهده در حقیقت اولین دستور حکومت اسلامی بود.

۲- جهت حفظ دولت اسلامی. ترساندن دشمن، ارتش مجهز و نیرومندی را ترتیب دادند و آنان را برای دفع دشمن به مناطق مختلف شبه جزیره عربستان اعزام داشتند. با مشرکان دولت روم به پیکار برخاستند به طوری که مورخان نوشته اند که ایشان از زمان توقف در مدینه ۸۲ جنگ کرده اند.

۳- آنگاه حکومت اسلامی در مدینه و اطراف آن استقرار یافت و از طرف مردم بت پرست مکه با عقد صلح رسمیت یافت و ریشه یهود از مدینه و اطراف آن کنده شد، و بعد از آن پیامبر، رسالت خویش را از مرزهای عربستان فراتر بردند و نامه هایی به سران کشورها و فرمانروایان نوشتند و آنان را به اسلام دعوت کردند. (همان، صص ۹۸-۹۹)

بنابر این دقت در محتوای دین اسلام نشان می دهد که تمامی عناصر لازم برای زندگی اجتماعی و سیاسی همچنین، تمامی چارچوب های لازم برای تولید اندیشه سیاسی فاضله در آن موجود است. تاریخ علوم اسلامی نیز گواه این مطلب است که عالمان مسلمان در شاخه های مختلف علوم اسلامی بسیار به امر سیاست پرداخته اند. متکلمان درباره رهبری جامعه به تفصیل سخن گفته و می گویند. وفقها درباره نظام سیاسی مطلوب و نا مطلوب به تفصیل بحث کرده اند. (لک زایی، همان، ص ۱۹)

با توجه به موارد ذکر شده، به جدایی ناپذیری دین (اسلام) از سیاست پی برده ایم، اما آنچه مهم است اینکه دولت و هیأت حاکمه در حکومت اسلامی باید چگونه باشد؟

بدیهی است که تنها دولت و هیأت حاکمه صالح، عادل و هدایت شده می تواند سیاست دینی را در جامعه به اجرا در آورد.

امیر المؤمنین علی علیه السلام در نهج البلاغه خطبه ۱۶۴ چنین می فرماید:

«بدان که فاضل ترین بندگان خدا نزد او امامی است دادگر، هدایت شده و راهبر، که سستی را که شناخته است بر پا دارد و بدعتی را که ناشناخته است بمیراند.»

(لک زایی، همان، ص ۲۳)

در دیدگاه امام علی علیه السلام تلاش برای اجرای آنچه خداوند به آن فرمان داده از وظایف حکومت اسلامی است:

ایشان در خطبه ۱۳۱ نهج البلاغه می فرمایند:

- « همانا بر امام نیست جز آنچه از امر پروردگار به عهده او واگذار شده: کوتاهی نکردن در موعظت و کوشیدن در نصیحت و زنده کردن سنت و جاری ساختن حدود بر مستحقان و رساندن سهم های - بیت المال - در خور آن.»

با تجزیه و تحلیل عبارت مذکور می توان گفت «سیاست دینی» که «دولت هادی» در درون آن به انجام وظیفه می پردازد، دارای چهاررکن است:

۱- امر و قانون، فرمان الهی است.

۲- امر دهنده خداوند متعال است.

۳- امر برنده و مجری، تمام انسان ها هستند.

۴- هدف، رسیدن به قصوا و جوار رحمت پروردگار و تقرب الهی است.

البته معمار، هادی، و مدبر عناصر و ارکان فوق، رهبری در کسوت انبیا و اوصیا و اولیا است. (لک زایی، همان، ص ۲۴)

۲-۴) رابطه دین و سیاست از دیدگاه امام خمینی:

دیدگاه امام خمینی در باره دین :

«دین منزل حیوانی را به منزل انسانی تبدیل می کند... دین لجام بر سر حیوانات افسار گسیخته می زند و آن با زندگانی امروز شما نمی سازد. دین بی عفتی ها و ستمکاریها را از جهان برمی چیند و آن با زندگانی شماها نمی سازد، و اگر مقصود از زندگی، زندگانی پرافتخار باشرف انسانی است که از ستمکاریها و خلاف وظیفهها و قانون شکنیها، عفت سوزیها برکنار باشد دین برای سازمان همان آمده و با آن می سازد. شما که از دین به هیچ وجه اطلاع ندارید از کجا می گوئید دین امروز ما با دین اول اسلامی فرق دارد؟ دین امروز ما با دین دیروز هیچ فرق نکرده، دین ما همیشه دستورهای قرآنی و پیغمبر اسلام بوده و هست. شماها فرق کردید. زندگانی شما طوری شده است که با هیچ عقل و دینی نمی سازد. شما می خواهید هر طوری شدید دین هم همانطور شود. لکن این نخواهد شد. احکام دین همان احکام عقل است با اختلاف زمان اختلاف پیدا نمی کند. دو و دو همیشه چهار است، و ستمکاری همیشه بد است،

بی‌عفتی و بیدادگری هیچ روزی خوب نبوده و نخواهد شد. دنیا به نیستی و هلاکت برسد همین است و به اوج تمدن و تعالی برسد نیز همین است. دین برای سازمان حکومت و کشور و زندگی آمده‌است، کدام قانون آن با کشور و زندگی مخالف است؟ بگوئید تا مشت شما را در میان توده بازکنیم.» (کشف الاسرار، ص ۲۳۶ - ۲۳۵)

دیدگاه امام خمینی درباره سیاست:

امام خمینی (ره) در اولین سخنرانی پس از آزادی از زندان (۱۳۴۳/۱/۲۱) ضمن بیان خاطره ای از دوران اسارت چنین فرمودند: «آنجا دیدیم که رئیس سازمان آن وقت که حالا هم کشتندش - حسن پاکروان - آنجاست، ایشان شروع کرد صحبت کردن که سیاست یک امری است که دروغ گفتن است، خُده کردن است، فریب دادن است؛ از این چیزها، الفاظ جور کرد و آخرش هم گفت: «پدر سوختگی» است! و این را شما بگذارید برای ما. من به او گفتم که این خوب، مال شما هست! این به این معنا اگر سیاست است خوب، مال شماست.» (صحیفه نور، ج ۱ ص ۶۵) از این سخن بر می آید که ایشان فریب و نیرنگ دغل کاری را به عنوان سیاست نمی پذیرند.

اما حضرت امام درباره سیاست دو دیدگاه گوناگون ارائه می نمایند. در یکی از این موارد تعریف ایشان از سیاست، چنین است.

- « مگر سیاست چی است؟ روابط ما بین حاکم و ملت، روابط ما بین حاکم با سایر حکومتها - عرض می‌کنم که - جلوگیری از مفاسدی که هست، همه اینها سیاستی است که هست. » (صحیفه نور، ج ۱، ص: ۲۳۹)
- «اسلام عبارت از احکام عبادی و اخلاقی صرف نیست، کما اینکه بعضی بلکه کثیری از جوانان و کهنسالان مسلمین گمان برده اند... اسلام برای تأسیس حکومت عادلانه بپا گردیده است که در آن قوانین مربوط به امور مالی، بیت المال... جزائیات، قضاء، حقوق، جهاد، دفاع و پیمانهای بین دولت اسلامی و دولتهای دیگر وجود دارد.»
- «این سیاست یک بُعد از سیاستی است که برای انبیا بوده است و برای اولیا و حالا برای علمای اسلام. انسان یک بُعد ندارد، جامعه هم یک بُعد ندارد، انسان فقط یک حیوانی نیست که خوردن و خوراک همه شئون او باشد. سیاستهای شیطانی و سیاستهای صحیح اگر هم باشد امت را در یک بُعد هدایت می‌کند و

راه می‌برد و آن بُعد حیوانی است. بعد اجتماع مادی است و این سیاست یک جزء ناقصی از سیاستی است که در اسلام برای انبیا و برای اولیا ثابت است. آنها می‌خواهند ملت را، ملت‌ها را، اجتماع را، افراد را هدایت کنند، راه ببرند در همه مصالحی که از برای انسان متصور است، از برای جامعه متصور است. همانی که در قرآن صراط مستقیم گفته می‌شود، اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ما در نماز می‌گوییم. ملت را، اجتماع را، اشخاص را راه ببرد به یک صراط مستقیمی که از اینجا شروع می‌شود و به آخرت ختم می‌شود. الی الله است. سیاست این است که جامعه را هدایت کند و راه ببرد، تمام مصالح جامعه را در نظر بگیرد و تمام ابعاد انسان و جامعه را در نظر بگیرد.» (صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۱۷-۲۱۸)

امام خمینی بر این اعتقاد است که دین صرفاً به رابطه انسان به خدا توجه ندارد، بلکه رابطه انسان‌ها با یکدیگر در عرصه اجتماع را نیز مورد عنایت و توجه قرار می‌دهد. ایشان معتقد به دین حد اکثری بودند که علاوه بر تربیت باطنی به حفظ مصالح دنیوی می‌اندیشد، دارای تعالیم و دستوراتی برای دنیا و آخرت است و می‌تواند به تمامی نیازهای مادی و معنوی بشر با توجه به اقتضائات زمانی و مکانی پاسخ گوید. ایشان با اذعان به اینکه اسلام فقط عبادت نیست بلکه سیاست نیز هست، بر جامعیت دین اسلام در باب داشتن برنامه‌ای برای امور سیاسی و معنوی زندگی بشری بر مبنای فقه و احکام فقهی تأکید داشتند و حتی عبادت را نیز نوعی سیاست تلقی فرمودند که با هدف اصلاح فرد و جامعه و تغییر در وجوه ذهنی و عینی اجتماع می‌تواند ارشاد و هدایت افراد جامعه را موجب گردد. امام راحل با اعتقاد به عینیت دیانت و سیاست، معتقد به «سیاست اسلامی» بودند یعنی اسلام بایستی به عنوان هدف و سیاست به عنوان روش و نیل به هدف مورد توجه قرار گیرد، نه اینکه اسلام به عنوان ابزاری سیاسی مورد سوء استفاده برخی سود اندیشان واقع شود. از نظر ایشان، اسلام به عنوان نهاد جامع و تام، پاسخ‌گوی دو نیاز انسان به قانون و اجرای قانون است. این دین حد اکثری علاوه بر هدایت ابناء بشر، اداره امور جامعه و سیاست مدن را مد نظر قرار می‌دهد. (دهشیری، ۱۳۷۸، ص ۶۳)

در این رابطه بطور مستقیم به بیانات و کلمات امام خمینی از کتاب کلمات قصار و پند و اندرزهای امام خمینی پر داخته می‌شود:

- «حقوق اسلام یک حقوق مترقی و متکامل و جامع است»
- «اسلام هم تربیت باطنی می‌کند و هم حفظ مصالح دنیوی»
- «قوانین اسلام به نیازهای انسان پاسخ می‌گوید.»

- « اسلام یک حکومتی است که یک جنبه اش حکومت سیاسی است و یک جنبه اش هم حکومت معنوی.»
 - « اسلام یک دین عبادی -سیاسی است، که در امور سیاسی اش عبادت منضم است و در امور عبادی اش سیاست» «ورسول الله پایه سیاست را در دیانت گذاشته است. رسول الله تشکیل حکومت داده است.»
 - «اسلام دین سیاست است، و حکومت دارد» « سیاست مدن از اسلام سرچشمه می گیرد».
 - «اسلام برای همه چیز، برای همه زندگی ها برنامه دارد.»
 - « در احکام مقدس اسلام، بیش از امور عبادی، در امور سیاسی واجتماعی بحث شده است.»
- و در نهایت، ایشان ضمن اذعان به پیوند عمیق و ناگسستنی بین دین و سیاست، آن را دکترینی قابل اجرا می دانستند و جدایی این دو حوزه را بازتاب رسوخ اندیشه های بیگانگان و استعمارگران تلقی می نمودند:
- « طرح مسأله جدا بودن دین از سیاست چیز تازه ای نیست. این مسئله در زمان بنی امیه مطرح شد و در زمان بنی عباس قوت گرفت. در این زمان های اخیر هم که دست های بیگانه در ممالک اسلام باز شد، آنها هم به این مسئله دامن زدند، بطوری که متأسفانه بعضی از اشخاص متدین و روحانیون متعهد هم باورشان آمده است که مثلاً اگر یک ملایی در مسائل سیاسی وارد شود، به او ضربه می خورد. این یکی از نقشه های بزرگ استعمار است.» (دهشیری، ۳۷۸، ص ۶۴، به نقل از مجموعه مقالات کنگره بین المللی امام خمینی و احیای فکر و دین، ج ۱، ص ۱۵۱).
- ایشان درباره غدیر خم و رابطه آن با سیاست نیز چنین می فرمایند:
- «این که حدیث غدیر را ما حساب کنیم که می خواهد یک معنویتی را برای حضرت امیر، یا یک شأنی برای حضرت امیر درست کند نیست، حضرت امیر است که غدیر را به وجود آورده است، مقام شامخ اوست که اسباب این شده است که خدای تبارک و تعالی او را حاکم قرار بدهد. مسئله، مسئله حکومت است، مسئله، مسئله سیاست است، حکومت عدل سیاست است، تمام معنای سیاست است. خدای تبارک و تعالی این حکومت را و این سیاست را امر کرد که پیغمبر به حضرت امیر واگذار کنند، چنانچه خود رسول خدا سیاست داشت و حکومت بدون سیاست ممکن نیست، این سیاست و این حکومتی که عجین با سیاست است، در روز غدیر خم برای حضرت امیر ثابت شد. این که در روایات هست که: «بنی الاسلام علی خمس» این ولایت، ولایت کلی امامت نیست، آن امامتی که هیچ عملی مقبول نیست، قبول

نمی‌شود، الاً به اعتقاد به امامت، این معنایش این حکومت نیست. خوب! ما بسیاری از ائمه‌مان حکومت نداشتند. ما الان معتقدیم که حضرت امیر در یک برهه از زمان به حکومت رسید، حضرت امام حسن هم یک مدت بسیار بسیار کمی به حکومت رسید، باقی ائمه حکومت نداشتند. آن که خدای تبارک و تعالی جعل کرد و دنبالش هم برای ائمه هدی جعل شده‌است حکومت است، لکن نگذاشتند که این حکومت ثمر پیدا بکند. بنابراین حکومت را خدا جعل کرده است برای حضرت امیر علیه السلام، و این حکومت یعنی سیاست، یعنی عجین با سیاست. (صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۳۰ - ۲۸)

ایشان با اذعان به نظریه دین حد اکثری در خصوص پیوند دین با سیاست، معتقد به ارتباطی وثیق بین دین و دولت می‌باشند، و تشکیل حکومت اسلامی را ضروری می‌دانند و دلایل آن را چنین می‌فرمایند: «برای اینکه وطن اسلام را از تصرف و نفوذ استعمارگران و دولت‌های دست‌نشانده آنها خارج و آزاد کنیم و برای اینکه وحدت امت اسلام را تأمین کنیم (بعد خارجی) برای اینکه قانون الهی که همان، قرآن و سنت و نیز احکام عدالت پرور اسلام در جامعه اجرا گردد، راهی نداریم جز این که تشکیل حکومت اسلامی بدهیم.

و مشخصات حکومت اسلامی را چنین بیان می‌کنند:

- «حکومت اسلامی هیچیک از انواع طرز حکومت‌های موجود نیست. مثلاً استبدادی نیست که رئیس دولت مستبد و خودرأی باشد، مال و جان مردم را به بازی بگیرد و در آن به دلخواه دخل و تصرف کند، هر کس را اراده‌اش تعلق گرفت بکشد و هر کس را خواست انعام کند و به هر که خواست تیول بدهد و املاک و اموال ملت را به این و آن ببخشد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر خلفا هم چنین اختیاراتی نداشتند. حکومت اسلامی نه استبدادی است، نه مطلقه، بلکه مشروطه است. البته نه مشروطه به معنی متعارف فعلی آن که تصویب قوانین تابع آراء اشخاص و اکثریت باشد. مشروطه از این جهت که حکومت کنندگان در اجرا و اداره مقید به یک مجموعه شرط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله معین گشته است. مجموعه شرط همان احکام و قوانین اسلام است که باید رعایت و اجرا شود. از این جهت حکومت اسلامی حکومت قانونی الهی بر مردم است.»

- «... هر که اظهار کند که تشکیل حکومت اسلامی ضرورت ندارد منکر ضرورت اجرای احکام اسلام شده

و جامعیت احکام و جاودانگی دین مبین اسلام را انکار کرده‌است.» (ولایت فقیه، ص ۲۰ - ۱۸)

با توجه به آیات و روایات و دلایل مستدل، به این اصل رسیده ایم که دین هرگز از سیاست جدا نیست، زیرا دین فقط، موعظه و نصیحت و تعلیم محض مسائل فردی، اعتقادی نیست، بلکه احکام اجتماعی و سیاسی نیز دارد. و این احکام در صورتی کار ساز خواهد بود که به اجرا در آید و اجرای قانون ضرورتاً نیازمند حکومتی است که ز ضامن آن باشد. اگر اسلام نظارت، ارشاد و امر به معروف و نهی از منکر و جهاد و دفاع دارد، اگر حقوق و مقررات و قوانین جامع دارد، و اگر اسلام آمده تا طغیان طواغیت را در هم بکوبد چنین اندیشه ای بدون حکومت و چنین هدفی بدون سیاست هرگز ممکن نیست. (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص ۷۲-۷۳-۷۵).

امام خمینی نیز با تأسی به راه و روش حضرت رسول و دین مبین اسلام، دین را جدای از سیاست نمی دانند. ایشان با ترسیم خطوط کلی حکومت اسلامی که همان اصول مسلم اسلام بیان شده است، و اینکه این اصول در قرآن و سنت و سیره پیامبر گرامی اسلام وجود دارد و دیگر اینکه حکومت کنندگان باید از این اصول تبعیت کنند، مشروعیت نظام پهلوی را زیر سؤال بردند و برخورد و مبارزه خود را با رژیم پهلوی آغاز نمودند. نکته قابل توجه این است که منظور امام خمینی در آمیختگی دین و سیاست، «سیاسی کردن دین» نیست، بلکه مقصودشان تبدیل سیاستهای شیطانی و حیوانی به سیاست دینی است، به تعبیر دیگر در تعارض میان حقیقت و مصلحت، و در تعارض بین اصالت نظام و اصالت ارزشها آنچه باید مقدم باشد تقدم ارزشها و شاخصه های دینی و حقیقتها بر حفظ قدرت و حکومت و مصلحت است. این موضوع در سیره عملی امام خمینی (ره) نیز کاملاً مشخص است. در دوران ستمشاهی اساس و محور همه فعالیت های نظام شاهنشاهی حفظ تاج و تخت و گسترش نفوذ و قدرت و چپاول عده ای معدود از خاندان سلطنتی و وابستگان آنان بود، گرچه نام این مقصود را در عرصه های مختلف، حفظ قدرت ایران و تلاش در جهت سربلندی وطن و پیشرفت آن دانسته و به زعم خویش در دروازه تمدن بزرگ نیز قرار گرفته بودند؟! دینداری دولتمردان شاه در سایه این سیاست معنا می یافت. «دین» آنان «سیاسی» بود، گاهی برای تظاهر، به نشر وسیع قرآن دست می زدند و گاهی نیز در مقابل آیات صریح آن موضع می گرفتند و زمانی نیز بی تفاوت از کنار دستورات و احکام الهی می گذشتند. فریاد امام و اعتراض گسترده ایشان مهر بطلان بر اینگونه سیاستی زد که دین در پرتو آن تفسیر می شود. در مقابل نیز شیوه ده ساله رهبری درخشان امام نشانگر تقدم ارزشهای دینی و تبدیل سیاست به سیاست دینی بود.

احکام و ارزشهای دینی به قدری برای ایشان مهم بود که به راحتی مصالح «سیاسی» را به خاطر احکام «دینی» نادیده می گرفتند و در موارد متعددی جلوه هایی از این گرایش را نمودار ساختند

تا این قسمت از پژوهش متوجه شده ایم که هدف از مبارزه امام اجرای قانون الهی و احیاء دین اسلام است، که همان سیاست دینی است. اما اینکه چرا امام در این مبارزه تا پیروزی نهضت، رویکردشان را تغییر دادند بحثی جدا است که برای بررسی آن ابتدا در فصل بعدی به مواضع ائمه و علمای شیعه بخصوص علمای زمان امام خمینی در برابر حاکم جور می پردازیم.

فصل سوم :

تشیّع و نحوه برخورد با حاکم جائر

مقدمه

درفصل پیشین، اثبات جدایی ناپذیری دین از سیاست و همچنین ضرورت تشکیل حکومت اسلامی برای رسیدن به مدینه فاضله و هدف والای حفظ موارث اسلام و زدودن شرک و ظلم و جهل و تباهی از جامعه و بالندگی ایمان در فضای جامعه، ما را به دلایل مبارزه امام خمینی قدس سره با رژیم پهلوی سوق داد.

اکنون در این فصل با بررسی نوع موضع گیریهای امامان و ائمه اطهار و علما در مقابل حاکمان جور، در راستای رسیدن به این هدف والا (مدینه فاضله و حفظ موارث اسلام)، به نوع جهت گیری امام خمینی در برابر رژیم طاغوت می پردازیم، با نگاه به این مهم که ایشان نیز هدفی همچون هدف والای ائمه داشتند.

بدین منظور موارد زیر بررسی خواهد شد:

۱. موضع گیری ائمه اطهار در برابر قدرت های حاکم زمان
۲. جهت گیری علما در برابر حاکمان جور از ابتدای غیبت تا ارتحال آیت الله بروجردی

۳-۱) موضع گیریهای ائمه اطهار در برابر قدرت های حاکم زمان:

عصر امامت از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله (۱۱هـ.ق) آغاز و تا شروع دوره غیبت (۲۶۰هـ.ق) به طول می انجامد. یکی از بارزترین ابعاد امامت، رهبری سیاسی جامعه اسلامی است که تنها در مدت کوتاهی در زندگی امیر المؤمنین و امام حسن مجتبی علیهم السلام تحقق و عینیت یافت؛ ولی ائمه

معصومین علیهم السلام با وجود بر کنار بودن از مرکز قدرت و دولت، همچنان نقش خود را در جامعه اسلامی، به عنوان قطب سیاسی و مرکز آگاهی بخش و مبدأ نهضت ها و حرکت های انقلابی و عامل فشار برای جلوگیری خلفا در روند سیاسی موجود از انحراف بیشتر، ایفا نمودند. از جالب ترین ابعاد شخصیت سیاسی ائمه علیهم السلام نقش موضع گیری های سیاسی آن پیشوایان در برابر قدرت های حاکم زمان خود است. به گونه ای که هر یک از این ائمه در هر دوره تاریخی، با روش ها و مواضع عقلانی و بر گرفته از حقیقت وحی و تعالیم ربانی، تکلیف سیاسی شیعه را در موقعیت های مختلف روشن نمودند. رفتار سیاسی ائمه طی این ۲۵۰ سال از هم جدا نبوده است، بیانات، رفتارها، کارها و اعمال هر کدام از این معصومین جدای از آن دیگری نبوده و تمام آن اعمال با یک هدف، یک نیت، اما با روش های متفاوت است. تلاش ائمه معصومین در این عصر، نیرو سازی و ترویج مبانی شیعی است. رهبری شیعه در این دوره مانند دیگر رهبران سازمان ها، عدم سازش با حاکمیت، جلوگیری از بریدگی و ضم نیروها در نظام حاکم و در مواقع ضروری ضربه به پیکر دشمن با قیام مسلحانه یا تبیین و تبلیغ را در دستور کار خود قرار داده بود. در این دوره شیعه با افرادی انگشت شمار آغاز به کار کرد و پس از سه قرن به اقلیتی قابل اعتنا و خطر آفرین برای حاکمیت اکثریت تبدیل شد.

برای درک درست از جهت گیری ائمه در قبال حکام جور، عصر امامت را می توان به چهار دوره کلی زیر تقسیم کرد:

دوره اول، دوره رفتار مسالمت آمیز :

این دوره به بخش اول زندگی حضرت امیر علیه السلام بعد از رحلت پیامبر مربوط است که بیست و پنج سال به طول انجامید.

دوره دوم، دوره حاکمیت شیعه:

این دوره از بیعت با امام علی بن ابیطالب آغاز و تا صلح امام حسن به طول انجامید.

دوره سوم، قیام امام حسین علیه السلام :

دوره چهارم، دوره کادربندی ائمه معصومین:

این دوره از زمان امام سجاد علیه السلام پس واقعه جانسوز عاشورا، آغاز و تا زمان غیبت امام دوازدهم ادامه دارد. ائمه در این دوره، با روش های متفاوت و متناسب با هر زمانی محور حرکت های سیاسی شیعه را در قالب تقیه، سکوت، دعا، تدریس، زندان، پرورش عالمان و شایستگان و...، مشخص نمودند.

۳-۱-۱) دوره رفتار مسالمت آمیز:

این دوره از نخستین روزهای وفات پیامبر آغاز می شود تا پایان حکومت عثمان امتداد می یابد. این دوره ۲۵ سال طول کشید و رهبری شیعه (حضرت امیر المؤمنین) به دلیل حساسیت تاریخی اسلام نوپا و در اقلیت مطلق قرار گرفتن، روش سکوت و راهنمایی را در پیش گرفت. هرچند که ایشان برای اتمام حجت و اثبات نا مشروعیت حکومت، تلاش لازم را به عمل آورد. تا جایی که ممکن بود با همراهی هواداران خود، بیعت نکرد. و در این میان حضرت فاطمه علیها السلام نیز در مقابل حکومت مقاومت کرد. حضرت در خطبه شقشقیه، علت و حالت سکون خود را چنین بیان می کنند:

« میان خود و خلافت پرده ای آویختم و از آن چشم پوشیدم و به دیگر سو گشتم و رخ بر تافتم. در اندیشه شدم که با دست شکسته بتازم یا بر آن فضای ظلمانی شکیبایی ورزم، فضایی که در آن بزرگسالان، سالخورده شوند و خردسالان به پیری رسند. و مؤمن همچنان رنج کشد تا به لقای پروردگارش نایل آید. دیدم که شکیبایی در آن حالت خردمندانه تر است و من طریق شکیبایی گزیدم. و ایشان در جایی دیگر می فرمایند: « صبر، بهترین راه بود که مبادا موجب تفرقه مسلمین و خونریزی شود. » بعد از مرگ عمر شیعیان که منتظر بودند، حکومت به حضرت باز گردد، اما با سیاست عمر و تعیین شورا، حکومت به عثمان اموی منتقل شد، از این واقعه خشمگین شدند و قیام را بهترین راه می دانستند. جندب بن عبد الله، یکی از شیعیان پاک نهاد امام علی علیه السلام نزد حضرت آمد و پیشنهاد قیام داد و گفت ۱۰ در صد مردم با شما بیعت خواهند کرد و این برای یک قیام کافی است. حضرت فرمودند: حتی ۲ در صد مردم هم از این قیام حمایت نخواهند کرد، و در جواب اصرار آنان حضرت فرمودند: الان زمان آن فرا نرسیده است. (حسینیان، ۱۳۸۴، صص ۳۳-۳۲).

۳-۱-۲) دوره حاکمیت شیعه:

این دوره از بیعت با امام علی بن ابیطالب آغاز و تا صلح امام حسن به طول انجامید. محور سیاست خلفای قبلی پرداختن به امور خارجی و کشور گشایی بود. اما فساد، ارکان نظام خلافت را فرا گرفته و حکومت اسلامی را از درون تهی کرده بود. و در نتیجه حضرت امیر علیه السلام با توجه به واقعیت های موجود و اصالت بخشیدن به حاکمیت ارزش ها، فقط به امور داخلی پرداختند و اصلاحات مدیریتی، اقتصادی، اجتماعی را در اولویت سیاست داخلی قرار دادند. در این روزگار شیعیان پی در پی مشغول مبارزه با عناصر فاسد داخلی بودند و می توان این دوره را اوج جهاد دانست.

یکی از پیامدهای این دوره، به شهادت رسیدن بزرگان شیعه خصوصاً در جنگ صفین بود. در این جنگ امام علی علیه السلام شیعیانی را چون عمار یاسر، خزیمه بن ثابت (دوهادتین)، عبدالله بن بدیل، سعد بن حارث، و... از دست داد. هرچند این فقدان خسارتی جبران ناپذیر برای شیعیان بود، ولی اندیشه مبارزه و شهادت در تشیع و رویارویی شیعه با امویان، شکلی تازه به خود گرفت که در طول تاریخ، شجره طیبه مبارزه از همین سرچشمه سیراب می شد. (حسینیان، ۱۳۸۴، صص ۳۴-۳۵)

در این دوره که دوره پنج ساله امامت حضرت می باشد، تصویر کلی مقاومت و نحوه موضع گیری در برابر عناصر نفاق و عوامل فشار سیاسی و قدرت های نا مشروع ترسیم گردید. خطوط کلی موضع گیریهای امام علیه السلام را باید در سخنان حضرت به ویژه در نهج البلاغه جست و جو نمود. این مجموعه که گنجینه فلسفه سیاسی شیعه است، اهداف و مبانی اصول و شیوه های سیاست و حکومت را از دیدگاه اسلام به نحو کلی بیان می کند. (عمید زنجانی، ۱۳۸۶، ص ۲۳۸)

دوره امام حسن مجتبی علیه الصلوه والسلام و حادثه صلح آن بزرگوار با معاویه یا آن چیزی که به نام صلح نامیده شده حادثه سرنوشت ساز و بی نظیری در کل روند انقلاب اسلامی صدر اول (تفکر اسلام و امانتی که خداوند به نام اسلام برای مردم فرستاد) بود. دیگر ما نظیر این حادثه را نداشتیم این دوره سخت ترین دوره تشیع است، در این دوره جریان مخالف آن چنان رشد کرد که توانست به صورت یک مانع ظاهر شود. این جریان معارضه را شروع کرد؛ راه را بر حکومت اسلامی، یعنی اسلام به شکل حکومت برید و قطع کرد و مشکلاتی فراهم نمود؛ تا آنجایی که عملاً مانع از پیشروی آن جریان حکومت اسلامی شد. (مرکز صهبا، ۱۳۹۰، ص ۱۱۷) خیانت فرماندهان نظامی کوفه و دسیسه خدعه گران

شام، امام حسن را در تنگا قرار داد. مشکل سپاه امام حسن در ترکیب آن بود: بعضی از آنها خوارج بودند؛ عده ای به دنبال غنیمت، گروهی مطرود و گروهی هم به خاطر تعصب قبیله گری آمده بودند. گرچه افرادی بودند که به دلیل برتری های ذاتی اهل بیت از لحاظ سیاسی، به اهل بیت معتقد بودند، اما این اعتقاد صرفاً یک بینش سیاسی بود نه اعتقادی؛ به همین جهت شیعیان مرامی امام در اقلیت بودند. در حین آماده شدن برای رزم، خبر آوردند که عده ای از رؤسای قبایل به معاویه نامه نوشته اند که حاضرند از او اطاعت کنند و امام را تحویل دهند. در همین اثنا خبر پناهنده شدن عبید الله بن عباس نیز به امام حسن علیه السلام رسید و امام متوجه شدند که جز اندکی از شیعیان وی که توان مقاومت ندارند، کسی از او حمایت نخواهد کرد.

امام قبل از پذیرش صلح، در طی سخنرانی، مشروعیت حاکمیت خود را برای مردم بیان کردند:

« ای مردم! ما رهبران شما هستیم. ما اهل بیت پیامبر شماییم؛ کسانی که خداوند پلشتی را از آنان دور کرده و آنان را پاکِ پاک قرار داده است.»

امام این مطلب را چند بار تکرار کردند تا مردم به گریه آمدند. آنگاه مسأله صلح را با مردم در میان گذاشتند و فرمودند:

« به خدا قسم، ما از جنگیدن با شامیان پشیمان نشده ایم... آگاه باشید معاویه ما را به چیزی می خواند که در آن نه عزت است و نه انصاف. اگر اهل شهادت هستید صلح پیشنهادی او را رد می کنیم و او را با تیزی شمشیر به حکم خداوند می خوانیم و اگر خواستار زندگی هستید صلح را می پذیریم»

مردم از هر طرف شعار «البقیعه»، «البقیعه» سر دادند کنایه از این که ما خواستار زنده ماندن هستیم. به هر حال امام حسن صلح را پذیرفت. (حسینیان، ۱۳۸۴، صص ۳۶-۳۵)

پس از اینکه امام حسن با معاویه صلح کرد نادان ها و نا آگاهان با زبان های مختلف حضرت علیه السلام را نکوهش کردند. بعضی او را ذلیل کننده مؤمنین می دانستند. امام حسن در برابر این اعتراض ها و ملامت ها جمله ای را بیان می نمودند که شاید در سخنان آن حضرت از همه رساتر و بهتر باشد. و آن جمله این است :

«وَإِنْ أَدْرَى لَعَلَّه فِتْنَةٌ لَكُمْ وَتَمَاعٌ إِلَى حِينٍ» (انبیا، ۱۱۱) « خود ندانم، شاید برای شما امتحانی باشد و تمتعی در دنیا تا هنگام مرگ»

این به روشنی نشان می دهد که حضرت در انتظار آینده ای است و آینده چیزی جز این نمی تواند باشد که از نظر امام حسن، حکومت غیر قابل قبول که برحق نیست، باید کنار برود و حکومت مورد نظر بر سر کار بیاید، لذا به اینها می گوید شما از فلسفه کار اطلاع ندارید، چه می دانید شاید مصلحتی در کار باشد.

«طه حسین مدعی است که اما حسن مجتبی سنگ زیر بنای اصلی مبارزات تشیع را بنا نهاد. کار امام حسن مجتبی در ماجرای صلح و پس از آن، مجموعه مکالمات ایشان در دیدارها و موضع گیریهای صریح، نشان می دهد که بسیار کارهای بنیانی، عمیق وزیر بنایی بوده. ده سال امام مجتبی با همین وضعیت زندگی کردند، در این مدت افرادی را جمع کرده و پرورش دادند، عده ای در گوشه و کنار با شهادت خودشان و با سخنان مخالفت آمیز خودشان با دستگاه معاویه مخالفت کرده و در نتیجه آنها را تضعیف نمودند.» (آیت الله خامنه ای، ۱۳۶۱، ص ۸)

بطور خلاصه امام حسن در دوره کوتاه زمامداریش، افشاگری چهره دشمن فریبکار و مقاومت توام با انعطاف پذیری، منهای سازش را عملاً روشن نمود. (عمید زنجانی، ۱۳۸۶، ص ۲۳۸) اگر امام حسن صلح نمی کرد، تمام ارکان خاندان پیامبر را از بین می بردند و کسی را باقی نمی گذاشتند که حافظ نظام ارزشی اصیل اسلام باشد. همه چیز به کلی از بین می رفت و ذکر اسلام و نوبت به جریان عاشورا هم نمی رسید، امام حسن شیعه را حفظ کرد، یعنی بنا را حفظ کرد تا بعد از بیست سال، بیست و پنج سال حکومت به اهل بیت برگردد. (مرکز صها، ۱۳۹۰، ص ۱۲۳)

۳-۱-۳) قیام امام حسین علیه السلام:

پس از شهادت امام حسن علیه السلام، نوبت امام حسین رسید، آن بزرگوار نیز همان شیوه امام حسن را در مکه و مدینه و در جاهای دیگر اجرا کردند، تا معاویه از دنیا رفت. حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام هدف قیامشان را فراتر از آموزه های شیعی اعلام کردند زیرا به دلیل فساد علنی یزید و تظاهر به زیر پا گذاشتن احکام اسلامی بیم آن می رفت که کیان اسلام به خطر بیفتد، از این رو اهداف قیام را برای برادرش، محمد بن حنفیه چنین بیان می کنند:

«... أنما خرجتُ لطلبِ الإصلاحِ فی امتِ جدی، محمد أَرِیدُ أن امرُ بالمعروفِ وأنهی عن المنکر؛ یعنی من فقط برای اصلاح امت جدم خروج کرده ام و تصمیم دارم امر به معروف و نهی از منکر کنم.»

امام حسین علیه السلام علت فساد در امت پیامبر را در کلامی دیگر، حاکمیت امثال یزید می داند که اصل وکیان اسلام را به خطر می اندازد. امام علیه السلام در پاسخ مروان که در خواست بیعت با یزید را داشت، فرمودند:

«نَا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَ عَلٰی الْاِسْلَامِ السَّلَامُ ، اِذْ قَدْ بُلِّيتِ الْاَمَةُ بِرَاعِ مِثْلِ يَزِيدٍ»

امام حسین علیه السلام با اهل بیت خویش به دعوت مردم کوفه به راه افتاد ... و در مسیر کوفه علت قیام خود را حاکمیت ضد ارزش ها و نابودی ارزش ها اعلام کرد و روشی را که برای قیام و احیای ارزش ها اعلام کرد، شهادت بود. امام چنین فرمودند:

«جامعه دگرگون شده و ضد ارزش ها حاکم و ارزش ها رخت بر بسته اند و چیزی جز ته مانده ای از آنها نماند. آیا نمی بینید به حق عمل نمی شود و از باطل رویگردان نیستند؟ اینجاست که مؤمن برای لقاء و شهادت الهی باید از خود تمایل نشان دهد و به همین سبب من مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمگران را جز فلاکت نمی بینم. مردم برده دنیا شده اند و دین فقط سر زبان آنهاست. تا زمانی که برای آنها ابزار زندگی است بر زبان می چرخانند اما همین که آزمایش شدند دینداران کم می شوند.»

ایشان در تحلیل جامعه شناسانه خود، جامعه را به نقد می کشاند؛ جامعه ای را که به ارزش ها پشت کرده و دنیا گرایی جانشین دینمداری شده، جامعه ای غیر قابل تحمل می خواند و شهادت را تنها راه خروج از این بن بست اعلام می کند. (حسینیان، ۱۳۸۴، ص ۴۸) اباعبدالله الحسین استراژی یک قیام و انقلاب سرنوشت ساز را طی خروج شکوهمند از مدینه تا کربلا ارائه کرد. (عمید زنجانی، ۱۳۸۶، ص ۳۳۸) و در حماسه ای پرشور و بی نظیر، چکامه ای وصف ناشدنی سرود و با یارانش به شهادت رسید و اهل بیتش نیز در اسارت حماسه ای بر حماسه کربلا افزودند، امام سجاد علیه السلام و حضرت زینب علیها السلام، شمشیر زبان از کام بر کشیدند و بر استوانه های حاکمیت فرود آوردند. گرچه اندیشه های انقلابی شیعه از همان روزهای نخستین پیدایش، خمیر مایه شیعیان بود، اما از این به بعد حسین بن علی علیه السلام پایه گذار مکتبی انقلابی و نوین در تشیع شد که به مبارزات شیعه مشروعیت بخشید. شهادت امام حسین نه تنها در جامعه اسلامی تأثیر عمیقی داشت، بلکه حتی در دربار یزید نیز نفوذ کرد. یزید بعد از سه سال به هلاکت رسید و جانشین او معاویه بن یزید نیز بدلیل عذاب وجدانش از واقعه کربلا از حکومت کناره گیری کرد و بر حکومت فرزندان معاویه پایان بخشید. بعد از ماجرای کربلا و مظلومیت اهل بیت، شیعیان شعله ور شدند و باز ماندگان شیعه آشکارا نسبت به سردمداران، دست به اعتراض زدند. واقعه حره، قیام

توابع و قیام مختار از جمله این اعتراض هاست. و کوفه برای همیشه کانون بحران بر ضد حاکمان و مرکز قیام های شیعی شد.

۳-۱-۴) دوره کادر بندی ائمه علیهم السلام :

این دوره همزمان با امامت امام سجاد علیه السلام آغاز، و تا غیبت امام دوازدهم ادامه دارد.

امام سجاد علیه السلام در راه تحقق بخشیدن به حکومت خدا در زمین و عینیت بخشیدن به اسلام، تمام کوشش خود را به کار برده، و از پخته ترین و کارآمدترین فعالیت ها بهره گرفته است و قافله اسلامی را که پس از واقعه عاشورا در کمال پراکندگی و آشفتگی بود، تا اندازه چشمگیری پیش برده است، و سیاست و شجاعت و دقت و ظرافت در کارها را رعایت کردند.

حضرت امام سجاد علیه السلام ریشه اساسی فساد سیاسی را فساد فرهنگی جامعه تشخیص داد و با توجه به وضعیت استبدادی حاکم که افراد را فقط به اتهام تشیع، دستگیر و به شهادت می رساندند، مکتب دعا را بنیان نهاد و آموزه های دینی را با زبان دعا ترویج می نمود. (حسینیان، ۱۳۸۴، از ص ۴۷ تا ۵۶) اساساً دعاها صیغه سجاده از لحن خاصی برخوردارند که ماهیت مبارزاتی مکتب شیعه را مشخص می کند. و در بسیاری از لحن هایی که در دعا به کار می بردند کاملاً مشخص بود که مربوط به عامه مردم نبود مثلاً در دعای « خدایا! ما را از دسیسه ظالمان و تجاوز حسودان و حمله ستمگران در امان دار. » این لحن مربوط به عامه مردم نیست مشخص است که مربوط به عده ای خاص می باشد. (آیت الله خامنه ای، ۱۳۶۵، ص ۲۷) و در ادامه می فرمایند « ای مؤمنان! مواظب طاغوتیان و پیروانشان که دل در گرو دنیا سپرده اند، باشید که شما را فریب ندهند... شما اطاعت خداوند و کسانی را که او اطاعتشان را لازم کرده است بر پیروی از طواغیت مقدم شمارید و فریفته شدن به دنیا را از متابعت از امامانتان جلوتر نیندازید. » امام سجاد در اینجا مهمترین اصل تشیع یعنی امامت و رهبری را با بهترین سبک به زبان دعا تشریح فرمودند. در این دوره بود که مناظرات، احتجاجات، مذاهب، شیوه ها و مکتب هایی پدید آمد و فقهای هفتگانه نیز در مدینه ظهور کردند و مردم در مسائل فقهی به آنان رجوع می کردند. و خلاصه اینکه با تلاش های امام سجاد شیعه قوت گرفت؛ انسجام یافت و دانشمندان و فقهای تربیت یافتند. (حسینیان، ۱۳۸۴، صص ۵۷- ۶۰) و مقاومت و چگونگی به ثمر رساندن یک قیام خونبار که شخصیت های برجسته آن، برای پیشبرد اهداف و اصول قربانی شده اند، در برابر اوج پیروزی ظاهری

قدرت حاکم و اختناق کامل و ددمنشی دشمن به تصویر کشیده شده است. در این تصویر، باز گو کردن دردهای اجتماعی در قالب دعا و مناجات و تعمیق آگاهی های سیاسی تا بطن معنویت و وجدان رقیق بشری جایگاه خاصی یافته است. (عمید زنجانی، ۱۳۸۶، ص ۳۳۹)

امام محمد باقر علیه السلام نیز سیاست پدر را در پیش گرفتند و به تربیت شیعیانی اندیشمند و شاگردانی عالم پرداختند. حضرت چنان علوم دینی را از دیدگاه اهل بیت رونق داد که به او باقر العلوم یعنی شکافنده دانش ها لقب دادند. روایاتی وجود دارد که در مذاکرات ایشان با اصحابشان نشانه دعوت به حکومت و خلافت و امامت و حتی نوید آینده در آنها مشاهده می شود حضرت در مجلسی که هشام برای تحقیر امام ترتیب داده بود در پاسخ ناسزا گویی و بی ادبی هشام در جمع حاضرین چنین فرمودند:

« ای مردم! به کجا می روید؟ هشام چه چیزی را در سر می پروراند؟ شما به واسطه ما هدایت شدید و اگر شما حکومتی زود رس دارید ما حکومتی موعود داریم که پس از آن حکومتی نخواهد بود. خداوند می فرماید: والعاقبه للمتقين»

حرکت امام باقر آنچنان است که هشام بن عبد الملک به وحشت می افتد و حضرت را از شام به مدینه باز می گرداند. امام در مدینه نیز تبیین دین را از سر گرفت و در این ایام شمار راویان و روایات از آن حضرت رو به فزونی نهاد.

بعد از شهادت امام محمد باقر علیه السلام، حضرت امام صادق رهبری تشیع را به عهده گرفتند، ایشان نیز در دنباله راه پدر، به تحکیم مبانی تشیع پرداخت تا جایی که مکتب شیعی به عنوان مکتب جعفری شهرت پیدا کرد.

امام صادق علیه السلام شیعیان را از رفتاری که موجب مشروعیت بخشیدن به حکومت ها باشد باز داشت. رجوع به دستگاه قضایی را ممنوع و قاضی مجتهد، و شیعه عادل را با انتخاب طرفین دعوا، جانشین قضات رسمی کرد و حکم قاضی شیعه نافذ و اطاعت آن را واجب دانست. امام علیه السلام مسأله را آن قدر مهم و جدی دانست که فرمود: اگر قاضی حکومت، به حق حکم کند، شیعیان حق استفاده از حقوق خودشان را ندارند. در این زمان شیعه دستگاه قضایی مستقلی بوجود آورد و از مراجعه به سازمان های قضایی حکومتی خودداری کرد.

دور دوم زندگی امام صادق علیه السلام، مصادف است با حکومت منصور دومین خلیفه عباسی است.

منصور، سخت گیری شدیدی برای شیعیان در نظر گرفت، اوحی دستور داد خانه امام صادق را به آتش بکشند. آتش به دهلیز خانه سرایت کرد و امام صادق علیه السلام معجزه آسا از این توطئه جان سالم بدر برد. با این وجود شیعه در دوره منصور رشد فروان یافت و از لحاظ فرهنگی به غنای بی مانندی رسید. منصور عباسی که آگاه شد شیعیان بی هیچ ترس و تقیه و بی پرده دوستی و ولای اهل بیت محمد صلی الله علیه وآله را بر زبان می آورند، عرصه را به سرچشمه معارف و امام زمانشان، یعنی امام صادق علیه السلام تنگ کرد و بارها حضرت را برای کشتن احضار کرد اما پشیمان شد. امام برای حفظ شیعه آنان را دعوت به تقیه کرد، اختناق تا جایی اثر گذاشته بود که وقتی شیعیان به یکدیگر می رسیدند از ترس شناسایی سلام نمی کردند. تا جایی که امام فرمودند سلام کردن جزء تقیه نیست، اسرار شیعه باید مورد تقیه قرار بگیرد. اما هیچ یک از این مسائل موجب سکوت مطلق امام و شیعیان نشد و امام در همه موارد در مقابل رفتارهای او موضع می گرفت. (حسینیان، ۱۳۸۴، از ص ۷۱ تا ۷۳)

امام باقر و امام صادق علیهم السلام در سنگر علم، نوعی دیگر از مبارزه را در جامعه ای بسته که قدرت های حاکم بر وجدان و عقول مردم آن استیلا یافته بودند، آغاز نمودند، و به طور غیر مستقیم در قالب اشاعه علم، رشد سیاسی جامعه را ارتقاء بخشیدند، و توجه و آگاهی مردم را نسبت به موضع حق خود افزودند. (عمید زنجانی، ۱۳۸۶، ۲۳۹) در نتیجه بیشترین تلاش آن بزرگواران، تربیت نیروی انسانی، تعمیق بخشیدن به آموزه های شیعی، رسمیت دادن به مکتب اهل بیت در مقابل مکاتب فقهی حاکم و ترویج تشیع با حفظ شیوه تقیه است.

بعد از شهادت امام جعفر صادق، امام موسی کاظم از ابتدای امامت با دیکتاتوری منصور مواجه شد تا جایی که امامت حضرت تا مدت ها در خفا تبلیغ می شد. در این زمان خلفای عباسی چنان بر رهبری تشیع سخت می گرفتند که وقتی شیعیان می خواستند روایتی از امام نقل کنند کمتر نام اصلی او را می بردند؛ بلکه با نام های مستعار «عن الرجل، عن العبد الصالح، عن ابی ابراهیم» از ایشان نام می بردند. با این همه سخت گیری ها ۲۷۳ نفر از امام روایت نقل می کنند. در همین دوره است که شیوه نمایندگی رهبری شیعه به اوج رسید، و حتی امام در مصر، نماینده یا وکیل را به نام عثمان بن عیسی منصوب کردند. (حسینیان، ۱۳۸۴، ص ۷۶)

« دنباله طرح کلی در زندگی امام موسی بن جعفر فوق العاده پر ماجرا و شور انگیز است و به نظر من اوج حرکت مبارزه ائمه، مربوط به دوران زندگی این بزرگوار است، گاه چیزهایی در زندگی آن حضرت دیده

می شود که بیننده را مبهوت می کند. مثلاً از بعضی روایات بر می آید که ایشان چندی دور از چشم عمال حکومت و شاید مخفی و متواری بوده اند، یعنی دستگاه هارون در تعقیب آن حضرت بوده و ایشان را پیدا نمی کرده است، و این یک امر بی سابقه در زندگی ائمه است. ازجمله ابن شهر آشوب در مناقب روایتی را نقل می کند، که چنین چیزی از آن بر می آید.

«دخل موسى بن جعفر بعض قري الشام متنكراً هارباً». درباره هیچ یک از ائمه چنین چیزی نداریم، این ها نشان دهنده یک جرقه هایی در زندگی امام موسی کاظم است و با ملاحظه اینهاست که معنای آن زندان و حبس ابد کذایی معلوم می شود. (آیت الله خامنه ای، ۱۳۶۸، ص ۳۸) مبارزه سیاسی تئام با قدرت و فشار و اختناق همه جانبه، توسط دولتی مقتدر که با استفاده از امکانات مختلف سعی در منزوی کردن قطب مخالف را دارد، نوع دیگری از شرایط است که در دوران زندگی امام کاظم علیه السلام به چشم می خورد و موضع گیری امام در این شرایط بسیار حساس و دشوار و تئام با زندان های بسیار طولانی است که در زندگی پر ماجرا امام دیده می شود. شاید بتوان دوران موسی بن جعفر را دوران اوج مبارزات و موضع گیری در برابر حاکم ظالم و ستمگر دانست.

بعد از شهادت امام موسی کاظم، این امام رضا علیه السلام است که سکان کشتی هدایت را در دستان پر خیر و برکتشان می گیرند، تا با روشی دیگر راه را به انسان های تشنه حقیقت بنماید.

ده سال اول دوره امامت امام رضا مصادف است با زمان هارون الرشید که با اختناق شدید همراه است. اما بعد از آن با گسترش و رواج و وضع خوب ائمه علیهم السلام مواجه می شویم. شیعه همه جا گسترده اند و امکانات بسیار زیاد است که منتهی به ولایت عهدی می شود. البته در دوران هارون، امام هشتم کاملاً در تقیه زندگی می کردند، یعنی کوشش و تلاش، حرکت و تماس را داشتند، اما با پوشش کامل. آدم می تواند بفهمد که مثلاً دعبل خزاعی که درباره امام هشتم علیه السلام در دوره ولایتعهدی آن طور سخن می گوید، یک دفعه که از زیر سنگ بیرون نیامده بود، جامعه ای که دعبل خزاعی یا ابرهیم بن عباس از مداحان علی بن موسی الرضا یا دیگران را می پرورد، این جامعه باید در فرهنگ ارادت به خاندان پیغمبر سابقه داشته باشد. (آیت الله خامنه ای، ۱۳۶۴، ص ۴۰) امام رضا مهمترین مبارزات را در زمان ولایتعهدی انجام دادند. با تلاش امام رضا شیعه نشاط و جنبشی کسب کرد و علناً حب و ولای خاندان پیامبر را اظهار کرد و آنرا به مقام والایی در میان مردم رساند. به خصوص که مأمون در برابر ارباب کلام آشکارا دم از ولای اهل بیت می زد و یا عملاً درباره خلافت امیر المؤمنین علیه السلام به مناظره می نشست.

(حسینیان، ۱۳۸۴، ص ۹۰) در نتیجه سیاستِ فریب و نرمش و سازش از طرف قدرت حاکمی که مشکل سیاسی داشت و از ترس پایگاه مردمی امام به موضع انفعال کشیده بود، موضع گیری دیگری را می طلبید که در زندگی سیاسی امام رضا قابل مطالعه است. (عمید زنجانی، ۱۳۸۶ ص ۳۳۹)

در زمان امام جواد، شیعه به یک حزب قدرتمند تبدیل شده بود، خصوصاً بغداد یکی از پایگاههای تشیع شده بود. ارتباط استتار شده با کانون های آگاهی، در شرایطی که قدرت حاکم توانسته بود با دور نگاه داشتن جامعه از حوزه امامت و منزوی نمودن امام، وجدان مردم را به امتناع کاذب بکشاند، خط مشی سیاسی خاصی است که می توان آن را در زندگی امام جواد علیه السلام مطالعه کرد. (عمید زنجانی، ۱۳۸۶ ص ۳۴۰) امام جواد علیه السلام در کودکی به سؤال های فراوان پاسخ می دهند و موضع و جایگاه خویش را برای امامت، به دیگران تفهیم می فرماید.

امام هادی علیه السلام نیز بدون اینکه دست آویزی به دشمن بدهد زندگی را با تمام شکوه و قدرت برطاغوت زمان آن چنان تنگ کرد که متوکل بارها خطاب به اطرافیانش می گفت وای بر شما کار پسر رضا (امام هادی) مرا از پای انداخته است. و همچنین امام حسن عسگری با دشوارترین شرایط و پیچیده ترین وضعیت سیاسی، در موضعی قرار گرفته بود که می فرمود: هیچ کدام از پدران من گرفتاری مرا نداشته اند. (عمید زنجانی، ۱۳۸۶ ص ۳۴۱)

در درون اقدامات و مواضع متفاوت سیاسی ائمه، چند عنصر مشترک نیز متجلی و نمودار است: از جمله عنصر تکلیف گرایی، انعطاف ناپذیری در اجرای عدالت، زنده نگهداشتن نهضت عاشورا، «ائمه بعد از قیام جانشوز امام حسین، در هر موقعیت و زمان و مکانی از آن یاد می کردند». صراحت و صداقت در سیاست، حفظ امت از خطر تباهی و ضلالت و نابودی، سازش ناپذیری با ظالمان، فتنه زدایی، حرکت تشکیلاتی، سوء استفاده نکردن از باورهای ناصواب مردم، ایجاد اتصال و همبستگی فکری در پیروان، حمایت از حرکت های آزادیبخش، بستر سازی برای قیام و حرکت، اثبات اهلیت و برتری خود، اثبات غاصبانه بودن دستگاه، حفظ وحدت امت، نفاق زدایی از چهره جامعه دینی، پایبندی به پیمان ها، تربیت نیروی زبده، مبارزه با جمود مذهبی، بیان مشروعیت امامت و حکومت. (نوایی، ۱۳۸۹، ص ۵۴)

گاه ممکن است برای رسیدن به یک هدف با توجه به شرایط، اتفاقات و موانع پیش رو، نیاز به یک حرکت تند و یا حرکت کند و آرام باشد و یا اینکه، اصلاً از آن هدف عقب نشست، که شاید همین عقب نشینی یک حرکت به سوی جلو باشد، با این دید زندگی امامان از حضرت امیر تا امام دوازدهم یک

زندگی مستمر است، با هدفی مشترک، که همان حفظ موارث اسلام و برقراری حکومت الهی بر روی زمین است. و جهت گیری متفاوت. اگر امامان در قبال حکام جور، جهت گیری متفاوتی راداشتند، بدلیل روش های سرکوبگرانه متفاوتی است که در هر دوره از سوی حکام جور اتخاذ می گردید. شیوه معاویه با شیوه یزید و یا روش بنی العباس با بنی امیه هرگز یکی نبوده است. جو وحشت و اختناق حاکم بر مردم پس از قیام خونین کربلا و سرکوب مکّه و مدینه، نوعی از موضع گیری را ایجاب می کرد، و دوران کشمکش های بنی امیه و بنی عباس و جنگ قدرت این دو جناح موضع گیری دیگری را می طلبید. پس ائمه باید تاکتیک و روش خاصی را متناسب با دوره و شرایط تاریخی خود به کار می بستند تا به کمک آن روش بتوانند آرمان های اصولی خویش را به فعلیت برسانند. آنان نمی توانستند شکل مبارزه را ثابت نگهدارند و یا شکل فعالیت را یکنواخت نگهدارند. سکوت و مدارا بیست و پنج ساله حضرت امیر علیه السلام و قبول رهبری سیاسی پنج ساله ایشان، صلح شرافتمندانه امام حسن، قیام امام حسین و ایثار همه موجودیتشان، دعا و بیان اندیشه دینی امام سجاد، تربیت زبندگان و نخبگان فکری امام باقر و امام صادق علیهم السلام، تقیه، استتار، پذیرفتن ولایتعهدی، زندان و... همه و همه علائم و نشانه هایی است در راستای رسیدن به یک هدف.

مجموع این استراتژیها و موضعگیریها، تکلیف شیعه را در شرایط مختلف به خوبی واضح نموده و روشن می نماید و تابلویی گرانبها و الهام بخش را فراروی شیعه قرار می دهد. در نتیجه علما و فقهای شیعه نیز با همین الگوی بر جسته در زمان های متفاوت پس از غیبت کبرای حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، به پاسداری از اسلام ناب پرداختند. به همین منظور مبحث بعد به مواضع علما در برابر حاکمان جور اختصاص داده شده است.

۳-۲) مواضع علما و فقها در برابر حاکمان جور:

پس از شهادت امام یازدهم تشیع سر نوشت دیگری را در پیش داشت. شیعه در غیبت صغرا (۳۲۹-۲۶۰ ق) و غیبت کبرا (از ۳۲۹ تا کنون) با بحران رهبری معصوم روبرو شد و فراز و نشیب هایی را طی کرد، اما هیچ چیز شیعه را از رشد و بالندگی باز نداشت. بلکه همواره تاریخ بشریت را تحت تأثیر قرار داده و خود را برای حکومت جهانی آماده می کرده است. شیعه با درایت و هوشمندی الهی و آگاهی های غیبی رهبری، آمادگی کامل برای این بحران پیدا کرده و در دوره های قبلی تمرین کافی برای خود

اتکایی انجام داده بود. طرح مرجعیت عالمان دین از زمان امام صادق علیه السلام ترویج شده بود. عبدالله بن ابی یعفور به امام صادق علیه السلام عرض می کند: « ملاقات شما برایم ممکن نیست، شیعیان مراجعه می کنند و مسأله ای می پرسند و من هم پاسخ ها را نمی دانم.» حضرت فرمودند: « چرا به محمد بن مسلم مراجعه نمی کنی؟ »

رهبران معصوم شیعه حتی در زمان خودشان به بعضی از شاگردانشان اجازه نوعی اجتهاد می دادند تا مشکلات دینی مردم را پاسخگو باشند. اجازه اجتهاد از طرف امامان، به عالمان شیعی نوعی استقلال بخشید. هر چه به زمان غیبت نزدیکتر می شد، ائمه معصومین بر اصالت بخشیدن علمای شیعه و حفظ احترام و تکریم آنها بیشتر اصرار می ورزیدند. خصوصاً امام حسن عسکری علیه السلام گفتاری بسیار مهم در باره علما بیان کرده است، ایشان در این گفتار به نوعی به شیعه توجه می دهد که شیعه خود را برای انقطاع از امام معصوم و پیوستن به علما آماده کند. حضرت بارها شیعه منقطع از امام را به یتیمان تشبیه کرده و عالمان را با عناوین سرپرست ایتام، چراغ داران هدایت، کفیلان ایتام آل محمد، شمعداران روشنگر مردم، مرزداران دین، نجات دهندگان غریق، هادیان، ناجیان اسرای شیاطین، قوامون ضعفا، و... توصیف کرده اند. تأثیر عمیق این سخنان موجب شد که شیعه به عالمان، با نگاه سرپرست و رهبر بنگرد و پس از ائمه به بیوت علم امیدوار باشد.

امامان شیعه نه تنها غیبت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را تذکر داده، بلکه تصریح کرده بودند حضرت دارای دو غیبت صغرا و کبرا خواهد بود. مرحوم نعمانی، صاحب کتاب غیبت و از علمای قرن چهارم پس از ذکر احادیث غیبت می نویسد:

« این احادیثی که در آن دو غیبت برای قائم یاد شده احادیثی است که از نظر ما صحیح است و خداوند کلام امامان را روشن ساخته و دلیل راستگویی ایشان را در آن آشکار ساخته است. » (حسینیان، ۱۳۸۴، ص ۱۱۳-۱۰۹)

بعد از غیبت صغرا عصر مرجعیت فقیهان شیعه فرا می رسد، در این دوره فقها جانشینان امام معصوم می شدند و به حل و فصل امور شیعیان پرداختند. واژه مرجعیت از توقیع شریف امام مهدی علیه السلام گرفته شده است. امام در پاسخ به این سؤال که در حوادث به چه کسی مراجعه کنیم، نوشتند:

« و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا. فانهم حجتی علیکم وانا حجة الله. »

حضرت در این دستور فقهای شیعه را به عنوان مرجع و محل رجوع شیعه تعیین می کند. علاوه بر اینکه فقها از قبل نوعی مرجعیت و جانشینی در افتا و قضا از طرف امامان معصوم پیدا کرده بودند و غیبت امام نیز موجب شد که تمام مرجعیت دینی و قضایی به آنان منتقل شود. (حسینیان، ۱۳۸۴، ص ۱۱۹)

در این بخش ابتدا مفهوم حاکمان جور را بررسی کرده و بعد از آن به مواضع علما در برهه زمانی غیبت کبرای حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف تا رحلت آیت الله بروجردی پرداخته خواهد شد.

۳-۲-۱) مفهوم حاکمان عدل و جور:

روش شناسی اجتهاد که برای پاسخ گویی به مسائل جدید با استفاده از منابع شریعت بوجود آمده بود، نمی توانست حکومت غیر معصوم را به عنوان حکومتی تام بپذیرد. چنانچه هانری کربن به درستی شیعه را « نهضتی ناب و مذهبی» می داند که «بر کنار از نوسان های بیرونی، همواره مخالف همه حاکم دنیوی غاصب قدرت امام بوده است.»؛ از این رو پروژه اجتهاد در وجه سیاسی برتصوری از نقش دانایی و رهبری تأکید می کرد، و به این لحاظ که علم بدون عالم، حکمت بدون حکیم، و اجتهاد و شریعت بدون مجتهد متصور نیست و مردمان نیز حاجت به حاکم دارند، اندیشه سیاسی شیعیان « اصل رهبری» را طرح می کند و طبیعی بود در مقابل این سؤال که «در دوران غیبت امام معصوم چه کسی باید حکومت کند؟» بر « بهترین مؤمنان» یا «داناترین» آنان و کس یا کسانی که در «فن استنباط احکام شریعت» مهارت دارند، تأکید کنند. اما در عمل حکومت به دست غیر فقها بود و در حالیکه امامیان می توانستند از راه همکاری با حکومت های جور، به هم کیشان خود سود برسانند و جامعه امامیه را حفظ کنند، کسب اجازه مستقیم از امام برای پذیرش مناصب حکومتی ناممکن شده بود. ضرورت چنین همکاری هایی، فقهای امامیه را به اهمیت شماری احکام کلی و عملی بر اساس روایات امامان پیشین واقف کرد. در راستای راهکارهایی برای حفظ شیعه در حکومت های غیر شیعی، دانش سیاسی فقها و علما، سلطان را به دو قسم حق و عدل، باطل و ظالم (تغلب و جائر) تقسیم می کند. بر اساس آموزه های شیعی، حکومت عدل تنها به دست امام عصر علیه السلام قابل تحقق است. عدالت در مفهوم فقهی به معنای اجرای حدود، داور و قضاوت، آنگونه که مورد تأکید شریعت است، می باشد؛ بنابراین اصطلاح «سلطان عادل» شامل چند وجه می شود: از یک سو، مرجعش امام عصر عجل الله است. و از طرف دیگر فقهایی که در زمان غیبت پاسخ گوی فقه

سیاسی بودند. درحقیقت می توان گفت هر جا صحبت از سلطان و یا حاکم عادل در عصر غیبت می شود و بحث نحوه رابطه و همکاری با آنها است، منظور سلاطین حاکم نیست، بلکه امام معصوم یا مجتهدان مد نظرند. این سلاطین عادل همان کارکردهای امامان و مسئولیت و اختیارات ائمه را در امور اجتماعی بر عهده دارند. در نتیجه شیعیان همه حاکمان، غیر از آن دو را از مصادیق «سلاطین جور» قلمداد می کردند. (طباطبایی فر، ۱۳۸۳، ص ۹۰)

بررسی کاربرد عنوان «امام جور» در روایات نشان می دهد که امام جور در مواردی که از تولی ائمه جور نکوهش شده، به پذیرش اعتقادی ولایت غیر معصومان به جای امامان معصوم اختصاص دارد. ولی در سایر موارد مراد حاکمی است که با تعدی و تجاوز به حقوق مردم و ظلم به آنان و با زیر پا گذاشتن احکام اسلامی از مسیر حق و عدل خارج شده است. (صدر حسینی، ۱۳۸۶، ص ۱۲۳)

۳-۲-۲) علما و حاکمان جور :

اکنون با مقدمه ذکر شده و بررسی مفهوم حاکم جور و عدل، به مواضع علما و فقها در برابر حاکمان جور می پردازیم. مواضع سیاسی علمای شیعه در قبال حکومت ها و برخورد عملی با حکام و سیر تحول این مواضع از جمله مسائل مهم تاریخ اسلام و ایران می باشد. علما همواره به جهت برخورداری از امتیازات معنوی و دینی و خود ساختگی، در مقابل ظلم و تعدی حکام و سلاطین، ملجأ و پناهگاه مردم بوده اند و حضور آنها همواره به عنوان قدرتی موازی در مقابل حکام به شمار می رفته است. بدین منظور مواضع و رفتار علما با حاکم جور را در مراحل زیر بررسی می کنیم:

۱- دوره آغاز اجتهاد، ابتدای عصر غیبت

۲- دوره صفویه

۳- دوره قاجار از استقرار تا مشروطه

۴- دوره مشروطه

۵- دوره رضا خان: قبل و بعد از سلطنت

۶- دوره پهلوی دوم (محمد رضا) (از سال ۱۳۲۰ تا رحلت آیت الله بروجردی)

۱- دوره آغاز اجتهاد، ابتدای عصر غیبت:

شیخ صدوق، شیخ مفید، سید مرتضی، و شیخ طوسی را می توان از مجتهدین و علما این دوره بر شمرد. این دوره با انقراض سلسله عباسیان و تأسیس حکومت ایلخانان مصادف است، و همچنین شاهد شکل گیری چند سلسله از حکومت شیعی مانند، ال بویه، حمدانیون، فاطمیان در مصر، علویان در طبرستان و حجاز هستیم. شیعه در این دوران جایگاه خود را یافت و توانست عقیده خود را به ولایت، امامت، و شعارهای شیعی آشکار کند.

متقدمین شیخ مفید، از قبیل شیخ صدوق، بر عدم ورود به کار سلاطین نظر داده بودند، ولی در عین حال تصریح کرده بودند: «در صورت ورود، اگر نوع تعامل با مراجعین به نیکی باشد به گونه ای که به رفع حاجات مردم پردازد، همکاری امر مذمومی نیست»

شیخ مفید (از فقهای بزرگ قرن چهارم و پنجم هجری)، مسیر متفاوت ونویی را در تعامل با حکام غیر معصوم و منصوص ترسیم کرد. شیخ در کتاب «اوائل المقالات» درباره نحوه یاری کردن به جائران و نمایندگان و پیروانشان به طور خلاصه چنین می آورد: ۱- یاری کردن به جائران در راه حق جائز و گاهی واجب است. ۲- یاری کردن جائران در ستمگری مردود است، مگر در صورت اجبار. ۳- همکاری با جائران تنها برای رخصت یافتگان از امام جایز است. ۴- پیروی از جائران، برای مؤمنان برخوردار از شرایط ذکر شده، حلال است. ۵- در صورت آشکار بودن صاحب اصلی اموال، حق تصرف در آنها نیست، مگر از روی اضطرار.

سید مرتضی در تبیین همکاری با حکومت در زمان غیبت، در صدد توجه به مسأله مفقوده شیخ مفید- یعنی عدم دسترسی به امام دوازدهم - بر آمده است. سید در ادامه بحث کلامی و با تفسیری خاص از مفاهیم «عدل»، «غصب»، و «ولایت» در صدد توجیه این همکاری برآمده است. دیدگاه او در زمینه مشروعیت سلطان جائر که در رساله ای به نام «مسألة فی العمل مع السلطان» تدوین یافته، بر اصول زیر بنا شده است: ۱- تقسیم سلطان بر دو قسم: «مشروع وعادل» و «نا مشروع و غاصب» ۲- جواز همکاری با سلطان عادل و وجوب اطاعت از او ۳- گونه شماری ولایت سلطان غاصب به واجب (قبول ولایت با انگیزه اعاده حق و رفع باطل وانجام امر به معروف ونهی از منکر)، مضطر (قبول ولایت بر اساس اجبار و تهدید به قتل)، مباح (قبول ولایت از ترس اتلاف مال و گرفتاری)، قبیح (قبول ولایت براساس اهداف

دنیوی) و ممنوع (دست یازی به معصیت در صورت قبول ولایت)؛ ۴- تا استواری قبح ولایت ظالم بر انتصاب این ولایت از جانب او؛ ۵- از بین رفتن قبح ولایت ظالم در صورت برآوردن حوائج هم کیشان. سید مرتضی با ارائه چنین مباحثی کوشید معضل کلامی قضاوت درباره همکاران امامی خلافت جور را حل کند. (طباطبایی فر، ۱۳۸۳، ص ۹۰)

شیخ طوسی معروف به شیخ الطایفه از نامدارترین علمای قرن پنجم قسمتی از حیاتش در زمان حمله سلجوقیان به قلمرو غربی از جمله بغداد بوده است. او نیز در ادامه سلف خود از «سلطان مشروع و عادل» سخن می گوید، در واقع شیخ طوسی با تعمیم احتجاج سید مرتضی مبنی بر مشروع بودن فعالیت صاحب منصبان حکومت جور، با اقدام کردن به امر به معروف و نهی از منکر، چنین استدلال کرد که پس هر حاکمی به شرط پیروی از شریعت امامیه و تلاش در اجرای آن، به شرط قبول اعاده زمام امور به امام در صورت ظهورش، آن سلطان عادل است. شیخ طوسی با طرح این مسأله ظهور حکومت های مشروع در عصر غیبت را امری ممکن دانست. دیدگاه شیخ طوسی در باره چگونگی همکاری با حکومت های مشروع و نا مشروع در عصر غیبت، پس از او به عنوان یک امر رایج در آثار فقهی امامیه تعقیب شد، همانند این فتوا را ابن ادریس در سرائر، علامه حلی در قواعد الاحکام، و شهید اول در دروس ذکر کرده اند. به ویژه با ظهور محقق حلی و تلاش او در تهذیب و تنظیم آرای فقهی شیخ طوسی این نظریه رشد بیشتری یافت.

بدون تردید در این دوره، در اقلیت قرار داشتن شیعیان و تداوم تاریخی سلطه و سیطره اهل سنت در زمان حاکمیت و قدرت سلسله های سنی مذهب در ایران که غالباً با سرکوبی و تعقیب و آزار شیعیان توام بوده، و فشارهای نظام حکومتی و شرایط سیاسی جامعه، گاه آنچنان نا مساعد بوده که حتی شیعیان را به تقیه و آشکار نکردن اندیشه و تمایلات واقعی خود مجبور می نمود، موجب اتخاذ مواضعی محافظه کارانه از سوی علمای شیعه، در لزوم همکاری و همراهی با سلاطین و حکومت ها می شد. در چنین فضایی رعب آور و وحشتناک اگر علما دعوت به همکاری با حکومت می نمودند نه از باب پذیرش مشروعیت آن بلکه به جهت کاهش ظلم و اقامه حدود الهی تا حد امکان می باشد. (جهان بین، ۱۳۸۶، ص ۱۸۲)

در مجموع فقه شیعه در این دوره، با یافتن بیان مستقل خویش در زمان ال بویه و اعلام غیبت حاکم مشروع و محق، همزمان دو نفی را بیان می کرد، یکی نفی مشروعیت حاکم عرفی، و دیگری نفی و نسخ چالش و انقلاب علیه آن، که حاصل آن گونه همسازی بود که جامعه خود گردان شیعی را در جامعه

بزرگتر سنی امکان حیات و حق اداره داخلی بخشید. چنین همسازی سیاسی در عمل به سوی پذیرش نوعی مشروعیت بالفعل راه می برد. هر چند که مشروعیت بالاستحقاق از آن امام غایب بود. بدین ترتیب قالب فقه‌های شیعه از آغاز غیبت تا دوران صفویه، ضمن تمکین به اصول بنیادین شیعه در باب امامت و رهبری جامعه، به دلیل غیبت امام و تسلط حکام غیر عادل بر امور، همکاری و پذیرش مسئولیت از طرف سلاطین را مجاز اعلام می کنند. و به جهت حفظ اقلیت شیعه در جامعه، در تطبیق با شرایط موجود گام بر می دارند. (طباطبایی فر، ۱۳۸۳، صص ۹۲-۹۱)

۲- دوره صفویه (ق دهم هجری):

در این دوره به دلیل قدرت یافتن حکام شیعی صفوی، اقلیت تحت فشار شیعیان به اکثریت حاکم تغییر وضعیت دادند. روی کار آمدن دولت صفوی با داعیه های شیعی در حالی بود که قبل از آن شیعیان همواره تحت سلطه حکام سنی مذهب زندگی می کردند که نسبت به شیعیان مواضع شدید و ناهنجاری داشته اند، هرچند که ایران، سابق بر آن به صورتی محدود شاهد ظهور دولت های شیعی مذهب از جمله آل بویه در قسمت بزرگی از ایران در زمان آل عباس و دولت سادات طالویه در مازندران بودند، اما پیدایش یک دولت شیعی فراگیر همچون صفویه در ایران، نقطه عطفی به حساب می آمد. در این دوره عمده علما و فقه‌های شیعی علیرغم اعتقاد به غاصب بودن حکومت های غیر مأذون از ناحیه معصوم، بدان جهت که شیعه امامیه برای نخستین بار مذهب رسمی کشور می شد و دولت داعیه نشر و گسترش مذهب تشیع را داشت، به کمک و همیاری نظری و عملی نسبت به حکومت صفویه پرداختند. و در جهت تحکیم ارکان آن گام بر داشتند. توجه سلاطین ولو به صورت تصنعی نیز زمینه را برای این همکاری و گرفتن مناصبی چون صدر الاسلام و شیخ الاسلام فراهم تر می نمود. (جهان بین، ۱۳۸۶، ص ۱۸۳) اگر فقیهان دوره اول پذیرش ولایت از سوی حاکمان جور را در حقیقت استیفای بخشی از حقوق خود می دانستند. اما در این دوره با توجه به شیعه بودن پادشاهان صفوی، شاهد شکل گیری الگوی جدیدی در مناسبات دین و دولت هستیم. فقیهان این دوره اصل ولایت فقیه را چنان برای سلاطین صفوی جا انداختند که آنان برای مشروعیت بخشیدن به حاکمیت خود مجبور بودند به عنوان نائب و کارگزار فقیه بر اریکه قدرت تکیه زنند، و در حقیقت قدرت را از دست مجتهدان تحویل بگیرند. گرچه به ظاهر قدرت در دست شاه بود، ولی در حقیقت مشروعیت خود شاه هم منوط به اذن و اجازه فقیه بود. (برجی، ۱۳۸۰، ص ۹۵) مهم ترین اندیشه ای که در بین مردم دوره صفوی منتشر شد اعتقاد به ولایت فقه‌ها بود. گرچه این اعتقاد به ولایت

فقها نزد شیعیان از زمان معصوم علیهم السلام وجود داشت اما این اعتقاد بیشتر در محور ولایت در قضاوت و فتوا شهرت داشت و توسعه ولایت فقها نسبت به سیاست و حکومت در کشور جدید الشیعه، نشانه قدمت تفکر و گفتمان عصر صفویان می باشد. (حسینیان، ۱۳۸۴، ص ۱۸۵-۱۸۲)

علاوه بر عامل درونی شیعی بودن حکومت صفوی و توجه آنها به علما و شیعیان، چند عامل بیرونی دیگر نیز در تعامل و همکاری علما با حکام تأثیر دارد و لزوم تقویت دولت مرکزی شیعی را برای پاسداری از ارزش های تشیع لازم می نمود:

الف- خطر وجود امپراطوری سنی مذهب عثمانی، برای شیعه و دولت شیعی صفوی، و همچنین نزاع و درگیری در بین عثمانی و صفوی.

ب- شدت یافتن فعالیت مبلغان مسیحی.

ج- شیوع فرقه های بابیه، شیخی ها و صوفی ها (جهان بین، ۱۳۸۶، ص ۱۸۶)

از فقیهان این دوره می توان از محقق کرکی (محقق ثانی)، محقق اردبیلی، شهید ثانی (زین الدین علی بن احمد عاملی)، علامه مجلسی، شیخ بهایی (محمد حسین بن عبدالصمد الحارثی)، محقق سبزواری، شیخ حر عاملی، فیض کاشانی، و ... نام برد.

نور الدین ابو الحسن علی بن الحسین عبدالعالی کرکی عاملی، از علمای مشهور و صاحب نفوذ دوران صفوی است. وی که از علمای جبل عامل لبنان بود، با استقرار دولت صفوی به دعوت شاه طهماسب وارد ایران شد. محقق کرکی قائل به نصب عام فقیه در امور دینی و سیاسی از ناحیه معصوم بوده و مشروعیت نظام سیاسی را در زمان غیبت منحصر به حضور ولی فقیه جامع الشرایط در رأس آن، مبتنی می داند. ایشان بر خلاف دیگر علما که وجود امام معصوم علیهم السلام و یا نایب خاص وی را برای اقامه نماز جمعه شرط می دانند، به صرف وجود نائب عام، نماز جمعه را در عصر غیبت واجب می دانند. اما به دلیل اینکه شاه صفوی را عادل می پندارد در جهت تحکیم ارکان حکومت وی همکاری متقابلی را با او برقرار می نماید و پرداخت خراج به سلاطین و دریافت ارزاق و هدایا را از آنان جائز می شمارد. و عنوان شیخ الاسلامی را نیز از شاه طهماسب می پذیرد. شاه طهماسب نیز در مقابل نسبت به او چنین بیان می دارد: «شما مستحق ترید، چون شما نائب امامید و من فقط یکی از عاملان شمایم که اوامر شما را اجرا می کنم».

شهید ثانی یکی دیگر از علمایی است که آراء او به تقویت ارکان دولت شیعی صفوی انجامید. ایشان علیرغم اعتقادی که به نصب عام فقها توسط امام معصوم در امور دینی و جزئی سیاسی داشت، و امور کلان سیاسی مانند حکومت را خاص امام معصوم می دانست، و در نتیجه حکومت غیر معصوم را غاصب و غیر مشروع می دانست، لکن با ارائه نظریه خویش مبنی بر وجوب پذیرش قضاوت و اجرای حدود شرعی از سوی فقیه در حکومت غیر شرعی غیر معصوم، مشروط بر اینکه فقیه را به انجام کار حرام وادار نکنند و او نیز قدرت امر به معروف و نهی از منکر را داشته باشد، علما را به پذیرش قضاوت از سوی دولت صفوی ترغیب کرد.

علامه محمد باقر مجلسی از دیگری علمایی است که به همکاری با دولت صفوی پرداخت، نظریات و عملکرد وی تأثیر به سزایی در تثبیت و تحکیم حکومت صفوی داشت. او در مقام عمل، مقام شیخ الاسلامی را سپس عالترین مقام دولتی مذهبی یعنی « ملا باشی » را پذیرفت، و در مقام نظر نیز بیان می کرد چنانچه حاکم عادل باشد، بر مردم لازم است که برایش دعا کنند و حق او را اداء نمایند و معاشرت آنها به شاهان را در صورتی که موجب هدایت و ارشاد آنها و دفع ضرر مالی، جانی و عرفی از خود و دیگران شود لازم می دانست، البته در غیر اینصورت معاشرت مردم با آنها را حرام می دانست چرا که این معاشرت در حقیقت به معنای رضایت دادن به ظلم آنهاست.

علامه مجلسی در مراسم تاجگذاری سلطان حسین صفوی حضور یافت و البته به جای دریافت هدیه خواستار صدور فرمان منع نوشیدن مسکرات و جنگ میان فرقه ها شد. حضور علامه مجلسی و امثال ایشان در حکومت و تلاش برای تقویت نه از باب پذیرش مشروعیت حکومت صفوی بلکه از باب اغتنام فرصت بدست آمده در جهت ترویج فرهنگ شیعی می باشد.

اگر چه بیشتر عالمان عصر صفویه با حکومت همراهی داشتند، از همان آغاز همراهی و همکاری آنان، همواره از سوی علما منتقدانی نسبت به حکومت صفوی از یک سو و روحانیت مدافع آن از سوی دیگر وجود داشته است. از معاصرین محقق کرکی (مدافع همکاری با دولت) شیخ ابراهیم قطیفی و پس از وی مقدس اردبیلی از علمای مخالف تأیید و همراهی با دولت صفوی بودند. و در طول دوران حکومت صفویه نیز علمایی چون ملا صدرا و عبدالحی رضوی نیز از مخالفان بودند. اساس مخالفت این گروه از علما در غاصب دانستن حاکمان در عصر غیبت و مسائلی چون حلیت یا حرمت خراج و وجوب عینی و تخییری نماز جمعه و امثال آنها که در عرصه فقهی- سیاسی و اجتماعی عصر صفوی مورد بحث بسیاری از علمای موافق و مخالف بود، باز می گردد. خراج از مهمترین مسئله مورد منازعه بین علمای موافق و

مخالف دولت صفوی است. کرکی خراج و عطایای پادشاهان را حلال می دانست و خود آن را می پذیرفت و آن را جایز می دانست. اما قطیفی با ارتزاق از مستمریات و عطایای شاهان سخت مخالف بود و مقدس اردبیلی نیز که بسیار مورد توجه دربار صفوی بود، خراج را حرام دانست و علمایی را که مستمری عطایای دولتی را بدون هیچ واهمه و بی حساب و کتاب حتی خارج از محدوده تجویز کرکی دریافت نموده در امور شخصی مصرف می کردند، مورد سرزنش و انتقاد قرار داد. (رجبی دوانی، ۱۳۸۸، ص ۶۱-۵۹)

۳- مواضع علما در دوره قاجاریه از استقرار تا مشروطه :

این مرحله به لحاظ تحولات سیاسی از زمان استقرار دولت قاجار شروع و تا دوره مشروطه ادامه دارد. در این دوره پس از دوره فترت میان سقوط دولت صفوی تا به حکومت رسیدن قاجار که دوره نا امنی، عدم توجه به منزلت و شأن فقها و تضعیف قدرت شیعه و علمای شیعه بود؛ بار دیگر اقتدار علما و شأن و منزلتشان فراهم آمد. قبل از اینکه به مواضع علما در این دوره بپردازیم، ابتدا نظریه دوتن از علمای برجسته این دوره درباره ولایت فقیه را بررسی می نماییم.

ملا احمد نراقی و شیخ محمد حسن نجفی صاحب کتاب کم نظیر جواهر الکلام معروف به صاحب جواهر از علمای برجسته این دوره می باشند. که به تبیین و توضیح ابعاد مختلف نظریه ولایت فقیه پرداخته اند.

از ابتکارات ملا احمد نراقی این است که در عوائد الایام، فهرستی از شئون و اختیارات فقیه در سرتاسر فقه را در یک جا جمع و در دوازده دسته تنظیم کرده و درباره هریک جداگانه بحث کرده است. قسمتی از نظرات ایشان درباره نصب فقیه چنین است که «حال که شارع باید کسی را به عنوان متولی نصب کند آن شخص یا یکی از مسلمانان است، یا تنها عادلان یا افراد موثق و یا فقیهان و فقیهان قدر متقن در میان گروه های فوق هستند، چون هر کدام از گروه های فوق باشند فقیه هم جزء آنان است ولی اگر فقیهان باشند گروه های دیگر جز آنها نیستند، پس گروه های دیگر مشکوکند و اصل عدم ولایت بر آنها جاری است.»

صاحب جواهر ابتدا حاکمان را به دو دسته حاکم جائز و حاکم عادل تقسیم می کند. مصداق حاکم عادل را در عصر حضور پیامبر و امامان معصوم و در عصر غیبت فقیه معرفی می کند. وی اطاعت از حاکم عادل را واجب و نیز تلاش برای کسب قدرت و رسیدن به زعامت را در بعضی از موارد به عنوان مقدمه

واجب، بر فقیه واجب شمرده است. در اندیشه صاحب جواهر جز این سه گروه فوق، حاکمان دیگر از مصادیق حاکمان جور بودند. و درباره پذیرش حاکمان جور قائل به تفصیل است و روایات را به سه دسته تقسیم کرده، دسته ای که هر نوع همکاری را ممنوع و حرام کرده، دسته ای که دلالت بر جواز پذیرش ولایت از جانب حاکمان جور می کند و دسته ای که بر این امر تشویق کرده و دلالت بر استحباب پذیرش ولایت از جانب حاکم جور دارد، صاحب جواهر در مقام جمع بندی، روایات منع را بر ولایت بر محرمات و ولایتهایی که ممزوج از حرام و حلال است حمل کرده و روایات جواز را حمل بر ولایت بر مباحات و روایات دسته سوم (ترغیب و تشویق) را به مواردی که پذیرش ولایت به منظور امر به معروف و نهی از منکر و جان و مال و آبروی مؤمن باشد حمل کرده است. وی در قسمت ارتباطات اقتصادی معتقد است که قبول جوایز و هدایای حاکم جور در صورتیکه شخص نداند، جایزه حرام است، جایز است. و نسبت به پرداخت خراج معتقد است که پرداخت خراج و مقاسمه به سلطان جائز موجب برائت ذمه است.

قسمت دوم اندیشه سیاسی او درباره ولایت فقیه است، او معتقد بود که ولایت فقیه از مسائل بدیهی، مسلم و ضروری است که نیاز به استدلال ندارد، ولایت فقیه را علاوه بر بداهت عقلی، جز مسائل ضروری مذهب می دانست که انکار آن موجب ارتداد است. (برجی، ۱۳۸۰، صص ۹۹-۱۰۰)

در این برهه از زمان پدیده سیاسی به نام استعمار که در اثر مناسبات بین الملل به وجود آمده و به اوج خود رسیده بود موجب نزدیکی علما به حکومت می شد. تهدیدهای خارجی و فشارهای برون مرزی دول استعمارگر، حفظ اسلام و سرزمین اسلامی در برابر خطر اجانب و «کفارخارجی» ضرورتی بود که همکاری مصلحتی علما با حکومت را ایجاب می کرد. این عامل از جمله عامل مهم همکاری بسیاری از علمای دینی عصر قاجار با نهاد سلطنت در جهت حفظ اسلام می باشد و این امر به جهت اعتقادی است که آنان به نقش سلطنت به عنوان تنها مرجع قدرت دنیوی برای دفاع از سرزمین دارند (جهان بین، همان، ص ۱۸۶) در همین زمان بود که مرجعیت شیعه با دکتربین جدید وارد صحنه های سیاسی شدند اعلام جهاد بر ضد روسیه، تحریم تنباکو، رهبری مبارزات جنوب ایران بر ضد انگلیس همه در راستای این دکتربین جدید است. عالمان شیعه بر مبنای قاعده فقهی «نفی سبیل» در مقابل سلطه گران خارجی موضعگیری کردند. (حسینیان، ۱۳۸۴، ص ۲۰۸). حادثه دست اندازی روسیه به برخی مناطق ایران از آن جهت اهمیت داشت که برای اولین بار بود که قسمتی از قلمرو اسلامی مورد تجاوز کفار قرار می گرفت. از اینرو به خاطر قطع دست اجانب و کفار از سرزمین اسلامی و حمایت از دربار فتحعلی شاه که از

مقابله با سپاهیان روس در مانده شده بود، فتوای جهاد توسط علما صادر گردید. علمایی که در تحریر رساله جهادیه مشارکت داشتند، عبارتند از شیخ جعفر نجفی (کاشف الغطاء)، آقاسید علی اصفهانی، میرزا ابوالقاسم گیلانی، ملا احمد نراقی و میر محمد حسین امام جمعه اصفهان. حضور علما در کنار حکومت در جریان دور دوم جنگ های ایران و روس که از سال ۱۲۴۱ هـ. ق آغاز گردید، تشدید شد و علمایی چون سید محمد مجاهد و ملا احمد نراقی و ملا عبد الوهاب قزوینی، کفن پوش در اردوی پادشاهی حضور یافتند. در این شرایط ملا احمد نراقی و شیخ جعفر کاشف الغطاء علیرغم اعتقادشان به نصب عام فقیه در امور دینی و سیاسی و مشروع دانستن حکومت او و غیر مشروع تلقی کردن حکومت غیر فقیه، به خاطر حفظ سرزمین اسلامی در مقابل حمله و تجاوز کفار در کنار حکومت قرار گرفتند. (جهان بین، ۱۳۸۶، ص ۱۸۸-۱۸۷)

از دوران صفویه تا دوره فتحعلی شاه قاجار به دلایلی که ذکر شد، (خطر نفوذ استعمار، تبلیغ مسیحیت، شیوع بابیت، بهائیت، صوفیگری و...) شاهد نزدیکی رو به تزاید علما به حکومت و همکاری با آن هستیم، اما در دوره ناصر الدین شاه افزایش ظلم و تعدی حکام، افزایش روز افزون نفوذ بیگانگان و تاراج سرمایه های کشور، موجب رکود این همکاری و تقابل علما با حکومت و ایستادگی آنها در برابر حکومت گردید. به عنوان نمونه، ملا علی کنی، از جمله علمای عصر ناصری در گرماگرم مخالفت با امتیاز رویتر در نامه ای مفصل به شاه قاجار، ضمن اشاره به وظیفه علما در مواجهه با حکومت، وجوب اصلاح امور، امر به معروف و نهی از منکر و مفساد حکومت را گوشزد می کند. اوج این تقابل ها و مخالفت ها را در نهضت تحریم تنباکو می توان مشاهده کرد. علما و مردم به صورتی فراگیر و گسترده حضور یافتند و در تبعیت از حکم میرزای شیرازی متحد و منسجم عمل کردند. این جنبش هرچند در اصل متوجه کمپانی انگلیسی بود اما در حقیقت به صورت منسجم، دستگاه استبداد و خودکامه شاه و استبداد مطلقه او را زیر سؤال برد. در متن فتوای میرزای شیرازی «استعمال توتون و تنباکو بای نحو کان در حکم محاربه با امام زمان است» «محاربه با امام زمان» با اینکه شاه خود را ظل الله می دانست مشروعیت او را زیر سؤال می برد. در این جنبش برای نخستین بار علما در قبال حکومتی که آن را نامشروع می دانستند، با اقدامی جدی دست زدند و همین امر زمینه های حضور جدی علما در نهضت عدالت خانه و مشروطه بود. (جهان بین، ۱۳۸۶، صص ۱۹۴-۱۹۳)

۴- علمای دوره مشروطه:

شکست های پی در پی از روس و واگذار کردن قسمت بزرگی از شمال ایران، شکست از انگلیس و واگذاری هرات در شرق ایران، قرار دادهای پیاپی استعماری رویتر و رژی، خوشگذرانی شاهان قاجار و کیسه تهی خزانه، نا امنی و ستم حکمرانان محلی جان مردم را به لب آورد. عالمان دینی برای نجات و گسترش عدالت حرکت هایی را آغاز کردند. مراجع نجف برای محو استبداد وارد صحنه سیاسی شدند و اندوژوری مشروطه خواهی توسط روشنفکران عرضه شد و علمای دینی به آن رنگ مذهبی دادند، مردم آرمان خویش را در ایدئولوژی التقاطی یافتند که اصالتاً غربی بود اما در ایران با اسلام آمیخته شده بود، و سرانجام ایران به رژیم مشروطه تبدیل شد. (حسینیان، ۱۳۸۴، ص ۲۵۲)

انقلاب مشروطه به عنوان سرنوشت ساز ترین حادثه سیاسی اجتماعی این دوره به حساب می آید. شیخ فضل الله نوری از موافقان مشروطه بود و هرگز با مشروطه و مجلس مخالف نبود، مخالفت شیخ با اساسنامه غیر شرعی و گفتار غربگرایان و نوشته های توهین آمیز مطبوعات به اسلام بود و شیخ تصمیم داشت اصلی را به قانون اساسی اضافه کند که حرمت اسلام حفظ شود. مخالفین شیخ را متهم به استبداد خواهی کردند؛ در حالیکه شیخ خود بر ضد استبداد قیام کرد و با قیامش توانست توازن قوا را به نفع عدالت خواهان بهم بزند. شیخ برای جلوگیری از وضع قوانین خلاف شریعت نظریه ای جالب ارائه داد. وی برای حل مشکل، اصل « نظارت هیئتی از مجتهدین منتخب مراجع تقلید» را پیشنهاد کردیکی دیگر از در خواست های شیخ این بود که مشروطه متصف به مشروعیت شود. چون روشنفکران اصرار داشتند که مشروطه ربطی به شرع ندارد. و اشکال دیگر شیخ بر قانون اساسی آن بود که باید بعضی از مفاهیم روشن اسلامی در قانون اساسی لحاظ شود. شیخ به قانون مطبوعات نیز معترض بود. به هر تقدیر تاریخ ثابت کرد شیخ بر آنچه می اندیشید، سخت معتقد بود و همین اعتقاد او را به سوی چوبه دار برد. (حسینیان، ۱۳۸۴، ص ۳۰۰-۲۹۷)

در آن زمان ۴ مرجع در نجف زعامت شیعیان را به عهده داشتند: آیت الله محمد کاظم خراسانی، آیت الله سید محمد کاظم یزدی، آیت الله میرزا حسین تهرانی و آیت الله ملا عبدالله مازندرانی از این چهار مرجع به جز آیت الله سید محمد کاظم یزدی، سه نفر دیگر به شدت حامی مشروطه بودند. از مجموعه اعلامیه ها، بیانیه ها، پاسخ ها و فتاوی این مراجع استنباط می شود که آنها به مجلس و مشروطه به عنوان ابزاری برای اجرای قوانین اسلام می نگریستند. آنان مشروطیت را موجب حفظ اسلام دانسته و به

مشروطیت به منزله ناجی اسلام می نگرستند. « امروز حفظ اساس قویم مشروطیت در قطع مخالف، هر که باشد بر قاطبه مسلمین واجب، لازم، و موجب حفظ دین مبین و دولت تشیع و بقیه نفوس و اعراض و اموال مسلمین است. » (حسینیان، ۱۳۸۴، صص ۳۱۶-۳۱۷)

محقق نائینی از فقیهان و نظریه پردازان دوره مشروطه است. و مهمترین اصلی راکه وی به مشروعیت بخشیدن به اصول مشروطه از آن بهره برده، اصل ولایت فقیه است. او به صراحت اعلام کرده است که نظام مشروطه بر طبق اصول تشیع حکومتی غاصبانه است، اما غضبش از حکومت استبدادی مطلقه کمتر است، زیرا در حکومت های مستبد هم مقام کبریایی الهی غضب می شود، هم مقام امامت و هم حق ملت، ولی در مشروطه تنها مقام امامت غضب شده است. مهمترین اصلی که او برای مشروعیت بخشیدن به اصول مشروطه از آن بهره برد، اصل ولایت فقیه است. و بارها بر این مطلب پای فشرده که برای جلوگیری از تبدل حکومت ولایتیه به استبدادیه دو راه وجود دارد یکی قانون اساسی که باید با قوانین شرع مخالف نباشد و وظایف حاکم و مردم را بیان کند و دوم نظارت نمایندگان ملت. و برای مشروعیت نظارت نمایندگان، اشمال هیئت منتخبه بر عده ای از مجتهدین عدول و یا مأذونین از قبل مجتهد را لازم دانسته است .

شیخ محمد اسماعیل محلاتی مشروطه را تحت دو عنوان تقلیل جور و حفظ اسلام قرار داد و حمایت از مشروطه را بری رسیدن به دو عنوان فوق واجب دانست.

به طور کلی، عقیده بسیاری از مراجع که موافق انقلاب مشروطه بودند، این بود که مشروطیت اگر چه منطبق با معیار های حکومت اسلامی نیست، اما آنان در قالب این نظام خواهند توانست به بخشی از اندیشه های سیاسی - اعتقادی خود جامه عمل بپوشانند و ضمن مهار کردن استبداد مطلقه خواهند توانست تا حدودی قوانین اسلام را به اجرا در آورند. (برجی، ۱۳۸۰، ص ۱۰۴)

دعوی علمای مشروطه خواه و مشروعه خواه، دعوی فقهی بود بر سر مفهومی تازه که معانی متعددی می توانست به خود بگیرد. از منظر علمای مشروطه خواه، مشروطه نوعی لگام زدن بر دهنه استبداد به قصد حفظ اسلام بود، اما از منظر مشروعه خواهان، مشروطه ابزاری برای درهم شکستن قدرت شرع بود که می توانست اسلام را به خطر اندازد. از این منظر رویکرد های متفاوت داشتند. اما به یک نتیجه تلاش برای حفظ اسلام می رسیدند. (نجف زاده، ۱۳۸۹، ص ۷۱)

۵- مواضع علما در برابر رضا خان :

دوران حکومت رضا خان را می توان به لحاظ رابطه او با روحانیون و روند برخورد با مذهب، از مقطع کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ تا پایان سلطنت در ۱۳۲۰، به دو دوره کلی تقسیم کرد:

۱. روابط رضا خان با مذهب و روحانیون در دوران رضا خان.

۲. روابط رضاخان با مذهب و روحانیون در دوران رضاشاهی.

الف) مواضع علما قبل از پادشاهی :

طرفداری رضا خان از مذهب و تظاهر وی به سنت های شیعی، فتنه وهابیون در حجاز بر ضد ارزش ها و نمادهای شیعی و فشار انگلیس و ملک فیصل به شیعیان و علمای عراق سه عامل مهم بود که عموم روحانیت، به جز مدرس، ظهور رضا خان را به فال نیک می انگاشتند. بدیهی است که سردار سپه همه این اعمال را به خاطر کسب وجهه انجام می داد نه از روی اخلاص. او در جریان قضیه جمهوریت به قم رفت تا نظر علما را جلب کند اما وقتی نتوانست، اعلامیه صادر کرد که: «در موقعی که برای تودیع آقایان حجج اسلام و علما به حضرت معصومه مشرف شده بودم با معظم لهم در باب پیشامد کنونی تبادل افکار نموده و بالاخره چنین مقتضی دانستیم که به عموم ناس توصیه نمایم عنوان جمهوری موقوف...».

رضا خان پس از سرکوب شیخ خزعل به عتبات رفت و در حرم حضرت امیر علیه السلام به حضور مراجع نجف، آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی، آیت الله نائینی، شیخ جواد جواهری و سید محمد علی طباطبایی آل بحر العلوم و... رسید، جلسه ای تشکیل شد. چون پادشاهی رضا خان مورد نظر بود، آقایان از وی تعهد گرفتند که به نظر علما عمل کند و پنج نفر مجتهد در مجلس شرکت کنند، و مذهب رسمی مذهب جعفری باشد. و بالاخره پس از تصویب پادشاهی رضا خان توسط مجلس مؤسسان، علما و مراجع برای شاه پیام تبریک فرستادند. (حسینیان، ۱۳۸۴، ۳۶۷)

ب) مواضع علما بعد از پادشاهی:

اجتماع سه عنصر ناسیونالیسم افراطی، مدرنیسم و قدرت گرایی استبدادی در رضا شاه به رویارویی او با ارزش های مذهبی و روحانیت منجر شد. این رویارویی بسیار حساب شده و با آزمون و خطا پیش می رفت تا سر انجام به انزوای کامل، خلع لباس، محدودیت شکننده روحانیت و مخالفت صریح با ارزش ها و فرهنگ اسلامی ختم شد. روند رویارویی با علما به گونه ای بود که هر گونه حرکت اعتراض آمیز از

سوی علما در مقابل رضا شاه بطور شدید و ظالمانه سرکوب می شده است مثلاً ترور آیت الله مدرس، سرکوب قیام حاج آقا نور الله اصفهانی، ضرب و شتم آیت الله بافقی و...

در نتیجه مجموعه عوامل اجتماعی و سیاسی نشان می داد که یک حرکت اعتراض آمیز انقلابی توسط مراجع موفق نخواهد بود. شیعه در این دوره از مرجعیت و رهبری واحدی برخوردار نبود. آیت الله قمی در مشهد، آیت الله حائری در قم، آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی، آیت الله شیخ محمد حسین اصفهانی، آیت الله آقا ضیاء الدین عراقی و آیت الله میرزا حسین نائینی در نجف در مقام مرجعیت بودند. تشتت رهبری و دیکتاتوری بیش از حد رضا شاه نگذاشت مرجعیت به موضعی واحد درباره رضا شاه نائل شوند. آیت الله قمی، آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی، از علمایی هستند که در مقابل رضا شاه موضع گیری می کردند و تا حدودی دارای فعالیت سیاسی بودند. آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی در ماجرای تغییر کلاه به کلاه فرنگی فتوا دادند و آنرا حرام دانستند. اما رضا شاه چنان بر اوضاع مسلط بود که کسی جرأت عمل به این فتوا را نداشت. یا آیت الله قمی در واکنش به کشف حجاب و کلاه فرنگی برای نصیحت شاه از مشهد به تهران عزیمت کرد، اما در شهر ری محاصره شد و پس از یک ماه به عتبات تبعید شد. (حسینیان، ۱۳۸۴، ص ۴۱۹-۴۲۴)

اما آیت الله حائری، ایشان ظاهراً دارای شخصیت غیر سیاسی بوده و اصولاً تمایلی به دخالت در مسائل سیاسی نداشت، با اینکه دوره زندگی وی با سیاسی ترین دوران تاریخ تشیع یعنی حوادث مشروطیت و مسائل عراق و جنگ جهانی اول همزمان بوده است، گزارشی درباره فعالیت سیاسی ایشان به ما نرسیده است. (حسینیان، ۱۳۸۴، ص ۴۲۷) مجموعه رفتار آیت الله حائری در جریان آزمون گیری از طلاب و کشف حجاب نشان می دهد که وی از مسائل سیاسی بیگانه نبوده بلکه در امور مهم سیاسی و در حد ضرورت وارد می شده است. استراتژی آیت الله با در نظر گرفتن واقعیت های موجود، حفظ حوزه و تربیت شاگردان بوده است. آیت الله شیخ محمد صادق تهرانی، یکی از شاگردان ایشان می گوید، روزی ایشان طلبه ها را نصیحت می کرد، گفت: آقایان اسلام رفت، ما باید اسلام را حفظ کنیم. ... ما باید با درس خواندنمان کاری کنیم که اسلام دیرتر برود. آیت الله درس خواندن طلبه ها را در سطح کار حسینی و ادامه کار اصحاب امام حسین دانسته اند. و شاید تأثیر حوزه علمیه قم در وقایع آتی، تا حدی نظر آیت الله را ثابت کرده باشد. ایشان با تربیت شاگردانی عظیم القدر، استوانه های علمی مهمی برای جهان تشیع تربیت کرد که هر کدام منشأ برکاتی برای تشیع شدند. « حضرت امام خمینی از جمله شاگردان ایشان است که اسلام را احیا نمود.» با سیاست و تدبیر آیت الله حائری، برای اولین بار پس از معظم له مرجعیت

عامه تشیع به ایران منتقل شد و آیت الله بروجردی با مقبولیت عمومی در بین شیعیان عظمتی به مرجعیت بخشید و این عظمت به امام خمینی منتقل شد و ایشان نیز منشأ تحولی عظیم در تاریخ تشیع شد، تحولی که با یک انقلاب بزرگ رژیم کهنسال پادشاهی را سرنگون و حکومتی اسلامی را که آرمان ۱۴۰۰ ساله شیعه بود در ایران به وجود آورد، بنابراین سهم آیت الله حائری را در این انقلاب بزرگ نمی توان نادیده گرفت. (حسینیان، ۱۳۸۴، ص ۴۳۰-۴۲۹)

۶- علما زمان پهلوی دوم (سال ۱۳۲۰ تارحلت آیت الله بروجردی):

سیاست اسلام زدایی رضا شاه موجب سرکوب شدید روحانیت و دین مداران شیعه در ایران گردید. همزمانی سقوط رضا شاه و سلطه بیگانگان بعد از شهریور ۱۳۲۰، واکنش اسلامگرایان شیعه را برانگیخت. این واکنش به صورت خیزشی فعال با اندیشه اسلام ستیز، علیه استعمار و استبداد خودنمایی کرد و از سوی دیگر حوزه علمیه قم را که در اثر فشار و دخالت های رضا شاه رو به اضمحلال بود، وادار به تجدید سازمان و باز سازی نمود. اسلام شیعی از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۴۰ در اثر تکاپوی بی وقفه در سیاست و فرهنگ، ارزش های اسلام را مجدداً در ایران احیاء کرد.

آیت الله کاشانی: ایشان به عنوان نماینده روحانیت اسلام سیاسی گرچه در حد یک مرجع تأثیر گذار نبود، اما به دلیل اجتهاد بی چون و چرای وی بسیاری از مراجع وقت از وی پشتیبانی می نمودند. **مدیر خبرگزاری p. n. p** در مورد آیت الله گزارش کرد: «مردی که امروز مظهر وحدت و الهام دهنده مسلمین ایران و جهان است یک روحانی ساده، خوش دل، خوش منظر و شوخ طبع است، که دوست و دشمن به دور اندیشی و سیاستمداری و صداقت وی اعتراف دارند. نیروی بزرگی که این مرد قوی الاراده و پر حرارت را به جلو می راند ایمان و اعتقاد وی به عظمت اخلاقی و قدرت معنوی اسلام و کامل بودن این آیین برای حکومت دنیایی و آخرتی است. این پیشوای بزرگ ایران، در سنین کهولت با صدای لرزان خود، پیام یگانگی و وحدت اسلام را در جهان پخش می کند...»

(حسینیان، ۱۳۸۱، ص ۱۷۳) آیت الله کاشانی زمانی وارد مبارزه شد که روحانیت وارث شکست های پی در پی در مسائل سیاسی بود: شکست در انقلاب مشروطه، شکست در نهضت آزادیبخش عراق، و ظهور رضا شاه و اضمحلال روحانیت. فضای حاکم بر بقایای روحانیت در آن زمان یک فضای ضد سیاسی بود. قدرت تبلیغاتی رضا شاه این فکر را در جامعه القا نمود، که دین از سیاست جدا و روحانیت نباید

در سیاست دخالت کنند، آیت الله کاشانی با رفتار سیاسی و تأکید بر اسلام سیاسی و لزوم دخالت روحانیت در سیاست خیل عظیمی از روحانیون را وارد سیاست کرد.

آیت الله کاشانی بر مبنای تفکر اسلامی نسبت به مسائل جهان اسلام حساسیت نشان می داد و تلاش می کرد این حساسیت را به مردم نیز انتقال دهد. درباره آیت الله کاشانی و نهضت ملی شدن نفت باختصار می توان چنین گفت که هدف مبارزه آیت الله کاشانی قطع سلطه قدرت امپریالیستی و آزادی از استبداد و وابستگی بود اما ایشان در رسیدن به این اهداف علیرغم همه تلاش هایی که کرد، شکست خورد، یکی از عوامل شکست وی اصل قرار دادن مبارزه بود که بسیاری از اصول دیگر را تحت الشعاع قرار داده بود. او به عنوان یک رهبر روحانی قبل از اینکه بر اسلامیت نهضت تکیه کند اصرار بر ملی شدن نفت و قطع دست انگلیس داشت، لذا با بسیاری از نیروهایی که از نظر اخلاقی اسلامی نمی بایست در رده های اول حوزه رهبری او قرار گیرند، همکاری می کرد، او همه توان خود را برای پیروزی گروهی که چندان علاقه ای به اسلام نداشتند از خود نشان داد، و در این نهضت از سمت رهبری و پشتنازی مردم به مقام پشتیبانی از یک گروه ناهمگون سیاسی به نام جبهه ملی تنزل یافت و به جای اینکه سایر گروه ها را به حمایت خود در آورد به حمایت و توجیه رفتار مصدق و جبهه ملی پرداخت و همین جبهه ملی وقتی به قدرت رسید دیگر نسبت به آیت الله احساس بی نیازی می کرد. و بدیهی بود که بعد از پیروزی بر روی او شمشیر خواهند کشید. و این تجربه گرانشنگی برای نیروهای مذهبی شد. تجربه ای که منجر به پیروزی اسلام و تداوم آن گردید. امام خمینی هیچ گاه خود را در چنبره گروه های غیر مذهبی محصور نکرد و همه گروه ها را به پیروی از خود واداشت و وقتی گروه ها خود را در هرم قدرت نیافتند کنار کشیدند و بنای مخالفت گذاشتند، کناره گیری و مخالفت آنها منجر به شکست نهضت نشد، و این خود بزرگترین دستاورد و تجربه است. (حسینیان، ۱۳۸۱، صص ۲۸۱-۲۸۲)

آیت الله بهبهانی یکی دیگر از علمایی است بررسی موضعش درباره شاه خالی از لطف نیست. آیت الله سید محمد بهبهانی فرزند آیت الله سید عبدالله بهبهانی از رهبران مشروطه و از شاگردان مرحوم آخوند خراسانی بود. آیت الله بهبهانی وجود شاه را برای کشور و حفظ وحدت آن ضروری می دانست. وی بر مبنای آموزه های شیعی معتقد بود که یک کشور احتیاج به رئیس دارد هر چند فاسد و فاجر باشد. وی مصدق را زمینه ساز حکومت توده ای ها می دانست و او را دیکتاتور و بی دین تر از شاه می دانست و در مجموع وجود او را به حال اسلام و کشور خطرناک ارزیابی می کرد و به همین علت در جریان نهم اسفند که مصدق تلاش نمود تا شاه کشور را ترک کند، ایشان به همراه آیت الله بروجرودی مانع ترک شاه از

کشور شدند. آیت الله بهبهانی در جریان نهضت امام خمینی علیه شاه قیام کرد و این خود نشان می دهد که آیت الله بر مبنای تفکر خود تصمیم می گرفت نه به قول نویسندگان جبهه ملی، به خاطر درباری بودن.

در جریان نهضت امام خمینی که شاه با ناباوری، با حمایت آیت الله بهبهانی از نهضت امام خمینی روبه رو شد، به وی پیام داد که «دستور می دهم ریش را خشک بتراشند». ایشان در پاسخ گفت «آن روزها که قصد رفتن به خارج از کشور را داشتید، من به دربار آمدم و مانع رفتن شدم، طرفداران مصدق آن قدر به صورتم آب دهان انداختند که هنوز رطوبت آن خشک نشده است. لذا احتیاج به خشک تراشیدن ریش نیست» آیت الله در این پیام به شاه یادآوری کرد که تاج و تخت او در گرو فداکاری وی در مقابل طرفداران مصدق است.

مواضع آیت الله بروجردی:

ایشان چندی پس از رحلت آیت الله حائری و بعنوان تنها مرجع نجات دهنده حوزه علمیه قم که اعلم از دیگر مراجع است، با تلاش علما بخصوص حضرت امام خمینی، زعامت و مدیریت حوزه را به عهده گرفتند. و بدین ترتیب مرکزیت حوزه از نجف به قم منتقل شد. بعضی از نویسندگان در سیاسی بودن ایشان تشکیک کرده اند و وی را در ردیف عالمانی قرار دادند که دین را از سیاست جدا می دانسته و سعی می کرده تا در مسائل سیاسی دخالت نکنند. باید دانست که آیت الله بروجردی به عنوان یک مرجع شیعه و فقیه به دلیل آموزه های اسلامی و خصوصاً شیعی نمی توانست از لحاظ مبانی اندیشه، فردی غیر سیاسی باشد؛ چه اینکه اصولاً تشیع اندیشه سیاسی و عمل سیاسی را جزء ماهیت خود و یک فرد شیعه قلمداد کرده است. البته اندیشه سیاسی همیشه منجر به عمل سیاسی نمی شود، چه بسا افرادی دارای اندیشه سیاسی خاص هستند اما به دلایل مختلف وارد عمل سیاسی نمی شوند. از این رو هرگز نمی توان وارد نشدن فردی در عمل سیاسی را به منزله غیر سیاسی بودنش تلقی کرد؛ چه این که چنین ادعایی درباره آیت الله دور از واقعیت است. (حسینیان، ۱۳۸۱، ص ۴۰۵) اعتقاد به ولایت فقیه، روشن ترین جنبه سیاسی بودن یک عالم شیعی است، زیرا معنای ولایت فقیه یعنی اعتقاد داشتن به حق حکومت یا لاقفل دخالت و نظارت بر بعضی ساختارهای قدرت، و ایشان چنین اعتقادی را داشته اند، آیت الله در آخر عمر بحث حکومت اسلامی را مطرح کرد و مبحث درسی ایشان کتاب قضا بود. آیت الله بروجردی در عین حال که دولت را غاصب و اعمال آن را فاقد مشروعیت می دانستند اما به خاطر مصلحت عمومی، اقدامات دولت را از باب ولایت تنفیذ می کردند. ایشان در استدلال این امر می گوید: «که ولی فقیه تمام قدرت و

اختیار پیامبر را دارد... اگر ولی امر دستور تخریب خانه ای را که در مسیر خیابان است، صادر می کند، یا در برابر دولت اصلاح گر سکوت می کند و اجازه می دهد، در واقع به مصلحت بالاتر چشم دوخته است.» بنابراین ایشان با داشتن چنین مبنای فکری قطعاً در ردیف عالمان سیاسی قرار می گیرند. اما ایشان را در عمل باید در زمره کسانی قرار داد که دارای رفتاری احتیاط آمیز هستند نه از سر ترس و یا احتیاط های غیر معقول و تصادفی بلکه بصورت یک انتخاب سیاسی باید به آن نگریست. ایشان در عمل سیاسی دو مبنا داشتند: ۱- در نظر گرفتن واقعیت ها ۲- روشن بودن پایان کار

ایشان معتقد بودند برای به وجود آوردن یک نهضت، دو نیروی اصلی مورد نیاز است، کادر رهبری و مدیریت و حمایت مردم. در مورد کادر رهبری آیت الله معتقد بودند حوزه فعلی فاقد آن است. نقل شده است وقتی عده ای از فضایی حوزه از ایشان خواستند تا برای احیای اصل فراموش شده قانون اساسی در مورد شرکت ۵ نفر از علمای طراز اول در مجلس اقدام نمایند فرمودند «شما آن پنج مجتهد را تعیین کنید تا من جهت نظارت به مجلس معرفی کنم.» شاید تأکید ایشان بر بازسازی و حوزه و تربیت عالمان فرهیخته نیز بر همین مبنا باشد. آیت الله در اقدامات سیاسی معتقد به «اصل آگاهی از نتیجه اقدام» بودند. ایشان معتقد بودند که در انقلاب مشروطه، علما ابزار دست روشنفکران شدند و از نحوه دخالت مرحوم آخوند در امر مشروطه خوشبین نبود. بنابراین تجربه تلخ علمای شیعه از انقلاب مشروطه، بسیاری از علما از جمله آیت الله بروجردی را در مسائل سیاسی محتاط کرد. (حسینیان، ۱۳۸۱، ص ۴۰۶-۴۰۸) در طول تاریخ، مرجعیت شیعه در سه موضوع وارد مسائل می شدند: اول، سلطه بیگانه بر بلاد اسلامی. دوم حفظ حوزه اسلام و سوم، به خطر افتادن کیان اسلامی در مواردی که بدعتی به وجود بیاید یا یکی از اصول مهم اسلام در معرض هجوم یا نابودی قرار گیرد. آیت الله بروجردی در تمام این مسائل از خود حساسیت نشان دادند پاره ای از این موارد عبارتند از:

- ۱- مواضع ایشان در مقابل اعمال ضد دینی رضا شاه
- ۲- حمایت از آیت الله قمی در مقابل بدعت های رضا شاه
- ۳- پاسداری از اصول مذهبی قانون اساسی، و مخالفت با تغییر اصول قانون اساسی مربوط به مذهب جعفری در سال ۱۳۲۸ همزمان با تأسیس مجلس مؤسسان.

۴- مبارزه با احیای سنت های غیر اسلامی

۵- حمایت از فلسطین

۶- مخالفت با اصلاحات ارضی

آیت الله بروجردی طبق اصول سیاسی خود از نهضت ملی نفت حمایت جدی به عمل نیاوردند. اولاً طبق اصل «آگاهی از نتیجه» که قبلاً ذکر شد وارد این قضیه نشدند. ثانیاً این که ایشان به عنوان یک مرجع شیعه نمی توانست از نهضتی که بدنه رهبری آن از گروهی ناسیونالیست تشکیل شده بود حمایت کند و اصولاً با این گروه ملی گراها مخالف بودند. و دیگر اینکه بر خوردهای خشنی که ملی گراها با روحانیون انجام دادند، از جمله موضع مصدق درباره خواسته آیت الله درباره بهاییان، برهم زدن سخنرانی آقای فلسفی، شبهه آیت الله را بیشتر دامن می زد و مسئله نهضت را مشکوک می کرد. این شبهه با برخورد نمک شناسانه مصدق با آیت الله کاشانی و انحصار طلبی جبهه ملی ثابت شد. البته آیت الله هرگز با نهضت مخالفت نکرد. و از همه علما از جمله آیت الله بهبهانی نیز خواستند که با این نهضت که یک حرکت مردمی است، مخالفت نکنند.

یکی از نکات مهم تاریخ، فعالیت نکردن آیت الله بروجردی در جریان اعدام فدائیان اسلام است، بسیاری این موضوع را از نکات منفی در زندگانی آیت الله می دانند و بسیاری در صدد توجیه آن بر آمدند. گزارشاتی وجود دارد که ایشان را در مورد اعدام فدائیان اسلام فریب دادند. حجت الاسلام دوانی که خود از کسانی بوده که برای حمایت از فدائیان تلاش می کرده نقل می کند «ایشان از طریق آیت الله بهبهانی اقدام کرده اند و فرمودند به من اطمینان دادند آنها را اعدام نخواهند کرد» و یا آیت الله سلطانی که در این رابطه با ایشان صحبت کردند می گوید «حال یا دشمن دانا و یا دوستان نادان به ایشان باورانده بودند که دولت این آقایان را نمی کشد و یا قدرتش را ندارند و یا اینکه مصلحت دولت اقتضا نمی کند، لذا آیت الله بروجردی اطمینان داشت که این آقایان را نمی کشند و من هم در اثر شدت اطمینان ایشان، احتمال چندانی نمی دادم که چنین کاری بشود.» به هر حال مجموع اخبار در این رابطه نشان می دهد، دست هایی در کار بودند تا فدائیان حتماً اعدام شوند و آیت الله بروجردی را در مقابل عمل انجام شده قرار دهند. (حسینیان، ۱۳۸۱، از ص ۴۱۹ تا ۴۲۱)

در یک ارزیابی کلی می توان گفت که استراتژی آیت الله بروجردی بازسازی، احیاء و سازماندهی حوزه علمیه قم بود. ایشان موجب رشد و شخصیت حوزه علمیه قم شدند. آیت الله فاضل لنکرانی می گوید: تلاش های آن بزرگوار، زمینه ساز انقلاب اسلامی بود، مبارزات امام در پرتو این شخصیت حوزه بود که به ثمر نشست، اگر نبود این هویت و عظمت حوزه که آیت الله بروجردی بدان بخشیده بود، مسلماً انقلابی و حرکتی سازنده پای نمی گرفت. (حسینیان، ۱۳۸۱، صص ۴۳۰-۴۲۹)

در بحث از مواضع ائمه اطهار به این نتیجه رسیدیم که نوع مناسبات و روابط امامان با قدرت های فاسد و حکومت های جور و غصب، حاکی از این است که امامان شیعه برای حفظ حدود الهی و مواریث اسلام، هرگز در برابر نظام های سیاسی حاکم، حالت انقیاد و تسلیم نداشته اند، بلکه همواره موضع اعتراض و تقابل داشته اند. هرچند صورت های دریافت و اشارات کلامی امامان معصوم مختلف بوده، اما هر کدام در مقصدی واحد به تعامل و تکاپو پرداختند. و هیچ گاه صحنه مبارزاتی را خالی نگذاشته و برای پیروان خویش نیز راهی روشن را ترسیم و تصویر نموده اند. بعد از عصر امامت و در زمان غیبت کبرای حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف با راهنماییها و اشاراتی که امامان داشتند، نوبت به علما و مجتهدین رسید که باید برای پاسداری از دین اسلام و حفظ حدود الهی در مقابل حکومت های جائر موضعی را اتخاذ می کردند. نکات حائز اهمیت در مورد نوع موضع گیری علما در برابر حاکمان جور بدین شرح است:

علما و فقها در تمام دوران آغاز اجتهاد تا ارتحال آیت الله بروجردی، بر اصل اعتقادی «غاصب بودن حکومت غیر معصوم» پایبند بودند، اما این مقتضیات زمان و مکان بود که گاه آنان را به تعامل و گاهی نیز در تقابل با حکومت ها قرار می داد. مواردی همچون در اقلیت بودن شیعیان و ترس از ستمگران و تلاش برای اقامه حدود الهی، تقویت حکومت شیعی، تهدیدات خارجی و پدیده استعمار، مقابله با عقاید، مکاتب و مذاهب انحرافی، موجب نزدیکی علما به حکومت ها مخصوصاً از آغاز اجتهاد تا دوران صفویه و همچنین تا دوره فتحعلی شاه قاجار است. آنچه به فقهای این دوره می توان نسبت داد، حداکثر تفکیک و تمیز میان امور شرعی و عرفی است. امور شرعی چون قضاوت، امور حسبیه، و... در حیطه اختیارات و وظایف فقیه قرار داشت، و امور عرفی که به سیاست و امنیت و امثال آن می پرداخت در حوزه اختیارات سلطان ذی شوکت جای می گرفت. نکته دیگر اینکه در این زمان سخنی از برنامه اسلام برای حکومت و یا حکومت فقها گفته نشده، شاید در آن فضای بحرانی موضوعیت نداشته است.

از عصر ناصری به بعد تا ارتحال آیت الله بروجردی در زمان پهلوی دوم نیز، به دلیل افزایش ظلم و تعدی حکام و نفوذ بیگانگان و تاراج سرمایه های کشور، شکاف عمیقی بین علما و حکومت به وجود آمد، در این زمان هر چند که بینش و اندیشه سیاسی عالمان شیعه، رفته رفته رو به تکامل و فراگیری نهاد، و حوزه فعالیت علما از امور دینی و حسبیه به عرصه سیاسی و اجتماعی تسری یافت که اوج آن را در جنبش های اعتراض آمیز عهد قاجار از جمله تنباکو و مشروطه می توان دید، اما با این وجود هرگز هیچ اقدام عملی از سوی علما برای تأسیس حاکمیتی مبتنی بر اسلام حتی در شکل ابتدایی آن به دلیل وجود

موانع بی شمار، صورت نگرفت. و آنان اساساً چنین آرمانی را در دسترس نمی یافتند. و اکثریت قریب به اتفاق عالمان شیعه رسالت خود را در پاسداری از حریم دین و حفظ حرمت مسلمانان و اجتناب از تفرقه و پراکندگی آنان و جلوگیری از بروز رخنه و تزلزل در ارکان دین می یافتند، تا در آینده مقدمات و زمینه های لازم برای استقرار حکومتی مبتنی بر آرمان های دینی پدید آید.

نکته حائز اهمیت دیگر این است که در تمام این دوران اندیشه و رفتار سیاسی علما اصلاحی بوده است یعنی اقدامات علمی و عملی آنان در سطحی بود که شرایط زمان و مکان اقتضاء می کرد. و نظریه و رفتار آنها نشانگر مصالحه با سلطنت و نه مشروعیت بخشیدن به آن است، بنابراین اساساً در اندیشه آنها سراخی از انقلاب نمی توان گرفت. خصوصاً بعد از شکست انقلاب مشروطه و بروز آشفتگی های عظیم اجتماعی، نابسامانی های سیاسی و اقتصادی و ظهور دیکتاتوری رضا شاه، اندیشه سیاسی عالمان شیعه تا حد زیادی از رونق افتاد، و در هاله ای از خمودی و رکود فرو رفت.

در چنین فضای متصلبی بود که امام خمینی قدس الله نفسه الزکیه به عنوان یک اندیشمند شیعی و یک متفکر سیاسی قدم به عرصه اجتماع گذاشت. اندیشه و عمل سیاسی امام خمینی که ابتدا ماهیتی اصلاح اگرایانه داشت، در مسیر تکاملی خود دستخوش تطور گشت؛ و ماهیت انقلابی به خود گرفت و سرانجام قله رفیع تفکر شیعی را فتح نمود و اندیشه حکومت اسلامی را عملی نمود.

اکنون با بررسی و پی بردن به نوع جهت گیری علما و امام خمینی، فصل بعد را اختصاص خواهیم داد به مبنای تفکر امام خمینی در تعامل با رژیم پهلوی با نگاه به کتاب کشف الاسرار که در سال ۱۳۲۳ هـ. ش توسط امام خمینی به رشته تحریر در آمده است.

فصل چهارم

اصول حاکم بر رفتار امام خمینی

با حاکم جائز

مقدمه:

در تبیین، ماهیت و نوع رفتار و جهت گیری علما در برابر حاکمان جور، به این نتیجه رسیدیم که غالب رفتار علمای شیعه در مقابل حاکمان جور اصلاحی بوده است و دلایل آن نیز بیان گردید، اما در این میان امام خمینی رضوان الله تعالی علیه دو نوع رفتار متفاوت از خود نشان دادند، ایشان در برهه ای از زمان در قالب اندیشه و رفتار اصلاحی عمل کردند و در گذر زمان رفتار اصلاحی ایشان ماهیت انقلابی به خود گرفت. بنابراین برای پاسخ به علل رفتار متفاوت امام و اینکه آیا هدف، نیز در گذر زمان تغییر کرده است، این فصل به تبیین علل تعامل امام خمینی و اصول حاکم بر این رفتار با رژیم پهلوی اختصاص داده شده است.

بخش هایی از آراء وافکار و اندیشه های امام بر حسب مقتضیات زمان و مکان و شرایط و امکانات دچار تغییراتی شده اند، اما نکته حائز اهمیت آن است که این تغییرات در دایره اصول ثابتی اتفاق افتاده است، از جمله: اصل تکلیف، اصل مصلحت اسلام، نفی سبیل، تقدیم اهم بر مهم، قدر مقدور، اصل تدریج و اصل در نظر گرفتن مقتضیات زمان و مکان. (لک زایی، ۱۳۸۷، ص ۱۲۵) از شرایط تحقق تکلیف، قدرت انجام آن است. باید شرایط برای انجام وظیفه الهی فراهم باشد. « لایکلف الله نفساً اًلاً وُسْعها »؛ چنانکه تمامی اصول مذکور در ارتباط با هم و تعدیل کننده یکدیگرند. و در همه این اصول ابعادی از اصل تکلیف نمودار است.

بدین منظور، در این فصل رفتارهای امام قبل از مرجعیت و بعد از مرجعیت تا زمان تبعید در قالب این اصول بررسی می گردد.

۱- عمل به اصل تکلیف قبل از مرجعیت در قالب :

الف) سکوت و تقیه وعدم موضعگیری مستقیم سیاسی و اهتمام به تدریس .

ب) تغییر مسیر از تدریس به تألیف .

ج) صدور بیانیه با مضمون قیام برای خدا.

د) سیره نظری و ظهور اندیشه سیاسی

۲- عمل به تکلیف در قالب رعایت مراحل اولیه امر به معروف و نهی از منکر

۳- نفی سلطه اجانب با رعایت اصل نفی سبیل بر پایه اصل عمل به تکلیف

برای درک بیشتر رفتارسیاسی امام خمینی ابتدا تعریفی از اندیشه سیاسی اصلاحی ارائه می گردد و بعد از آن تأثیر خانواده امام خمینی بر اندیشه مبارزاتی ایشان را مرور می نماییم :

۴- ۱) تعریف اندیشه اصلاحی:

اندیشه سیاسی اصلاحی، اندیشه هایی هستند که با توجه به شرائط زمان و مکان و نیز امکانات و سایر شرایط و مقتضیاتی که از آن ها به عنوان «واقعیت های موجود» تعبیر می شود، ضمن این که از اصول و ارزش های اساسی خویش عقب نشینی نمی کنند، در پوششی تقیه گونه، پیشنهادهایی به منظور اصلاح و بهبود نسبی امور ارائه می دهند و اگر شرایط مساعدتر شد، سعی می کنند برای بهبود اوضاع، پیشنهادهای بیشتری ارائه کنند.

۴- ۲) تأثیر خانواده بر اندیشه مبارزاتی امام خمینی:

نگاهی گذرا به زندگی و خانواده امام خمینی ما را با زمینه های ذهنی ایشان در مورد حکومت های ستمگر رهنمون می گردد. امام خمینی در سال ۱۳۲۰ قمری در خمین متولد گردید. پدر ایشان آیت الله سید مصطفی پس از مراجعت از تحصیلات نجف پیشوائی اهالی خمین را عهده دار بود، سید مصطفی و دیگر خانواده اش با تاسی از مکتب اسلام و اجداد طاهری نشان ، همواره به عنوان یک کانون دلگرم کننده و ملجأ و پشتیبان برای بسیاری از خانواده های شهر خمین در برابر درگیریها و اتفاقات ناگوار و ظلم و

ستم اشرار یا حاکمان مستبد آن روز عمل می کردند، و در برابر ظلم و ستم آن روزها از مردم دفاع می کردند، در عرصه همین درگیریها بود که پدر امام در سن ۴۷ سالگی توسط اشرار به شهادت رسید.

امام خمینی که در خانوادهٔ اینچنین بزرگ و شریف، بدنیا آمد و پرورش یافت، از همان آغاز در کوران تحولات سیاسی و منطقه ای قرار گرفت. دوران پر تنش سال های پس از مشروطیت و بویژه جنگ جهانی اول و سلسله قیام های محلی و منطقه ای را تجربه کرد.

« دفترچه شعری از دوران نوجوانی امام خمینی بر جای مانده است، که نشانگر محیط و رشد سیاسی امام و آشنایی آن حضرت از ابتدای زندگی با مسایل جامعه خود می باشد. اشعار این دفترچه، سروده شعرای معروف آن زمان است که در وصف اوضاع نامطلوب سیاسی و اجتماعی ایران آن روز سروده شده و به خط امام در سنین ۱۰-۹ سالگی باز نویسی شده است. اشغال قسمت هایی از مناطق شمالی و جنوبی ایران به وسیله انگلیس و روسیه و تشویق ایرانیان به قیام و دفع تجاوز، موضوع یکی از این اشعار (سرودهٔ طولانی از محمد تقی بهار) است که در بخشی از آن آمده است:

هان ای ایرانیان! ایران اندر بلاست

مملکت داریوش، دستخوش نیکلاست؟

مرکز ملک کیان! در دهن ازدهاست

غیرت اسلام کو، جنبش ملی کجاست؟...

برادران رشید! برادریتان چه شد؟

عرصه رزمگاه، دلاوریتان چه شد؟

خضم به ما خیره گشت، خیره سیریتان چه شد؟

به دشمن کینه جوی، کینه گری تان چه شد؟ »

امام خمینی رضوان الله تعالی علیه از ستمگری حاکمان ولایات و قصبه ها در دوران نوجوانی و کودکی شان ، در سخنرانی سال ۱۳۶۰/۵/۳۱ چنین فرمودند:

«من خیلی از حکومت ها را یادم هست، حکومت (حاکم) خمین که یک قصبه بود، حکومت ولایات ثلاث که مرکزش گلپایگان بود. این حکومت ها وقتی که راه می افتادند، جلوشان یک کسی بود که یک عصایی هم داشت و اشخاصی هم در اطراف او هرجا می رفتند. آنطور یال و کوپال داشتند، لکن در عمل همه اش ظلم بود، همه اش تعدی به مردم بود، یال و کوپال ها را درست می کردند برای اذیت مردم. من بچه بودم که حکومت گلپایگان یک نفر آدم شر بود، یکی از متدین ترین افرادی که سراغ داشتم این شخص را در اتاقی که نشسته بود، کشیدند آن مرد محترم را و آوردند توی حیاط، پایش را بستند به چوب و کتک زدند. وضع اینطور بود.»

ایشان از مبارزه خود در دوران نوجوانی نیز سخن می گویند:

«من از بچگی در جنگ بودم، تا حالا نگفتم، تا ما مورد هجوم زلقیها بودیم، مورد هجوم رجبعلیها بودیم و خودمان تفنگ داشتیم و من در عین حالی که تقریباً اوائل بودم دور این سنگرها که بسته بودند در محل ما و اینها(اشرار) می خواستند هجوم کنند غارت کنند، آنجا می رفتیم سنگرها را سرکشی می کردیم. (غلامعلی رجایی، ۱۳۷۸، ص ۲۳۴-۲۳۶)

بنابراین ویژگیهای خانوادگی و اتفاقات زمان کودکی و نوجوانی، امام خمینی را در جایگاهی قرار داد که نمی توانست ظلم مضاعف به دین و میهن را بپذیرد، در نتیجه علیه ظلم و ستم شاهنشاهی بپا خاست. با این مقدمه بخش های بعدی این فصل اختصاص داده می شود به اصول حاکم بر رفتار امام خمینی با حاکم جائز.

۴-۳) عمل به اصل تکلیف در دوران قبل از مرجعیت :

«تکلیف گرایی» به عنوان یک اصل ثابت، پدید آورنده رفتارهای متفاوت و متنوع در شرایط مختلف می گردد. مقام معظم رهبری، درباره اصل تکلیف در سیره حضرت امام رضوان الله تعالی علیه فرمودند: نقطه اساسی کار او این بود که در اراده الهی و تکلیف شرعی محو می شد و هیچ چیزی برایش غیر از انجام تکلیف مطرح نبود. بارها ایشان می فرمود که ما کار را برای رسیدن به نتیجه نمی کنیم، بلکه مأمور به انجام تکلیف هستیم. (لک زایی، ۱۳۸۷، ص ۱۲۸) در این زمینه چند مورد تا قبل از مرجعیت امام

خمینی قابل بیان و بررسی است، هرچند که امام خمینی در همه دوران زندگی و حیات سیاسی خویش، به این اصل اهتمام می ورزیدند.

۴-۳-۱) سکوت و تقیه وعدم موضعگیری مستقیم سیاسی و اهتمام به تدریس :

امام بعد از تحصیلات مقدماتی که نزد برادر بزرگترش فرا گرفت، به حوزه علمیه اصفهان رفت ولی پس از چندی حضور آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی در اراک ایشان را به آن سوی جذب کرد، و وقتی در سال ۱۳۴۰ قمری حوزه علمیه اراک به قم انتقال یافت امام خمینی طلبه جوان آن روز در مدرسه دارالشفاء قم سکنی گزید و تا اعلی درجه اجتهاد تحصیلات خود را با دقت به پایان برد و در زمره میرزین از مجتهدین در آمد. ایشان علاوه بر مقام ممتازی که در فقاهاست یافت در علوم دیگری چون فلسفه و عرفان و حکمت نیز مهارت پیدا کرد. تخصص امام در علوم عقلیه او را پاسخ گوی اشکالات و شبهات عقلی نسبت به اسلام در حوزه علمیه قم قرار داد، و به همین دلیل جمع زیادی از فضلا در تکمیل علوم عقلیه او را استاد منحصر یافتند. جلسات درس اخلاق امام مشتاقان عمومی از طبقات مختلف یافت تا آنجا که هفته ای دو جلسه پنجشنبه و جمعه علاقمندان زیادی را از اطراف به مدرسه فیضیه کشاند و وقتی که پلیس دوران بیست ساله رضا شاه در صدد تعطیل آن برآمد و آن را خلاف مصلحت رژیم تشخیص داد امام گفت «من موظف هستم بهر نحوی که هست این جلسه را برگزار نمایم، پلیس شخصاً بیاید و از انعقاد آن جلوگیری نماید».(مدنی، ۱۳۶۹، ص ۶۱۴)

تمهیدات آیت الله حائری و استمرار آن توسط آیت الله بروجردی و ایجاد زمینه های تثبیت حوزه علمیه قم، فرصتی فراهم ساخت تا شاگردان زیادی در محفل درس امام خمینی شرکت کنند، شمار فراوان جوانان و علاقه آنان به درس، همزمان با داشتن گرایش های سیاسی، موجی از امید را نه تنها در حوزه علمیه قم، بلکه در جامعه و به ویژه در اقشار تحصیل کرده و متدین به وجود آورد.(اسماعیلی، ۱۳۸۳، ص ۳۲) امام خمینی تدریس فقه و اصول را از سال ۱۳۶۴ قمری (۴۴ سالگی) آغاز نمود و در واقع مرکزی برای پرورش مجتهدین متبحر مهیا گردید و بزرگترین تدریس علوم اسلامی عملاً به ایشان اختصاص یافت و شاگردانی چون استاد شهید مطهری پیدا کرد که با شنیدن نام امام قلبش می لرزید. (مدنی، ۱۳۶۹، ص ۶۱۴)

نکته حائز اهمیت در زندگی امام تا سال ۱۳۴۰ شمسی این است که، بیشتر از سوابق علمی و تحقیقاتی امام در این دوره سخن گفته می شود نه از فعالیت و موضع گیری های سیاسی ایشان. این نه بدین معنا است که ایشان تا آن زمان دارای شمّ سیاسی نبوده اند و یا اینکه دین را از سیاست جدا می دانستند، بلکه امام خمینی تا این سال به خاطر حفظ جایگاه و شأن مرجعیت، موضع گیری سیاسی مستقّلی را اتخاذ نکرد. «ایشان اگرچه از همراهان آیت الله حائری در هجرت به قم بود و در تثبیت مرجعیت آیت الله بروجردی نیز نقش مهمی داشت، اما در دوران حیات ایشان از هر گونه اقدام سیاسی مستقل از مرجعیت زمان خودداری نمود و بر این اصل اعتقاد داشت که هر گونه حرکت سیاسی باید از جایگاه مرجعیت انجام گیرد.» (اسماعیلی، ۱۳۸۳، ص ۳۲) اما در همین دوره ای که امام خمینی ظاهراً فعالیت سیاسی ندارند، و شهرت ایشان در مقام تدریس است، مبارزات ضد استعماری سال های بعد از شهریور ۲۰ را با دقت دنبال می نموده و با آن همگام و همراه بوده است و از تاریخ معاصر ایران و دنبال کردن آن در جنبش تنباکو، نقش مرجعیت و علما در انقلاب مشروطه، خدمات آیت الله مدرس در دوران نمایندگی مجلس، درک دوران خفقان رضا خان و نقش آیت الله کاشانی در نهضت ملی شدن صنعت تجربه کسب می نمود.

به عنوان مثال: امام خمینی در زمان نهضت ملی شدن نفت به آیت الله کاشانی مطالب مهمی را گوشزد می کنند. ایشان در این باره می فرمود: «در زمان کاشانی هم به وی نوشتم و هم گفتم که باید جنبه های دینی را توجه کنید. ایشان نتوانستند و یا نخواستند. ایشان به جای تقویت جنبه های دینی و به جای آنکه جهات دینی را به جهات سیاسی غلبه بدهند خودشان سیاسی شدند؛ رئیس مجلس شدند که اشتباه بود، من گفتم که باید برای دین کار کنند نه اینکه سیاسی بشوند». (صحیفه امام، ج ۵، ص ۲۶۵) و جالب اینجاست که آیت الله کاشانی نیز درباره امام می گوید که «تنها کسی که بعد از من امید است به درد ملت ایران بخورد آقای خمینی است». (مدنی، ۱۳۶۹، ص ۶۱۷) آیت الله بهبهانی درباره اش می فرمود «تنها ایشان (امام خمینی) می تواند محمد رضا پهلوی را از تخت پایین بکشد. (بی نا، ۱۳۹۲، ص ۵۳) بنابراین می توان گفت که امام را خواص از روحانیون به خوبی درک کرده بودند.

و مثال دیگر اینکه: امام خمینی در بین شخصیت های مؤثر سیاسی بیشترین توجه خود را به آیت الله مدرس معطوف ساخته است، و او را یک الگوی تمام عیار و اندیشمندی از اسلام سیاسی دانسته اند. شجاعت، صراحت لهجه، صداقت، پاکدامنی، زهد، و از همه مهمتر هوشمندی آیت الله مدرس در مسائل

سیاسی مورد تأیید امام بود. میزان علاقه و توجه امام خمینی به آیت الله مدرس به حدی بود که با اینکه طلاب از دخالت در سیاست پرهیز داده می شدند، مشتاقانه به تهران می رفت و در مجلس شورای ملی حاضر می شد، و از نزدیک به سخنان آیت الله مدرس گوش فرا می داد و گاه در درس ایشان در مدرسه سپهسالار (مدرسه عالی شهید مطهری) حضور می یافت. آیت الله مدرس در نگاه امام یک انسان بود، و در نتیجه آیت الله مدرس و رفتار سیاسی او در کانون توجه امام بود. امام در ۳۷ مناسبت در بیان و پیام های مکتوب خود با ذکر نام آیت الله مدرس، از او به عنوان الگویی مهم جهت بلند پایگان جمهوری اسلامی ایران یاد می کنند. در جلد ۱۹ صحیفه نور توصیه امام درباره شناخت آیت الله مدرس، چنین آمده است که: «بر ماست که ابعاد روحی و بینشی سیاسی، اعتقادی او را هر چه بیشتر بشناسیم و بشناسانیم» (شیروودی، ۱۳۸۹، ص ۶۸) اینکه ما می بینیم امام تا این اندازه شخصیت شهید مدرس را ارج می نهند به دلیل اینکه آیت الله مدرس هرگز در برابر ظلم و ستم رضا شاه سکوت نکرد و کوتاه نیامد. در آن روزها، که کسی جرأت کوچکترین اشاره ای به حکومت و رفتارهای رضا خان را نداشت، جسارت و شجاعت آیت الله مدرس در برابر ظلم و ستم رضا خان و موضع گیریهای ایشان در برابر رخدادها و حوادث گوناگون سیاسی، برای امام که خود در دل هدفی جز مبارزه با ستم و زور و قلدری نداشت بسیار تحسین بر انگیز بود، و می توان گفت که کیفیت مقابله آیت الله مدرس با رضا خان بر دیدگاه امام برای مبارزه و رویارویی با محمد رضا شاه تأثیر گذاشت. هرچند که میزان ستیز و مبارزه و بر خورد امام خمینی رضوان الله تعالی علیه بنیادی تر از آیت الله مدرس است، زیرا آیت الله مدرس خواستار حفظ وضع موجود و نظام سلطنتی بود.

در نتیجه می توان گفت در آن زمان نیز امام نسبت به مسائل و اتفاقات اطرافش بی تفاوت نبوده است و از همان زمان اجرای جنبه های دینی در سیاست و احیای دین اسلام را مد نظر داشتند لیکن امام خمینی به جهت اینکه پایبند به اصل عمل به تکلیف و انجام وظیفه بودند و با توجه به مقتضیات زمان و مکان بر خود لازم دانستند که با حضور مراجع بزرگ و احترام به آنها خود وارد میدان عمل بطور مستقیم نشوند، به عنوان مثال ما می بینیم که ایشان برای نجات جان نواب صفوی و یارانش تلاش فراوانی نمودند، اما به دلایل گفته شده، موضع گیری مستقیم نداشتند. بنابراین حضرت امام خمینی از حوادث آن زمان تجربه کسب می نمودند.

۴-۳-۲) تغییر مسیر از تدریس به تألیف در سایه عمل به تکلیف :

هر چند امام خمینی موضع گیری مستقیم، مثل سال های ۱۳۴۰ به بعد در مقابل رژیم نداشتند اما ایشان درست در همین دوره است که با تدوین کتاب کشف الاسرار در سال «۱۳۲۳ ش» اندیشه سیاسی خود را به منصفه ظهور گذاشتند، این کتاب اگرچه در ردّ کتاب «اسرار هزار ساله» علی اکبر حکمی و شریعت سنگلجی نوشته شده است ولی با توجه به مسایل گوناگون سیاسی و اجتماعی، نقش و تأثیر دین را در این حوزه ها بازگو کرد. مرحوم حاج سید احمد خمینی درباره چگونگی تدوین کشف الاسرار توسط حضرت امام، خاطره ای را از ایشان نقل کردند:

«حضرت امام فرمودند: یک بار در حال رفتن به مدرسه فیضیه مشاهده کردم که عده ای دارند راجع به کتاب اسرار هزار ساله بحث می کنند. ناگهان به ذهنم آمد ما داریم درس اخلاق می دهیم، حال اینکه این بحث ها در حوزه ها نفوذ پیدا کرده است. امام تصمیم می گیرند، از وسط مدرسه فیضیه برگشته و دیگر به درس نمی روند و طی یک ماه تا چهل روز تقریباً همه کارها را کنار می گذارند و کتاب کشف الاسرار را می نویسند». (جمال زاده و آقاداتی، ۱۳۸۸، ص ۸۹) عدم موضع گیری سیاسی امام خمینی در قبال رژیم پهلوی به جهت احترام به جایگاه علما و مرجعیت و تعطیلی کلاس درسشان به جهت نوشتن پاسخی در ردّ مطالب کتاب اسرار هزار ساله، همه و همه نشان دهنده این است که امام خود را موظف می دانستند که در هر شرایطی به جهت حفظ اسلام به تکلیف عمل کنند.

۴-۳-۳) قیام برای خدا نشانه ای از اصل عمل به تکلیف:

امام خمینی پس از نگارش کتاب کشف الاسرار در اردی بهشت سال ۱۳۲۳، یک سند سیاسی در سه صفحه پیرامون قیام و انقلاب به یادگار گذاشتند، که اکنون اصل نسخه خطی آن در کتابخانه وزیری یزد نگهداری می شود. امام خمینی قدس سرّه در این بیانیه از قیام اصلاحی برای احیاء دین اسلام و حفظ دین و اجرای احکام اسلام سخن می گویند و معتقد است که قیام فقط باید برای خدا باشد نه برای غیر خدا.

در قسمتی از این بیانیه آمده است:

• «هان ای روحانین اسلامی! ای علمای ربانی! ای دانشمندان دیندار! ای گویندگان آیین دوست! ای دینداران خداخواه! ای خداخواهان حق پرست! ای حق پرستان شرافتمند! ای شرافتمندان وطنخواه! ای وطنخواهان با ناموس! موعظت خدای جهان را بخوانید و یگانه راه اصلاحی را که پیشنهاد فرموده پذیرید و ترک نفعهای شخصی کرده تا به همه سعادت‌های دو جهان نایل شوید و با زندگانی شرافتمندانه دو عالم دست در آغوش شوید.

• انّ لله فی ایام دهرکم نفعاتٍ ألا فتعرّضوا لها؛ امروز روزی است که نسیم روحانی الهی وزیدن گرفته و برای قیام اصلاحی بهترین روز است، اگر مجال را از دست بدهید و قیام برای خدا نکنید و مراسم دینی را عودت ندهید، فرداست که مثنی هرزه گرد شهوتران بر شما چیره شوند و تمام آیین و شرف شما را دستخوش اغراض باطله خود کنند. امروز شماها در پیشگاه خدای عالم چه عذری دارید؟ همه دیدید کتابهای یک نفر تبریزی بی‌سروپا را که تمام آیین شماها را دستخوش ناسزا کرد و در مرکز تشیع به امام صادق و امام غایب - روحی له الفداء - آنهمه جسارتها کرد و هیچ کلمه از شماها صادر نشد. امروز چه عذری در محکمه خدا دارید؟ این چه ضعف و بیچارگی است که شماها را فرا گرفته؟ ای آقای محترم که این صفحات را جمع آوری نمودید و به نظر علمای بلاد و گویندگان رساندید! خوب است یک کتابی هم فراهم آورید که جمع تفرقه آنان را کند و همه آنان را در مقاصد اسلامی همراه کرده از همه امضا می‌گرفتید که اگر در یک گوشه مملکت به دین جسارتی می‌شد، همه یکدل و جهت از تمام کشور قیام می‌کردند. خوب است دینداری را دست کم از بهاییان یاد بگیرید که اگر یک نفر آنها در یک ده زندگی کند، از مراکز حساس آنها با او رابطه دارند و اگر جزئی تعدی به او شود برای او قیام کنند. شماها که به حق مشروع خود قیام نکردید، خیره سران بی‌دین از جای برخاستند و در هر گوشه زمزمه بی‌دینی را آغاز کردند و به همین زودی بر شما تفرقه زده‌ها چنان چیره شوند که از زمان رضاخان روزگارتان سخت‌تر شود. وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ. (صحیفه امام، ۱۳۷۹، صص ۲۲-۲۱)

۴ - ۳ - ۴) ظهور اندیشه امام در باب حکومت بر پایه اصول ذکر شده :

همانطور که قبلاً گفته شد حضرت امام خمینی به جهت حفظ اسلام و عمل به تکلیف برای اینکه پاسخی در ردّ ادعاهای کتاب «اسرار هزار ساله» داده باشد، کلاس درس را تعطیل و به تحریر کتاب کشف

الاسرار اهتمام ورزیدند. همچنین اندیشه های سیاسی امام نیز در این کتاب بروز و ظهور یافته است. قسمتی از اندیشه امام در این کتاب را می توان در قالب اندیشه های اصلاحی قرار داد.

الف) حکومت مطلوب از منظر امام خمینی:

امام خمینی در فرازی از این کتاب با بیان آیه اولی الامر (سوره نسا، آیه ۶۲) و مسأله حکومت گران، تنها حکومت مقبول را حکومت اسلام می داند فقط اطاعت از خدا و پیغمبر و اطاعت از صاحبان امر را لازم می داند حضرت امام در این فراز چنین می نویسند:

- « خدایتعالی به تمام مؤمنین واجب نموده اطاعت خود و اطاعت پیغمبر خود و اطاعت صاحبان امر را. خدایتعالی در این آیه تشکیل حکومت اسلام را داده است تا روز قیامت. و پر روشنت که فرمانبرداری کسی دیگر جز این سه را واجب نکرده بر تمام امت. و چون بر تمام امت واجب کرده اطاعت از اولی الامر را، ناچار باید حکومت اسلامی یک حکومت بیشتر نباشد و بیش از یک تشکیلات نباشد، و گرنه هرج و مرج لازم آید. » (امام خمینی، بی تا، ص ۱۱۱)

ب) حکومت طاغوت مخالف قانون خدا:

و ایشان بلافاصله، ضمن بر شمردن اعمال ناشایست رضا شاه و مصطفی کمال پاشا، و افشاء سیاست های ضد دینی و لائیک آنها، رژیم پهلوی را نفی و مشروعیت پهلوی اول را با عنوان اوالوالامر با ادله، زیر سؤال می برد، و حکومت امثال او را مخالف قانون خدا قلمداد می نماید. و پادشاهان و امرا را اوالوالامر نمی داند. و امامت را یک اصل مسلمی می دانند که خدا آن را در قران ذکر کرده اشخاص جاهل بی خرد چپاول چی ستمگر را لایق امامت و اولوالامری نمی دانند.

- «ما اکنون اطاعت خدا و پیغمبر را می دانیم، آنچه باید مورد... بررسی قرار دهیم، آن است که این اولوالامر چه کسانی هستند و باید چگونه اشخاصی باشند بعضی می گویند که آنها پادشاهان و اُمرا هستند، خدا واجب کرده بر مردم که اطاعت و پیروی کنند از سلاطین و پادشاهان خود. چنانچه در زمان مصطفی کمال پاشا رئیس جمهور ترکیه، و رضا خان شاه ایران آنها را اولوالامر می دانستند و می گفتند خدا واجب کرده اطاعت آنها را، و سنیان با خلفای اسلام که از جمله آنها معاویه بن ابی سفیان و یزید بن معاویه و دیگر خلفای اموی و عباسی است تطبیق می کنند. اینک ما از عقل خدا داده دآوری می خواهیم، خدای جهان که پیغمبر را فرستاد با هزاران احکام آسمانی و پایه حکومت خود را بر اصل توحید و عدالت بنا نهاد و

مردم را به چیزهایی امر کرد و از چیزهایی نهی کرد و پس از کوشش فراوان و تعلیم کردن و اجرا کردن دستورات خدایی، همین خدا که پایه های عدل را در جهان با فداکاریهای مسلمانان استوار نمود، و از ستمکاریها و بی عفتی ها آنطور جلوگیری کرده، [آیا] به مردم امر می کند که باید همه اطاعت کنید از آتاتورک، که می گوید دین در مملکت رسمیت ندارد و همه می دانند که با دینداران چکارها کرد و با مردم چه ستمکاریها نمود و چه بی عفتی ها در ترکیه به جریان انداخت و چه مخالفت ها با دین خدا کرد، و یا بگوید باید از پهلوی اطاعت کنید که همه دیدید چه کرد، برای ریشه کن نمودن دین اسلام چه کوشش ها کرد که اگر کسی بخواهد مخالفت های صریح او را با قران بشمارد نیازمند به یک کتاب شاید گردد، ... مقام خدای عالم از چنین بیهوده کاری منزّه است. می گوئید از طرز حکومت این ستمکاران بی خبر بود و گمان می کرد اینها با همه گفته های او موافقت این از حکم خرد بیرون است، خدایی که بندگان خود را نشناسد ما او را به خدایی نمی شناسیم. و یا اینکه می گوئید خدا از گفته های خود پشیمان شد، چند روزی توحید و تقوی و عدالت می خواست بین مردم، و پس از آن مردم را به شرک و ستمکاری خلاف عفت دعوت کرده، این نیز از حکم خرد بیرون است... پس ناچار باید بگویید اولوالامر پادشاهان و امرا نیستند... امامت یک اصل مسلمی است که خدا آن را در قران ذکر کرده و اینطور اشخاص جاهل بی خرد چپاول چی ستمگر لایق امامت و اولوالامری نیستند. ...

و اولوالامر را کسانی می دانند که که بر خلاف دستور خدا و پیغمبر عمل نکنند.

- «اینجا خرد که فرستاده خداست نمی گوید اولوالامر باید کسی باشد که در تمام احکام از اول امارتش تا آخر کارهایش یک کلمه بر خلاف دستور خدا و پیغمبر نگوید و عمل نکند و حکومت او همان حکومت الهی که پیغمبر داشت، باشد. چنانچه از مقارن نمودن اطاعت این سه به هم معلوم می شود که از یک سرچشمه آب می خورند». (امام خمینی، بی تا، صص ۱۱۲-۱۱۳)

امام در جای دیگر نیز بی قانونی، استبداد و دیکتاتوری پهلوی اول را زیر سؤال می برد و از او به عنوان دولت کفر یاد می کند:

- «دولتی که برای پیشرفت کلاه لگنی نیم خورده اجانب چندین هزار افراد مظلوم کشور را در معبد بزرگ مسلمین و جوار امام عادل مسلمانان، با شصت تیر و سر نیزه، سوراخ سوراخ و پاره پاره کند، این دولت، دولت ظلم و کفر است و اعانت آن عدیل کفر و بدتر از کفر است. دولتی که برخلاف قانون کشور و قانون عدل یک گروه دیوان آدم خوار را بنام پاسبان شهربانی در هر شهر و ده به جان زن های عفیف بی

جرم مسلمانان بریزد و حجاب عفت را با زور و سر نیزه از سر آنها برباید و به غارت و چپاول ببرد و محترمت بی سرپرست را زیر لگد و چکمه خورد کند و بچه های مظلوم آنها را سقط کند این دولت دولت ظالمانه و عمال آنرا ظالم و ستمکار می دانیم.» (امام خمینی، بی تا، ص ۲۴۰)

ج) حفظ دین و اجرای احکام اسلام با نظارت فقها بر پایه اصل تقدم اهم بر مهم:

امام در جای دیگر این کتاب از حکومت فقیهان سخن می گوید، ایشان با نقل چند حدیث از جمله مقبوله عمر بن حنظله بیان می کنند که در زمان غیبت حکومت از آن فقها است، اما در جای دیگر آن را در حد نظارت تقلیل می دهد. امام در این فراز راهکارهای مسالمت آمیز برای دینی کردن جامعه، حفظ دین، و رعایت قوانین اسلامی مبتنی بر نهادهای موجود با نظارت فقها بر قانون و مجلس را بیان می کند و همچنین امام در حمایت از قانون خدایی به نفی قانون غربی و بیگانه می پردازد و نظارت فقها را به دلیل دانستن احکام خدا، داشتن عدالت، آلوده نبودن به دنیا و ریاست، دلسوز و یاور مردم بودن، و انتخاب سلطانی که ستمگر نباشد و از قانون خدا تخطی نکند، لازم می دانند. در این فراز هر چند ایشان در زمان غیبت، حکومت را از آن فقها می دانند، اما چون در آن برهه از زمان، شرایط برای برقراری حکومت اسلام و حکومت فقها وجود نداشت، مهمترین اصل را حفظ اسلام می دانستند، «از منظر امام حفظ اسلام از اهم فرایض محسوب می شود.» (لک زایی، ۱۳۸۷، ص ۱۳۹)

- «ما که می گوئیم حکومت و ولایت در این زمان با فقها است نمی خواهیم بگوئیم فقیه هم شاه، هم وزیر و هم نظامی و هم سپور است بلکه می گوئیم همانطور که یک مجلس مؤسسان تشکیل می شود از افراد یک مملکت که همان مجلس تشکیل یک حکومت و تغییر یک سلطنت می دهد و یکی را به سلطنت انتخاب می کند. و همانطور که یک مجلس شوری تشکیل می شود از یک عده اشخاص معلوم الحال و قوانین اروپایی یا خود دراری را بر یک مملکت که هیچ چیز آن مناسب با اروپا نیست تحمیل می کنند و همه شما کورکورانه آنرا مقدس می شمرد، و سلطان را با قرار داد مجلس مؤسسان، سلطان می دانید، به هیچ کجای عالم بر نمی خورد که اگر یک همچو مجلسی از مجتهدین دیندار که هم احکام خدا را بدانند و هم عادل باشند و از هواهای نفسانیه عاری باشند، و آلوده به دنیا و ریاست آن نباشند و جز نفع مردم و اجرا احکام خدا غرضی نداشته باشند، تشکیل شود و انتخاب یک نفر سلطان عادل کنند که از قانون های خدایی تخلف نکند و از ظلم و جور احتراز داشته باشد و به جان و مال و ناموس آنها تجاوز نکند، به کجای نظام مملکت برخورد می کند و همینطور اگر مجلس شورای این مملکت از فقها دیندار تشکیل

شود یا به نظارت آنها باشد چنانچه قانون هم همین را می گوید به کجای عالم بر می خورد. چه شد که مجلس مؤسسان با زور و سر نیزه تشکیل شد و همه دیدید اکنون هم، حکمش نافذ و درست است، ولی اگر این مجلس از اشخاص مطلع صحیح العمل تشکیل شود و بر طبق قانون های خدایی باشد عیب پیدا می کند؟ اینها نیست جز اینکه با قانون خدایی طرف هستید و می خواهید از قانون اروپایی پیرو کنید...» (امام خمینی، بی تا، صص ۱۸۵-۱۸۴)

اعتقاد امام درباره حکومت، اداره کشور با قانون خدایی است که صلاح، مردم و کشور است، نه حکومت فقها، و معتقدند که این بدون نظارت فقها صورت نخواهد گرفت و اجرای قانون مشروطه را تغییر وضع کشور به تشکیلات نوین خردمندان، می دانند، و همچنین معتقدند که زمامدارانی که در منجلا ب و فساد غوطه ورنند و عدیل کفرند باید تغییر کرده و به جای آن فرمانروایان عادل و متدین زمام امور را به دست گیرند و این میسر نیست مگر با نظارت فقها.

«ما نمی گوییم حکومت باید با فقیه باشد بلکه می گوییم حکومت باید با قانون خدایی که صلاح کشور و مردم است اداره شود و این بی نظارت روحانی صورت نمی گیرد. چنانچه دولت مشروطه نیز این امر را تصویب و تصدیق کرده. «شما فقط یک ماده قانون مشروطه را عملی کنید که (هر قانونی که بر خلاف قانون شرع باشد قانونیت ندارد) تا تمام افراد این مملکت با هم هماواز شوند و وضع کشور به سرعت برق تغییر کند و با عملی شدن آن تمام این مشکلات اسف بار به تشکیلات نوین خردمندان تبدیل شود و با تشریک مساعی همه توده عارف و عامی، کشور رنگ رویایی پیدا کند که در جهان نظیر آن را پیدا نکنید.» «در غیر اینصورت زمامداران موجود که در منجلا ب فساد و تباهی غوطه می خورند، و عدیل کفر خواهند بود و می بایست تغییر کنند و به جای آن فرمانروایانی عادل و متدین زمام امور مردم را به دست گیرند» (امام خمینی، بی تا، ص ۲۲۲-۲۲۳-۲۳۳)

ایشان وجود قانون اسلام و حکومت اسلام را برای تشکیل مدینه فاضله ضرورتی انکار ناپذیر تلقی کرده و در واقع حکومت جور را از آن جهت نامشروع و همکاری با آن را حرام می داند که اذن الهی ندارد. و حکومت مطلوب را حکومت خدا می داند. که همه کارش بر اساس حقیقت است.

- «تنها حکومتی که خرد حق می داند حکومت خداست، همه کارش حق و همه عالم و تمام ذرات وجود حق خود اوست ... اینجاست که حال حکومت ها همه معلوم می شود و رسمیت حکومت اسلامی اعلان می گردد، دولت ما یکی از دولت های کوچک جهان است، وظیفه اش این است که دنبال همین حکومت

رسمی را بگیرد و قانون مجلس، تشریح همین قانون خدایی باشد، تا پس از این روشن شود که قانون اسلام در تمدن جهان پیشقدم همه قانون هاست و با عملی شدن آن مدینه فاضله تشکیل می شود». (امام خمینی، بی تا، ص ۲۳۳)

د) وجود نظام سیاسی سلطنتی مشروطه برپایه اصل قدر مقدور:

امام از همکاری علما و مجتهدین با حکومت های جور سخن می گوید و معتقد است که، علما با سلوک دینی خود برای حفظ کیان مسلمانان و اسلام با وجود غیر دینی و غاصب بودن حکومت ها با آنها همکاری می کردند، در فکر سلطنت نبودند. نجف لک زایی در کتاب سیر تطور تفکر سیاسی امام خمینی می گوید: تفسیر حضرت امام درباره رفتار و عمل سیاسی ائمه نیز مشابه تفسیر ایشان از رفتار سیاسی علما و مجتهدین است. از نظر حضرت امام همکاری ائمه با حاکمان جور، غیر مشروع و غاصب، با هدف خیر و صلاح مسلمین بوده است و این به معنای تأیید حکومت های جور و نفی قیام برای برپایی حکومت حق نیست. (لک زایی، ۱۳۸۷، ص ۹۵)

امام در همین فراز بر اساس مصلحت، وجود حکومت جور را بهتر از نبود آن می دانند. این بدین معنا نیست که ایشان موافق به حکومت جور هستند بلکه تا تأسیس یک حکومت و یک نظام بهتر آن را بلامانع می دانند. «قدرت» شرط تکلیف است. «لا یکلف الله نفساً الا وسعها»؛ مع ذلک توجه به این امر، به عنوان اصلی با کاربردهای سیاسی از مشروطه به بعد افزایش یافت، بر اساس همین اصل است، که می توانیم بگوییم از نظر حضرت امام نظام سیاسی مشروع در عصر غیبت، نظامی مبتنی بر ولایت مطلقه فقیه است. در صورتیکه تأسیس و اجرای آن مقدور نباشد، نظام ولایت فقیه، اگر آن هم مقدور نبود، نظام مبتنی بر نظارت فقیه و اگر آن هم مقدور نبود نظام سیاسی سلطنتی مشروطه و... منتهی باید به قدر مقدور برای نزدیک کردن به آرمان های اسلامی کوشش کنیم... شاید بتوان گفت این حوزه از اندیشه است که امام را جزء اندیشمندان مصلح قرار می دهد. (لک زایی، ۱۳۸۷، ص ۱۴۱)

- «...مجتهدین هیچگاه با نظام مملکت و با استقلال ممالک اسلامی مخالفت نکردند، فرضاً که این قوانین را بر خلاف دستورات خدایی بدانند و حکومت را جائزانه تشخیص دهند باز مخالفت با آن نکرده و نمیکنند زیرا این نظام پوسیده را بهتر می دانند از نبودنش و لهذا حدود ولایت و حکومت را که تعیین می کنند بیشتر از چند امر نیست از این جهت فتوی و قضاوت و دخالت در مال صغیر و قاصر و در بین آنها هیچ اسمی از حکومت نیست و ابداً از سلطنت اسمی نمی برند، با اینکه جز سلطنت خدایی همه

سلطنت ها بر خلاف مصلحت مردم و جور است و جز قانون خدایی همه قوانین باطل و بیهوده است ولی آنها همین بیهوده را هم تا نظام بهتری نشود تأسیس کرد محترم می شمردند و لغو نمی کنند. ... اگر هم گاهی فقیهی با شخص سلطان مخالفت کرد، مخالفت با خود شخص سلطان بوده نه با اصل و اساس سلطنت، بلکه بسیاری از علماء بزرگ عالی مقام در تشکیلات مملکتی با سلاطین همکاری کردند، مانند خواجه نصیر الدین، علامه حلی، محقق ثانی، شیخ بهایی، محقق داماد و مجلسی و امثال اینها هر قدر هم دولت یا سلاطین با آنها بد سلوکی کردند و به آنها فشار آوردند باز با اصل و اساس تشکیلات و حکومت مخالفتی از آنها بروز نکرد و پشتیبانیهایی که مجتهدین از دولت کردند در تواریخ مذکور است.» (امام خمینی، بی تا، صص ۱۸۷-۱۸۶)

در جای دیگر امام آشکارا از نبود یک بدیل شرعی از حکومت که مبانی و ساختار آن به شکل عملی نظریه پردازی شده باشد، سخن می گویند و معتقدند که بحران ناشی از حاکمیت مطلوب را می توان با نظارت مستمر دینداران به نحو مؤثری حل کرد، و این خود در مقایسه با عملکرد علما در سده های پیشین گامی به پیش بود، زیرا به جای سکوت و تقیه، در جستجوی تلاشی عملی برای تحول ماهیت جامعه در جهت گیری به سوی دین و معنویت بود.

- «ما نمی گوییم و نگفته ایم که شاه باید فقیه باشد یا مقدمه واجب بداند شاه باید نظامی باشد، ولی از فقه که قانون رسمی مملکت است تخلف نکند، اطلاعات تاریخی و نظامی فقط برای شاه کفایت نمی کند و هر نظامی مطلعی را نمی توان به شاهی انتخاب کرد، رضاخان نظامی بود ولی بدرد سلطنت نمی خورد، اول شرط شاه آن است که تخلف از قانون را بر خود روا ندارد و خود را مطیع قانون بداند تا او را به مطاعی دیگران بپذیرند. شاه باید مملکت را از خود و خود را از مملکت بداند و عهده دار حفظ جان و مال و ناموس و شرف توده باشد نه آنکه سلطنت را وسیله شهوترانی ها و غارتگریها کند و جان و مال و ناموس کشور را به باد فنا بدهد. نظارت ملاهای وارسته فقط می تواند قانون کشور را به جریان اندازد و دست چپاولچی ها را کوتاه کند. و گرنه شما همه تجربه کردید غالباً این وکلا و وزراء قلابی جز پر کردن کیسه و پر کردن بانک های خارجه... کاری برای کشور نمی کنند.... تنها چیزی که می تواند انسان را از خیانت و جنایتکاری باز دارد دین است که آن هم در زمامداران ما هیچ نیست و یا اگر هم هست به معنی خودش نیست.» (امام خمینی، بی تا، ص ۲۳۳) «اگر دستورات دینی از میان اوراق به پای عمل بیاید، فاتحه این زندگی کنونی و این کشور امروزی را می خوانیم، لکن یک زندگی و کشوری به جهان نشان

می دهیم که دستور کلی همه آنها باشد، شما که نمی دانید خدای عالم با چه دستور جامع خلل ناپذیری ختم نبوت را اعلان کرده است». (امام خمینی، بی تا، ص ۲۶۲)

امام خمینی در پایان نویسندگان و روزنامه نگاران را دعوت می کند به نظر کردن به مندرجات در این کتاب، و با بیان چند آیه از قران کریم از جمله سوره های (مائده آیه ۵۰، انفال آیه ۵۹، نساء، آیه ۳۷) و توصیه به هم میهنان و خوانندگان کتاب را به پایان می برد :

- « در پایان سخن از نویسندگان کتابها و روزنامه ها تقاضا می شود که مندرجات این کتاب را که کمی از بسیار است نظر کنند و وضعیت اسفناک کشور را در نظر بگیرند و ریشه خرابیها را با در نظر گرفتن وضعیت بیست سال دوره دیکتاتوری و گزارش احوال رضا خان و علل بر قرار شدن او به حکومت ایران و کارهایی که بر خلاف مصالح کشور و برای پیشرفت دیگران در آن مدت شد بدست بیاورند و با یک شجاعت ادبی و از خود گذشتگی دست به دست داده ملت را بیدار کنند و حس دینداران را که در این چند سال خفه کردند باز در توده زنده کنند تا مورد استفاده دیگران نشوند.»

- « هم میهنان عزیز، خوانندگان گرامی، برادران ایمانی، جوانان ایران دوست، ایرانیان عظمت خواه، مسلمانان عزت طلب، دینداران استقلال خواه: اینک این فرمان های آسمانی است، این دستورات خدایی است، این پیام های غیبی است که خدای جهان برای حفظ استقلال کشور اسلامی و بنای و عظمت و سرافرازی به شما ملت قران را فرستاده آنها را بخوانید و تکرار کنید و در پیرامون آن دقت نمایید و آنها را به کار بندید تا استقلال و عظمت شما بر گردد و پیروزی و سرافرازی را دوباره در آغوش

گیرید و گرنه راه نیستی و زندگانی سراسر ذلت و خواری را خواهید پیمود و طمع همه جهانیان خواهید شد. (امام خمینی، بی تا، ص ۳۳۴)

با توجه به این دو فراز آخر، نیک پیداست که امام خمینی رضوان الله تعالی علیه در سر هدفی بالاتر و مقدس تر را می پروراند که اینچنین مردم و خوانندگان را به فکر در مورد وضعیت کشور فرا می خواند و دقت در پیرامون آیات قرانی را برای برگرداندن عظمت و استقلال کشور گوشزد می نمایند. امام از همان ابتدا فکرها و ذهن ها را به عزت و اقتدار از دست رفته رهنمون شدند. لیکن به دلیل حفظ دین و حفظ اسلام و نبود شرایط در آن زمان صلاح را در این می دانستند که حرفی از حکومت علما زده نشود. در نتیجه می توان مقتضیات زمان و مکان و شرایط و مناسبات اجتماعی، را از عوامل تأثیر گذار بر اندیشه امام دانست .

بطور خلاصه می توان گفت که اندیشه امام خمینی در این کتاب مبین تلاشی برای ساماندهی یک جامعه دینی است. مشخصه بارز این جامعه حضور پرشکوه و فعال دین در عرصه مختلف زندگی، تحت تولی و نظارت رهبران مذهبی است. در چنین رهیافتی امام به ساخت و شکل حکومت های موجود حساسیت چندانی نشان نمی دهد، البته این بدان معنی نیست که امام از تفکر و تأمل درباره حاکمیت دینی یکسره غفلت ورزیده است، بلکه در جای جای این اثر ارزشمند، وجود قانون و حکومت را برای انتظام امور بشر ضرورتی انکار ناپذیر تلقی کرده و حکومت مطلوب را حکومت خدا می داند. (ملایی توانی، ۱۳۸۰، ص ۱۸۴) بلکه در این زمان امام بیشترین همت خود را مصروف برجسته نمودن ابعاد حقوقی دین، برنامه های انسان سازانه، و قوانین هدایت گرانه نمود. تا توان بالقوه مذهب را در سر و سامان دادن به جامعه انسانی و مناسبات اجتماعی بدون در نظر گرفتن شکل حکومت نشان دهد. به دیگر سخن امام در این زمان به محتوا و هویت دینی جامعه حساسیت نشان می داد تا شکل و ساختار

حکومت آن. این مهم با هر شیوه از زمامداری اعم از مشروطه، جمهوری یا پادشاهی در صورت نظارت مؤثر عالمان دین به دست می آمد. لذا ساز و کاری که امام برای تحقق این هدف به آن می اندیشید، ماهیتی اصلاحگرانه داشت و در میان تجارب گذشتگان از روشی که در متمم قانون اساسی مشروطه درج شده بود، دفاع می کرد، که بر اساس آن نظارت هیأتی از علما و مجتهدان برای تطبیق قوانین مصوب مجلس با موازین شرع به عنوان یک ضرورت در نظر گرفته می شد. (ملایی توانی، ۱۳۸۰، ص ۱۸۵) ناگفته پیداست که تا این زمان امام مانند بسیاری از متفکرین مشرق زمین به جای پاسخ به این سؤال که چگونه باید حکومت کرد، به این می اندیشید که چه کسی باید حکومت کند. «هر چند که در این کتاب نمی توان چنین استنباط کرد، که ایشان در جو سیاست گریزی آن دوره آشکارا معتقد به نفی سلطنت و تأسیس ساختار جدید حکومتی در آن زمان بوده باشند». (اسماعیلی، ۱۳۸۳، ص ۳۲) اما می توان گفت که امام خمینی ولایت فقیه را در همین کتاب مطرح نمودند اما در گذر زمان آن را پروراندند.

۴-۴) عمل به امر به معروف و نهی از منکر:

این دوره، مصادف است با رحلت آیت الله بروجردی تا تبعید امام خمینی. که دوره سرنوشت سازی در اندیشه و عمل سیاسی امام خمینی است. بی شک مبارزه امام با پهلوی، بر اساس قواعد امر به معروف و نهی از منکر صورت گرفت. نظریه امام خمینی درباره امر به معروف و نهی از منکر، عامل مهمی در

تحرك بخشى به ملت مسلمان و ايجاد جرأت برای قيام و مخالفت و شکستن سکوت بوده است. از آنجا که وجود حکومت طاغوت در جامعه اسلامی از بزرگترین منکر و همکاری با آن از انکر منکرات است، بنابراین اگر سکوت علمای دین موجب تقویت حکومت طاغوت شود، چنین سکوتی حرام و اعتراض و اظهار نفرت از ظالم بر آنها واجب است، هرچند که چنین اعتراض و اقدامی در رفع ظلم مؤثر نباشد. طبق این نگرش است که

دیگر نباید منتظر شد تا شرایط لازم برای به دست گرفتن حکومت از طرف فقیهان مهیا شود، بلکه باید چنین شرایطی را ایجاد کرد. (اشرفی، ۱۳۸۷، صص ۱۲۱-۱۲۰) به همین منظور ایشان از سال ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۳ که توسط رژیم به ترکیه تبعید شدند، بر اساس مراحل اولیه امر به معروف و نهی از منکر مبارزه خود را آغاز نمودند، ایشان از میان مراتب سه گانه امر به معروف و نهی از منکر، بر مرتبه امر و نهی قلبی و لسانی تمرکز داشتند. در مرتبه لسانی، دقیقاً بر اساس نظریات فقهی خود از مرحله پایین تر به مرحله بالاتر (الادنی فالادنی و الاسهل فالاسهل) انتقال می یافت. امام خمینی مصادیقی را مطرح کرد که با زندگی جمعی مسلمین و سعادت عمومی آنها پیوند داشت؛ منکراتی مانند بدعت در دین، سلطه اجانب، شیوع ظلم و از نظر امام این منکرات دارای اهمیت زیادی است؛ زیرا بیشتر آنها مربوط به اصول اسلام و حیثیت اسلام و مسلمین است. (ورعی - ناصری، ۱۳۸۸ صص ۱۶۰ و ۱۶۳) در ادامه مطلب مراحل اولیه مبارزات امام با رژیم پهلوی را بر اساس امر به معروف و نهی از منکر بررسی می نمایم.

۴- ۱) اصل مصلحت اسلام و مسلمین و حفظ اسلام در قالب موعظه و نصیحت:

بعد از رحلت آیت الله بروجردی، وقتی که مرجعیت هنوز در هیچ شخص خاصی تبلور نیافته بود، رژیم از فرصت استفاده نمود و در ۱۶ مهر ۱۳۴۱ قانون انجمن های ایالتی و ولایتی را تصویب کرد، در این قانون قسم به قرآن حذف و شرط مسلمان بودن نادیده گرفته شده بود. در متن مصوبه قید اسلام از شرایط انتخاب شوندگان و انتخاب کنندگان حذف و به جای سوگند به قرآن «به کتاب آسمانی» قید شده بود و به زنان نیز حق رأی داده بودند. علیرغم تفکر غلط رژیم روحانیون و در رأس آنها امام خمینی با این لایحه به مقام مبارزه برآمدند، سخنان امام با استحکام تمام در آن روز نشان داد دخالت روحانیون در سیاست نه تنها پایان ننگرفته بلکه با قدرت وسیعتری ادامه دارد. (مدنی، ۱۳۶۹، صص ۶۲۱-۶۲۲). بدیهی است که امام به عنوان عالم، مرجع و مفسر شیعه نمی توانست نسبت به این تعرض آشکار بی تفاوت

بماند. لذا از همان ابتدای غائله در تکاپوی خستگی ناپذیر به مشورت با علما جهت یافتن راهی برای پایان دادن ماجرا برآمد. در روند این مبارزه امام سرسختی های فراوانی اعم از سخنرانی، تا ارسال تلگراف به شاه و نخست وزیر به خرج داد. امام این تصویب نامه را جبران ناپذیر و اشتباهی روشن و آشکار خواند که هم احساسات دینی ملت را به مسخره گرفته و هم راه را برای تسلط دشمنان اسلام هموار می سازد. امام به دولت هشدار داد که علمای اسلام تا پایان دست از مبارزه نخواهند کشید. (ملایی، ۱۳۸۰، ص ۱۹۰)

امام خمینی در ۱۷ مهر ۱۳۴۱ مصادف با ۹ جمادی الاول ۱۳۸۲ طی تلگرافی به شاه مراتب مخالفت خود را اعلام نمودند. امام خمینی در این متن ضمن ادای احترام به شاه، با لحنی آرام و با نصیحت و موعظه، بر این اصل که صلاح مملکت بر حفظ احکام دین مبین اسلام و آرامش قلوب است، تأکید و او را دعوت به لغو این قانون کرد. متن تلگراف به شرح زیر است:

«حضور مبارک اعلیحضرت همایونی

پس از اهدای تحیت و دعا، به طوری که در روزنامه ها منتشر است، دولت در انجمن های ایالتی و ولایتی، اسلام را در رای دهندگان و منتخبین شرط نکرده و به زن ها حق رای داده است و این امر موجب نگرانی علمای اعلام و سایر طبقات مسلمین است. بر خاطر همایونی مکشوف است که صلاح مملکت در حفظ احکام دین مبین اسلام و آرامش قلوب است. مستدعی است امر فرمایید مطالبی را که مخالف دیانت مقدسه و مذهب رسمی مملکت است از برنامه های دولتی و حزبی حذف نمایند تا موجب دعاگوی ملت مسلمان شود. (صحیفه امام، ۱۳۷۹، ص ۷۸)

حضرت امام در تبیین به کار بردن لحن آرام و ادای نام «شاه» به «اعلیحضرت» از «آیه ۴۴ سوره مبارکه طه» «و قولاً له قولاً لئلا لعن الله يتذكر او يخشى» سخن به میان می آورند و چنین می فرمایند:

«در مورد آن چه در جواب تلگراف شاه آمده باید توجه کنید که وظیفه دینی ما اقتضا می کند که در قدم اول با زبان ملایم، با زبان پند و اندرز با افراد مواجه شویم، خواه شاه باشد یا شبان. وظیفه علما در قدم اول ارشاد است و در این وظیفه نباید میان انسان ها، از نظر مقام، موقعیت و منصب فرق بگذارند. وظیفه علما همان وظیفه انبیاست. انبیای الهی آمده اند تا دست انسان ها را بگیرند و آن ها را از لجنزار مادی و دنیوی نجات دهند. این که می بینید خداوند متعال به حضرت موسی می فرمایند: و قولاً له قولاً

لَيْنَا لَعْلَهُ يَتَذَكَّرُ او یخشی (طه : ۴۴) برای این است که هدف نجات انسان ها می باشد و در این هدف مقدس میان فرعون با دیگران تفاوتی نیست.» (پایگاه اطلاع رسانی جماران)

در نتیجه ما می بینیم که امام خمینی به جهت حفظ اسلام و مصلحت اسلام و مسلمین در ابتدا لحن آرام و ارشادی را بکار گرفتند.

در ۲۸ مهر همان سال نیز طی تلگرافی به اسد الله علم نخست وزیر وقت، در زمینه انجمن ایالتی و ولایتی او را نیز موعظه و نصیحت می کند و عملش را مخالف با شرع مقدس اسلام و تخلف از قوانین اسلام و قانون اساسی معرفی می نماید، و او را در برابر خدا، ملت مسلمان و قانون اساسی مسئول می داند. اما در اینجا نیز امام لحن آرام و نصیحت گونه ای را به کار بردند :

«جناب آقای اسد الله علم، نخست وزیر ایران:

در تعطیل طولانی مجلسین دیده می شود که دولت اقداماتی را در نظر دارد که مخالف شرع اقدس، و مباین صریح قانون اساسی است. مطمئن باشید تخلف از قوانین اسلام و قانون اساسی و قوانین موضوعه مجلس شورا برای شخص جنابعالی و دولت ایجاد مسئولیت شدید در پیشگاه مقدس خداوند قادر قاهر و نزد ملت مسلمان و قانون خواهد کرد». (صحیفه امام، ۱۳۷۹، ص ۸۰)

امام خطر اجرای این قانون را که متوجه اسلام و استقلال مملکت است را به علم گوشزد نمودند و از او خواستند که در صدد اصلاح آن بر آید. و نیز متذکر شدند که علما امور مخالف با شرع اسلام را بر نمی تابند و ساکت نمی نشینند.

- «... اکنون که اعلیحضرت درخواست علمای اعلام را به دولت ارجاع فرموده اند و مسئولیت به دولت شما متوجه است، انتظار می رود به تبعیت از قوانین محکم اسلام و قوانین مملکتی، اصلاح این امر را به اسرع وقت نمایید، و مراقبت کنید که نظایر آن تکرار نشود. و اگر ابهامی در نظر جنابعالی است مشرف به آستانه قم شوید تا هر گونه ابهامی حضوراً رفع شود، و مطالبی که به صلاح مملکت است و نوشتنی نیست تذکر داده شود. در خاتمه یادآور می شود که علمای اعلام ایران و اعتبار مقدسه و سایر مسلمین، در امور مخالفه با شرع مطاع، ساکت نخواهند ماند و به حول و قوه خداوند تعالی امور مخالفه با اسلام رسمیت نخواهد پیدا کرد». (صحیفه امام، ۱۳۷۹، ص ۸۰)

۴-۶-۲) تهدید و هشدار و مخالفت با بدعت علم:

با گذشتن حدود یک ماه از تلگراف اول امام به شاه در ۱۵ مهر ۱۳۴۱، امام درخواست بعدی خود را با تهدید و هشدار مطرح کرد، و در حالیکه عمل علم را بدعت گذاری قلمداد نمودند، از شاه خواستند که علم را ملزم به تبعیت از قانون اسلام و قرآن نماید.

«اگر بدعتی واقع شود و سکوت علمای دین، موجب هتک اسلام و ضعف عقاید مسلمین گردد یا با سکوت آنها خوف تبدیل معروف به منکر یا بالعکس برود و یا سکوت آنها موجب جرأت ارتکاب بر سایر بدعت‌ها و محرمات شود، اظهار علم واجب است همچنین اگر سکوت، موجب هتک و انتساب علما و رؤسای مذاهب به امور ناصحیح، مانند «اعوان ظلمه» گردد، نهی از منکر، واجب است». (موسوی همدانی، ۱۳۸۱، ص ۱۲۸) در نتیجه امام چون کار علم را بدعت گذاری می دانست، سکوت را جایز ندانسته و این بار با شدت بیشتری با او برخورد کرد. متن تلگراف به شرح زیر است:

«حضور مبارک اعلیحضرت همایونی

تلگراف مبنی بر آنکه اعلیحضرت بیش از هر کس در حفظ شعائر مذهبی کوشا هستند، و تلگراف این جانب را برای دولت ارسال داشتند، و توفیق این جانب را در ترویج مقررات اسلامی و هدایت عوام خواستار شدند، موجب تشکر گردید. البته ملت مسلمان ایران از اعلیحضرت همین انتظار را دارند. فرموده اعلیحضرت موافق است با آنچه از پیغمبر اسلام- صلی الله علیه و آله- به ما رسیده: إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ؛ فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ. فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ. البته شغل روحانی، ارشاد و هدایت ملت است. مع الأسف با آنکه به آقای اسد الله علم در این بدعتی که می‌خواهد در اسلام بگذارد تنبه دادم و مفاسدش را گوشزد کردم، ایشان نه به امر خداوند قاهر گردن نهادند و نه به قانون اساسی و قانون مجلس اعتنا نمودند، و نه امر ملوکانه را اطاعت کردند، و نه به نصیحت علمای اسلام توجه نمودند؛ و نه به خواست ملت مسلمان- که طومارها و تلگرافات و مکاتیب بسیار آنها از اقطار کشور نزد این جانب و علمای اعلام قم و تهران موجود است- وقعی گذاشتند، و نه به اجتماعات انبوه قم و تهران و سایر شهرستانها و رشاد مفید خطبای اسلام احترامی قائل شدند.

... انتظار ملت مسلمان آن است که با امر اکید، آقای علم را ملزم فرمایید از قانون اسلام و قانون اساسی تبعیت کند، و از جسارتی که به ساحت مقدس قرآن کریم نموده، استغفار نماید و آلا ناگزیرم در نامه

سرگشاده به اعلیحضرت مطالب دیگری را تذکر دهم. از خداوند تعالی استقلال ممالک اسلامی و حفظ آنها را از آشوب و انقلاب مسألت می‌نمایم. (صحیفه امام، ۱۳۷۹، ص ۸۸)

ایشان در ۱۴ آبان سال ۱۳۴۱ در جمع طلاب و بازاریان لزوم لغو لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی را بیان نمودند، در این سخنرانی امام ضمن دفاع مجدد از اسلام و قرآن و هشدار به علم، مردم را دعوت به آرامش نمودند و فرمودند در زمانی مقرر وظیفه عموم مردم راتعیین خواهند کرد اما نه با این جمعیت ... امام به وضوح می‌دانست که اذهان مردم آماده پذیرفتن یک انقلاب عظیم نیست. لذا به علم هشدار می‌دادند که باعث تشویش جامعه نشوید....

- «...دولت تصور نکند که با فوت آیت الله بروجردی - رحمه الله علیه - دیگر اسلام بی‌دفاع شده است و می‌توان به آن لطمه زد. هزاران آیت الله بروجردی به دین اسلام متکی بوده‌اند. دین به آیت الله‌ها تکیه ندارد. مراجع اسلام، علمای دین و پیشوایان مذهب در هر زمانی با تکیه بر اسلام با قلدرها مقابله کرده‌اند. امروز هم هر دست خیانتکاری که برای لطمه زدن به اسلام دراز شود با قدرت اسلام قطع می‌شود. مراجع اسلام ایران و نجف در مقابل تجاوز به احکام اسلام و خیانت به مسلمین ساکت نمی‌نشینند و در این امر تنها نیستند، کلیه مردم ایران، عشایر ایران، بلکه ملتهای سایر کشورها پشتیبان مراجع دین هستند و اهانت به قرآن را تحمل نمی‌کنند. شما فعلاً آرامش را حفظ کنید و بر سر کارهای خود بروید. خداوند نیاورد آن روزی را که ما درسها را تعطیل کنیم و دستور تعطیل عمومی بدهیم. اگر روزی لازم شد که وظیفه ملت معین شود به شما اعلام می‌کنیم و وظیفه عموم مردم را تعیین خواهیم کرد؛ اما نه در اینجا، نه با این جمعیت، باید بیابانهای قم را در نظر گرفت. آن اجتماع عظیم را در این جاها نمی‌توان تشکیل داد. ولی ما امیدواریم که دولت به اشتباه خود پی‌برد و بزودی جواب مساعد به ما بدهد و بی‌جهت موجب تشنج و التهاب در مملکت نشود. و من از همه شما آقایان محترم که امروز دست از کسب و کار خود کشیدید و به اینجا آمدید، قدردانی و تشکر می‌کنم و می‌خواهم که بر سر کار خود برگردید و منتظر دستور مراجع خود باشید. و السلام علیکم و رحمه الله ...». (صحیفه امام، ۱۳۷۹، ص ۸۸)

ایشان در ۱۵ آبان ۱۳۴۱ به نخست وزیر علم در رابطه با لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی تلگراف شدید اللحنی را نوشت که اگر لایحه را لغو نکنند، علمای اسلام درباره او اظهار عقیده خواهند کرد. این

تلگراف، تهدیدی آشکار برای او بود؛ زیرا ممکن بود اظهار عقیده علما به صورت تکفیر، ارتداد، بهایی بودن علم و امثال آن باشد. امام در این متن نیز از نصیحت علما به علم یاد می کند:

- «معلوم می شود شما بنا ندارید به نصیحت علمای اسلام که ناصح ملت و مشفق امتند، توجه کنید؛ و گمان کردید ممکن است در مقابل قرآن کریم و قانون اساسی و احساسات عمومی قیام کرد. علمای اعلام قم و نجف اشرف و سایر بلاد تذکر دادند که تصویبنامه غیر قانونی شما بر خلاف شریعت اسلام، و بر خلاف قانون اساسی و قوانین مجلس است.

- اگر گمان کردید می شود با زور چند روزه قرآن کریم را در عرض «اوستا» ی زرتشت، «انجیل» و بعض کتب ضاله قرار داد، و به خیال از رسمیت انداختن قرآن کریم، تنها کتاب بزرگ آسمانی چند صد میلیون مسلم جهان، افتاده اید و کهنه پرستی را می خواهید تجدید کنید، بسیار در اشتباه هستید. اگر گمان کردید با تصویبنامه غلط و مخالف قانون اساسی می شود پایه های قانون اساسی را که ضامن ملیت و استقلال مملکت است، سست کرد و راه را برای دشمنان خائن به اسلام و ایران باز کرد، بسیار در خطا هستید.

- این جانب مجدداً به شما نصیحت می کنم که به اطاعت خداوند متعال و قانون اساسی گردن نهید، و از عواقب وخیمه تخلف از قرآن و احکام علمای ملت و زعمای مسلمین و تخلف از قانون بترسید؛ و بدون موجب، مملکت را به خطر نیندازید؛ و آلا علمای اسلام درباره شما از اظهار عقیده خودداری نخواهند کرد. و السلام علی من اتبع الهدی.» (صحیفه امام، ۱۳۷۹، ص ۹۰)

و همچنین امام در ۲۰ آبان ۱۳۴۱ در اعتراض به بی اعتنائی دولت در مورد لغو لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی در جمع اصناف و طلاب قم می فرمایند:

- «علمای اسلام ساکت نمی مانند «خوب است کسانی که این بیانات را می نویسند، به مقامات دولتی اطلاع دهند که بیش از این با احساسات مردم بازی نکنند. علمای اسلام دست بردار نیستند؛ اگر آنها خیال می کنند با امروز و فردا کردن، می توانند موضوع را مسکوت بگذارند؛ اشتباه است، ابداً این طور نیست؛ کار، خیلی مهم است. صحبت خطر برای اسلام است. علمای اسلام نمی توانند ساکت بمانند. ... ما انتظار داریم، دولت عاقبت کار را ملاحظه کند و بیش از این، جواب به طول نیانجامد.» (صحیفه امام، ۱۳۷۹، ص ۹۱)

امام خمینی تا قبل از لغو تصویب نامه توسط دولت، از موعظه و نصیحت آغاز و به تدریج هشدار و به تهدید علیه بدعت علم ختم شد. در این دوره مخالفت امام بیشتر با دولت بود و اصل رژیم را زیر سؤال نمی برند، و طی نامه، تلگراف و سخنرانی از شاه می خواستند از اقدامات ضد مذهبی دولت جلوگیری کند. (اشرفی، ۱۳۸۷، ص ۶۲) امام خمینی طی فرایند مخالفت با تصویب نامه، با شیوه ای ماهرانه مردم را با افکار سیاسی و انقلابی اسلام آشنا ساخت و اندیشه های «تفکیک دین از سیاست» و تقبیح «دخالت در امور سیاسی» را از ذهن ها زدود. حضرت امام خمینی زمینه را چنان مهیا کرد تا بتواند اعلام نماید «اینجانب بر حسب وظیفه شرعیه به مسلمین ایران و ملت جهان اعلام خطر می کنم». (ملایی، ۱۳۸۰، ص ۱۹۰)

سر انجام در ۱۰ آذر ۱۳۴۱ روزنامه ها نوشتند که هیأت دولت تصویب کرد که تصویب نامه مورخه ۴۱/۷/۱۴ قابل اجرا نخواهد بود. (جوانمرد، ۱۳۸۵، ص ۵۳)

اگر امام تا قبل از لغو تصویب نامه از گفتمان، اسلام در خطر است، سکوت جایز نیست، علما و مردم سکوت نمی کنند و یا اینکه ما تا به حال با اینها با مماشات رفتار کردیم و نصیحت نمودیم و نگذاشتیم مردم عصبانی بشوند و... استفاده می کردند، هدفشان اصلاح امور و اجرای احکام اسلامی و قوانین اسلام بود و به همین جهت بلافاصله بعد از لغو تصویب نامه امام خطاب به روحانیون در تاریخ ۱۱/۹/۴۱ فرمودند:

- «... حق اینکه به دولت ناسزا گفته شود، نیست؛ شما بزرگتر از این هستید که حرفی که مناسب شما نیست، بزنید. از امروز مشغول کار خودمان هستیم. ... از این به بعد مشغول تحصیل باشیم که از همه عبادات بزرگتر است، «إِنْ كَانَ الْقَلْبُ مُخْلِصًا» باز اگر دیدیم شیطانی از خارج متوجه مملکت ما شد، ما همین هستیم و دولت همان و ملت همان. .. علما مصلح هستند، مفسد نیستند. نصیحت از واجبات است؛ ترکش شاید از کبایر باشد. از شاه گرفته تا این آقایان، تا آخر مملکت، همه را باید علما نصیحت کنند.» (صحیفه امام، ۱۳۷۹، ۱۱۳)

امام در همین تاریخ در پیامی به ملت ایران، ضمن تبریک و تشکر و همراهی ملت، از تلاش آنها برای لغو این تصویب نامه، با عنوان نهضت اسلامی و قیام دینی عمومی یاد نمودند. و آن را عبرتی برای اجانب دانستند.

از بیانات و نامه های امام چند نکته را می توان استنباط نمود:

۱- امام خمینی انجام اموری که موجب به خطر افتادن حیثیت اسلام و مسلمین می شد از جمله بدعت در دین، سلطه اجانب، شیوع ظلم را از مصادیق منکر می دانستند و مبارزه با آن در دفاع از اسلام و مسلمین را جایز می شمردند.

۲- امام با الگو قرار دادن آیه ۴۴ سوره مبارکه طه ابتدا سعی نمودند با لحنی آرام و نصیحت گونه با دولت و شاه صحبت کند، در نتیجه امام پائین ترین مرحله لسانی امر به معروف و نهی از منکر یعنی مو عظه و نصیحت را به مرحله اجرا گذاشتند.

۳- در آن زمان مخالفت امام با اقدامات دولت بود نه با شاه و سلطنت و اصل رژیم (بر اساس اصل مصلحت اسلام و مسلمین)

۴- تلاش برای حفظ قوانین اسلام و قانون اساسی و اجرای احکام اسلام (اصل حفظ اسلام)

۵- در تمام این مراحل اصل عمل به تکلیف کاملاً مشهود است.

۴-۴-۳) قدم سوم: تشدید لحن هشدارها مبارزه با شیوع ظلم :

پس از اتمام غائله لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی بر اثر مبارزات پیگیر امام، رژیم شاه برای جامه عمل پوشاندن به نیت خود از جمله بیرون بردن نیروهای مذهبی و خواسته های معنوی مردم، در صدد برآمد سیاست های دیکته شده آمریکا مبنی بر انجام یک سری اصلاحات اجتماعی سیاسی را در ایران به اجرا در آورد. بر همین اساس در ۱۹ دی ۱۳۴۱ اصلاحات مورد نظر خود را تحت عنوان انقلاب سفید اعلام کرد و طی آن اصول شش گانه الغای نظام ارباب رعیتی، اصلاحات ارضی، ملی کردن جنگل ها، فروش سهام کارخانه دولتی، سهم کردن کارگران در منافع کارگاههای تولیدی، اصلاح قانون انتخابات و ایجاد سپاه دانش را به رفراندم گذاشت .

امام خمینی که رهبری مردم را به عهده داشتند نمی توانستند در برابر این توطئه سکوت کنند، در نتیجه با مشورت با روحانیون برجسته قم، مرحوم آیت الله کمالوند را برای مذاکره به دربار فرستادند تا نظر های علما و موضع منفی و مخالفت شدید آنها را با انقلاب سفید، به شاه گوشزد نمایند.

اما شاه ضمن انتقاد شدید به علما اعلام کرد که:

«اگر آسمان به زمین بیاید و زمین به آسمان برود من باید این برنامه را اجرا کنم زیرا اگر نکنم از بین می روم.» (جوانمرد، ۱۳۸۵، صص ۵۵-۵۴)

به دنبال این توجیه، امام خمینی در اعلامیه ای، رفراندوم را متفاوت از غائله لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی و خطر آن را بزرگ تر می دانست. چون این بار این دولت نبود که در مقابل علما و امام قرار داشت بلکه خود شاه مستقیماً وارد میدان شد. ولی با این وجود امام معتقد بودند که مخالفت با آن جزء ضروریات است. در نتیجه می بینیم که امام برای عمل به تکلیف از خطرات می گذرد و برای حفظ اسلام و مسلمین و اجرای احکام اسلام و قوانین اسلام، خطر حضور شاه در این غائله را نادیده می گیرند.

- «... باید توجه داشت که این حادثه را نمی توان با غائله «تصویب نامه» مقایسه کرد و به همان ملاک، نسبت به این ماجرا برخورد نمود. طرف ما، شخص شاه است آن غائله به حسب ظاهر به دولت مربوط می شد، طرف حساب ما دولت بود؛ ... لکن در اینجا، آن که روبروی ما قرار دارد و طرف خطاب و حساب ما می باشد، شخص شاه است که در مرز مرگ و زندگی قرار گرفته و چنانکه خود اظهار داشته، عقب نشینی او در این مورد به قیمت سقوط و نابودی او تمام خواهد شد. ... بنا بر این نباید مثل غائله گذشته، عقب نشینی دستگاه را انتظار داشت؛ و در عین حال، مخالفت و مبارزه با آن از وظایف حتمیه و ضروریه ما می باشد، زیرا خطری که اکنون عموم مردم را تهدید می کند بزرگتر از آن است که بتوان از آن چشم پوشید و در قبال آن بی تفاوت ماند.» دستگاه حاکمه برای اغوا و اغفال ملت، دام وسیعی گسترده و به یک سلسله اعمال ظاهر فریب و گمراه کننده دست زده است. ... ما اگر بتوانیم در مقابل این دسیسه و توطئه های شاه، فقط مردم را بیدار و آگاه سازیم و نگذاریم که گول بخورند و تحت تأثیر برنامه فریبنده او قرار بگیرند، حتماً او را با شکست مواجه خواهیم ساخت و درمانده خواهیم کرد. ما که نمی خواهیم به جنگ توپ و تانک برویم که می گوئید از ما ساخته نیست، چه کار می توانیم بکنیم و مشت با درفش مناسبت ندارد؛ بزرگترین کاری که از ما ساخته است بیدار کردن و متوجه ساختن مردم است. آن وقت خواهید دید که دارای چه نیروی عظیمی خواهیم بود که زوال ناپذیر است و توپ و تانک هم حریف آن نمی شود. در عین حال، چنانکه گفتم راه دشوار و خطرناکی در پیش داریم و آنها که وظیفه خود را مقابله می دانند، باید جوانب امور را بسنجند؛ عواقب امور را ملاحظه کنند و ببینند که در برابر شدايد و مصایبی که ممکن است در این راه به آنان وارد آید تا چه درجه تاب مقاومت و استقامت دارند (صحیفه امام، ۱۳۷۹، صص ۱۳۴-۱۳۳)

در این بیانیه نیز می بینیم که امام خمینی با تشبیه مناسب نداشتن مشیت با درفش، تنها راه مبارزه با این غائله را بیدار کردن افکار مردم در مقابل استعمارمی دانند، و معتقد بودند که وقتی افکار عمومی آماده شود نیروی عظیمی به وجود خواهد آمد که توپ و تانک هم حریف آن نمی شود. در نتیجه آماده نبودن افکار مردم خود یکی از مبناهای تعامل امام با رژیم طاغوت است.

امام در بیانیه ای خطاب به متدینین در ۲ بهمن ۱۳۴۱ به افشاگری ماهیت غیر قانونی فرمانده شاه پرداخت.

- «اساساً پیش آوردن فرمانده برای آن است که تخلفات قانونی قابل تعقیب که ناچار مقامات مسئول گرفتار آن می شوند، لوث شود. و کسانی که در مقابل قانون و ملت مسئول هستند اعلیحضرت را اغفال کرده اند که به نفع آنان این عمل را انجام دهند. اینان اگر برای ملت می خواهند کاری انجام دهند چرا به برنامه اسلام و کارشناسان اسلامی رجوع نکرده و نمی کنند تا با اجرای آن برای همه طبقات زندگی مرفه تأمین شود و در دنیا و در آخرت سعادت مند باشند؟! اگر ملت ایران تسلیم احکام اسلام شوند و از دولتها بخواهند برنامه مالی اسلام را با نظر علمای اسلام اجرا کنند، تمام ملت در رفاه و آسایش زندگی خواهند کرد. مقامات روحانی برای قرآن و مذهب احساس خطر می کنند. به نظر می رسد این فرمانده اجباری مقدمه برای از بین بردن مواد مربوط به مذهب است. علمای اسلام از عمل سابق دولت راجع به انتخابات انجمنهای ایالتی و ولایتی، برای اسلام و قرآن و مملکت احساس خطر کرده اند؛ و به نظر می رسد که همان معانی را دشمنان اسلام می خواهند به دست جمعی مردم ساده دل اغفال شده اجرا کنند. علمای اسلام وظیفه دارند هر وقت برای اسلام و قرآن احساس خطر کردند، به مردم مُسلِم گوشزد کنند تا در پیشگاه خداوند متعال مسئول نباشند.» (صحیفه امام، ۱۳۷۹، صص ۱۳۷-۱۳۵)

امام با افشاگری خود، افکار مردم را با این مسأله و عواقب آن آشنا نمود، بدنبال این بیانیه ها موج تظاهرات و راهپیمایی علیه فرمانده قلابی شاه به راه افتاد و شاه حرکت علمای اسلام را «ارتجاع» سیاه خواند، و علیرغم تمام مخالفت ها فرمانده انجام شد و آمریکا و انگلیس و شوروی از آن استقبال کردند و ستودند. امام خمینی نیز با هوشیاری کامل از هر فرصتی برای هدایت مردم استفاده می کردند امام به جز صدور بیانیه به عنوان اعتراض به رژیم شاه که قصد براندازی احکام اسلام را داشت، عید نوروز را عزا اعلام کردند، (جوانمرد، ۱۳۸۵، صص ۵۶-۵۸) بعد از برگزاری فرمانده ششم بهمن، امام صراحتاً از رژیم، به عنوان «دستگاه جابره» و «دستگاه جبار» نام برد. (صحیفه امام، ۱۳۷۹، ص ۱۵۳) و از اصول

شش گانه شاه که آن را انقلاب سفید نامیده بودند، به «انقلاب سیاه» تعبیر کرد» (صحیفه امام، ۱۳۷۹، ص ۱۶۷)

در نتیجه لحن کلمات امام تندتر گردید. و این لحن در پی اتفاقاتی همچون فاجعه عظیم مدرسه فیضیه و کشتار طلاب در ۴۲/۱/۲، به سربازی بردن آنها در ۴۲/۲/۱ و اهانت شدید به علما شدت یافت.

۴-۴-۴) تحریم تقیه و سکوت :

بعد از حادثه فیضیه امام تقیه را تحریم کرد. و در سایه امر به معروف و نهی از منکر سکوت علمای دین را جایز ندانسته و همکاری با دستگاه جبار و موجب حاکمیت کفار بر کشور دانستند. و در پیامی خطاب به علمای تهران نوشت:

- «حضرات آقایان توجه دارند اصول اسلام در معرض خطر است. قرآن و مذهب در مخاطره است. با این احتمال، تقیه حرام است و اظهار حقایق واجب ولو بلغ ما بلغ» (صحیفه امام، ۱۳۷۹، ص ۱۷۸)

امام خمینی در چهلم شهدای فیضیه این اقدام را هراس انگیز تر از حمله مغول ارزیابی کرد که در راستای یک هدف بزرگتر که همانا نابودی اسلام است، صورت می پذیرد و در همین سخنرانی سکوت و مدارا را تحت هر عنوانی از جمله «علی مسلک الشیخ» یکسره مردود شمرد. و آن را همراهی با دستگاه جبار دانست. از این زمان به بعد است که امام مستقیم در برابر شاه قرار گرفت و شاه را ریشه همه مشکلات دانست.

- «وای بر این مملکت! وای بر این هیأت حاکمه! وای بر این دنیا! وای بر ما! وای بر این علمای ساکت! وای بر این نجف ساکت، این قم ساکت، این تهران ساکت، این مشهد ساکت! این سکوت مرگبار، اسباب این می شود که زیر چکمه اسرائیل، به دست همین بهاییها، این مملکت ما، این نوامیس ما، پایمال بشود. وای بر ما! وای بر این اسلام! وای بر این مسلمین! ای علما، ساکت ننشینید؛ نگویید عَلَی مَسْلَکِ الشَّیْخ «۱»- رضوان الله علیه- و الله، شیخ اگر حالا بود، تکلیفش این بود سکوت؛ امروز سکوت همراهی با دستگاه جبار است؛ نکنید سکوت. دو هزار بهایی را با پانصد دلار ارز به هر یک، و هزار و بیست تومان تخفیف هواپیما؟! فرستادند به لندن بر ضد اسلام. این وضع نفت ما، این وضع ارز مملکت ما، این وضع هواپیمایی ما، این وضع وزیر ما، این وضع همه ما؛ سکوت کنیم باز؟ هیچ حرف ننزیم؟ حرف هم ننزیم؟ ناله هم نکنیم؟ خانه هایمان را خراب می کنند آخر نگوییم؟» (صحیفه امام، ۱۳۷۹، صص ۲۱۴-۲۱۳)

۴-۵) اصل نفی سبیل:

قاعده نفی سبیل، از آیه ۱۴۱ سوره نساء- لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا - اخذ شده است و هر گونه رابطه ای را که در آن کافران بر مسلمانان مسلط شوند، نفی می کند، و به مسلمانان اجازه نمی دهند تحت سلطه کافران قرار گیرد. بنابر این با توجه به این اصل هر گونه تصویب نامه یا قرار دادی که به سلطه کافران بر مسلمانان منجر گردد، باطل است و مشروعیت ندارد. (اشرفی، ۱۳۸۷، ص ۱۱۴) نفی سبیل با استقلال خواهی همسو است، به این جهت امام خمینی، استقلال خواهی را طبق اصل قرانی خود داری از ظلم کردن و مظلوم واقع شدن تفسیر می کنند.

« ملت اسلام پیرو مکتبی است که برنامه های آن مکتب خلاصه می شود در دو کلمه لا تَظْلَمُونَ وَ لا تُظْلَمُونَ ... ما به حسب دستور اسلام نه ظالم هستیم و نه مظلوم. نه می توانیم زیر بار ظلم برویم و نه ظلم بپذیریم. » (اشرفی، ۱۳۸۷، ص ۱۱۷)

۴-۵-۱) مبارزه با پیوند شاه و اسرائیل بر پایه اصل نفی سبیل:

در نتیجه اعتراض امام به پیوند شاه و اسرائیل، رژیم در محرم سال ۱۳۴۲ دستوری برای وعاظ صادر نمود مبنی بر اینکه علیه شاه و اسرائیل سخن نگویند و اینکه نگویند اسلام در خطر است. با این دستور رژیم مستقیماً انگشت خود را بر اصلی ترین موارد می گذارد، همان چیزی که امام همیشه از آن یاد می کند. تا مردم را آگاه کند، در نتیجه امام در واکنش به این دستور در عاشورای همان سال، (۱۳ خرداد ۱۳۴۲) در مدرسه فیضیه سخنرانی ایراد نمودند و حکومت پهلوی را با بنی امیه و بنی العباس مقایسه نمود و نسبت به همسویی شاه با اسرائیل هشدار داد و تهدید نمود در صورت ادامه مخالفت های شاه با اسلام و ملت او را از مملکت بیرون خواهند کرد. یکی دیگر از منکراتی که امام خمینی مبارزه با آن را مهم می دانستند سلطه اجانب و دوستی و همکاری شاه با اسرائیل بود که امام خمینی مخالفت با آن را قبل از پانزده خرداد آغاز نمودند.

- «گاهی که وقایع روز عاشورا را از نظر می گذرانم، این سؤال برایم پیش می آید که اگر بنی امیه و دستگاه یزید بن معاویه تنها با حسین، سر جنگ داشتند، آن رفتار وحشیانه و خلاف انسانی چه بود که در روز عاشورا با زنهای بی پناه و اطفال بیگناه مرتکب شدند؟ بچه خردسال چه تقصیر داشت؟ زنهای چه تقصیر

داشتند؟ نظرم این است آنها با اساس سر و کار داشتند، بنی هاشم را نمی‌خواستند، بنی امیه با بنی هاشم مخالفت داشتند، نمی‌خواستند شجره طوبه باشد. همین فکر در ایران [وجود] داشت. اینها با بچه‌های شانزده- هفده ساله ما چه کار داشتند؟ سید شانزده- هفده ساله به شاه چه کرده بود؟ به دولت چه کرده بود؟ به دستگاههای سفاک چه کرده بود؟ لکن این فکر پیش می‌آید که اینها با اساس مخالفند، با بچه مخالف نیستند. اینها نمی‌خواهند که اساس موجود باشد؛ اینها نمی‌خواهند صغیر و کبیر ما موجود باشد.

- اسرائیل نمی‌خواهد در این مملکت دانشمند باشد؛ اسرائیل نمی‌خواهد در این مملکت قرآن باشد؛ اسرائیل نمی‌خواهد در این مملکت علمای دین باشند؛ اسرائیل نمی‌خواهد در این مملکت احکام اسلام باشد. ... آقا! من به شما نصیحت می‌کنم؛ ای آقای شاه! ای جناب شاه! من به تو نصیحت می‌کنم؛ دست بردار از این کارها. آقا! اغفال دارند می‌کنند تو را. من میل ندارم که یک روز اگر بخواهند تو بروی، همه شکر کنند. این قدر با ملت بازی نکن! این قدر با روحانیت مخالفت نکن. آیا روحانیت اسلام، آیا روحانیون اسلام، اینها حیوانات نجس هستند؟ آقا ما حیوان نجس هستیم؟ خدا کند که مرادت این نباشد؛ خدا کند که مرادت از اینکه «مرتجعین سیاه مثل حیوان نجس هستند و ملت باید از آنها احتراز کند»، مرادت علما نباشند و الا تکلیف ما مشکل می‌شود و تکلیف تو مشکل می‌شود... نمی‌توانی زندگی کنی؛ ملت نمی‌گذارد زندگی کنی. نکن این کار را؛ نصیحت مرا بشنو. آقا! بس کن، قدری عبرت ببر! عبرت از پدرت ببر.

- امروز به من اطلاع دادند که بعضی از اهل منبر را برده‌اند در سازمان امنیت و گفته‌اند شما سه چیز را کار نداشته باشید، دیگر هر چه می‌خواهید بگویید، یکی شاه را کار نداشته باشید؛ یکی هم اسرائیل را کار نداشته باشید؛ یکی هم نگویند دین در خطر است. این سه تا امر را کار نداشته باشید، هر چه می‌خواهید بگویید. خوب، اگر این سه تا امر را کنار بگذاریم، دیگر چه بگوییم؟! (صحیفه امام، ۱۳۷۹، ص ۲۴۳-۲۴۵)

این موضع گیریهایی صریح و روشن امام حکایت از ورود بی‌محابای امام به عرصه مبارزه جویی، رویارویی آشکار و هم‌اورد طلبی با رژیم داشت. این نگرش پس از قیام ۱۵ خرداد و نیز بازداشت و زندانی شدن امام نه تنها هیچگونه تعدیلی نیافت، بلکه نمود قاطعانه تری به خود گرفت. (ملایی، ۱۳۸۰، ص ۱۹۲) چنانکه امام در تاریخ ۱۳۴۳/۱/۲۱ طی سخنانی در جمع دانشگاهیان، روزنامه‌هایی که نوشته بودند روحانیت با انقلاب سفید تفاهم و توافق نموده، خطاب قرار دادند:

- «خمینی را اگر دار بزنند تفاهم نخواهد کرد. با سرنیزه نمی‌شود اصلاحات کرد. با نوشتن «خمینی خائن» به دیوارهای تهران که مملکت اصلاح نمی‌شود! دیدید غلط کردید؟ دیدید اشتباه کردید؟ خاضع به احکام اسلام شوید ما شما را پشتیبانی می‌کنیم. اگر از آزاد نمودن ما برنامه دیگری دارند، اگر خیال دیگری در سر دارند، اگر می‌خواهند آشوب کنند، بسم الله! بفرمایند.» (صحیفه امام، ۱۳۷۹، صص ۲۶۸-۲۶۹)
- کشتار بی رحمانه مردم در پانزده خرداد ۱۳۴۲ روح امام را متأثر ساخت، در نتیجه امام پس از آزادی از زندان در فروردین ۱۳۴۳ در تحلیل قیام ۱۵ خرداد چنین فرمودند:

- ««خدا می‌داند که مرا اوضاع ۱۵ خرداد کوبید. من حالا که آمدم به اینجا؛ آمده‌ام از قیصریه؛ مواجه هستم با یک منظره‌هایی؛ با بچه‌های کوچک بی‌پدر، با مادرهای جوان از دست داده، و مادرهای جوان مرده، با زنهای برادر مرده، با پاهای قطع شده، با افسردگیها. اینها علامت تمدن آقایان است و ارتجاع ما. ... علمای اسلام را به ارتجاع سیاه تعبیر می‌کنند. ... اف بر این تجدد! ما می‌گوییم آقا، غلام حلقه به گوش دیگران نباشید؛ ما عزت و شرف شما را می‌خواهیم؛ ما به شماها نصیحت می‌کنیم که آقا، شما دولت اسلام هستید؛ هیأت حاکمه بر مسلمین، به اصطلاح، هستید؛ شما عزیز باشید؛ آقا باشید؛ بزرگ باشید؛ استقلال را حفظ کنید؛ تبعیت را دست بردارید، ما با این چیزها مخالفیم. اگر این ارتجاع است، ما مرتجعیم؛ و اگر آن تمدن است شما متمدنید. اگر به قوانین اسلام، شما اعتقاد دارید، این قوانین اسلام؛ و اگر به قوانین اساسی، به قانون اساسی شما اتکا دارید، قانون اساسی مردم را آزادی داده است در مسکن، در کارهای خودش، در مالش، در جانش، آزادی داده است؛ از این زورگوییها قانون منع کرده است.» (صحیفه امام، ۱۳۷۹، صص ۲۸۵-۲۸۶)

امام باز هم به شاه توصیه می‌کند که به قانون اساسی و متمم قانون اساسی عمل کنید.

- «... به قانون اساسی عمل کنید، اگر ما حرفی زدیم. به این متمم قانون اساسی، شما عمل کنید. ۱۵ خرداد روی دولت‌ها را سیاه کرد. ما نمی‌خواستیم این قدر روسیاهی بار بیاید. ۱۵ خرداد ننگی بر دامن این مملکت گذاشت که تا آخر محو نخواهد شد. تاریخ ضبط می‌کند این را. خودهاشان هم گفتند که ۱۵ خرداد ننگ بود، من هم می‌گویم ننگ بود، لکن نکته را نگفتند؛ من نکته را می‌گویم. ننگ بود که مسلسل‌ها را، تانک‌ها را، توپ‌ها را، تفنگ‌ها را از مال این ملت فقیر به دست آوردند و به روی این ملت فقیر بستند؛ پایمال کردند این بیچاره‌ها را. از این ننگ بالاتر آیا می‌شود که انسان، یک ملتی را این طور پایمال کند؟ این بیچاره‌ها چه کرده بودند آقا آخر؟ چه کرده بودند؟» (صحیفه امام، ۱۳۷۹، صص ۲۹۸-۲۹۹)

بدین ترتیب امام وضعیت موجود را غیر قابل تأمل خواندند و این وضعیت در قضیه کاپیتولاسیون هرچه بیشتر تشدید شد و امکان هرگونه مشارکت و اصلاح از بین رفت.

۴-۵-۲) سلب مشروعیت از دولت و مجلس در قالب اصل نفی سبیل :

در سال ۱۳۴۳ دولت قانونی جدید از تصویب مجلس گذراند تا مستشاران نظامی آمریکا و تکنسین های وابسته و اعضای خانواده و خدمه آنها اعم از نظامی و سیویل از شمول قوانین قضایی ایران معاف شوند و به دیپلماتها و اعضای سیاسی سفارتخانه های خارجی موضوع قرار داد بین المللی وین ملحق گردند. قرار داد بین المللی وین شامل موارد زیر است:

- ۱- مصونیت شخص مأمور سیاسی نباید به هیچ عنوان مورد تعقیب یا بازداشت قرار گیرد.
- ۲- محل اقامت خصوصی مأمور سیاسی مانند اماکن مأموریت سیاسی مصون و مورد حمایت خواهد بود. اسناد و مکاتبات و همچنین اموال مأمور سیاسی مصون خواهد بود.
- ۳- مأمور سیاسی در کشور پذیرنده از مصونیت تعقیب جزایی، دعاوی مدنی، و اداری برخوردار است به جز چند مورد...
- ۴- مأمور سیاسی مجبور به ادای شهادت نیست.
- ۵- علیه مأمور سیاسی مبادرت به هیچگونه عملیات اجرایی نخواهد شد. ...

دقت در مواد و یادداشت های مبادله شده نشانگر این است که با چه ظرافتی جمع کثیری از اتباع آمریکا را صاحب مصونیت شناخته اند. و با توجه به این که بعضی از این اتباع و مستشاران مستقیماً مأموران سیا بوده اند مشخص می شود که عملاً خاک ایران سالها جولانگاه سیاسی، اقتصادی، نظامی و جاسوسی آمریکا قرار گرفته است (مدنی، ۱۳۶۹، ص ۹۵-۹۹)

مبارزه با صهیونیسم از خصوصیات ویژه مذهبی بود که امام پرچمدار آن به شمار می رفت، اما نوک پیکان حملات متوجه استیلای آمریکا بر امور ایران بود و امام آمریکا را صحنه گردان مسائل داخلی و خارجی ایران تلقی می کرد. انتقاد علیه سلطه گری آمریکا و نفی سلطه بیگانگان سرانجام در ماجرای کاپیتولاسیون در دهه ۱۳۴۰ به اوج خود رسید. (ملایی، ۱۳۸۰، ص ۱۹۵) که شاه را در بن بست قرار داد. امام خمینی در نطق ۴ آبان ۱۳۴۳، شاه، اسرائیل و آمریکا را به شدت مورد تهاجم قرار می دهند، با

صراحت علیه آنان افشا گری می کند، کاپیتولاسیون را با ارائه فهم عمومی مردم ترسیم می کند و مردم را به قیام و انقلاب دعوت می نماید. در واقع در همین سخنرانی است که رژیم شاه را تا حد سقوط تهدید می نمایند. و سکوت را از گناهان کبیره می دانند. و از مجلس و دولت سلب مشروعیت می نمایند.

امام در اجتماع عظیم آن روز چنین فرمودند:

- «من تأثرات قلبی خود را نمی توانم اظهار کنم، قلب من در فشار است. از روزی که مسائل اخیر ایران را شنیدم خوابم کم شده، ناراحت هستم، قلبم در فشار است، من با تأثرات قلبی روز شماری می کنم، چه وقت مرگ پیش بیاید... ما را فروختند، استقلال ما را فروختند.. عزت ما پایکوب شد، عظمت ایران از بین رفت عظم ارتش ایران را پایکوب کردند... قانونی به مجلس بردند که در آن اولاً ما را ملحق کردند به پیمان وین. ثانیاً الحاق کردند به آن که تمام مستشاران نظامی آمریکا با خانواده هایشان با کارمندان فنی و ادیشان و با خدمه شان و به هرکس که به آنها بستگی دارد از هر جنایتی که در ایران بکنند مصون هستند. اگر یک خادم و یا یک آشپز آمریکایی مرجع تقلید شما را در وسط بازار ترور کند، زیر پای خود منکوب کند پلیس ایران حق ندارد، جلو او را بگیرد! دادگاههای ایران حق محاکمه ندارند، باید پرونده به آمریکا برود و در آنجا ارباب ها تکلیف را معین کنند. ... با این مصیبت چه کنیم؟ روحانیون با این مصائب چه کنند؟ خود را به کدام مملکت برسانند، سایر ممالک خیال می کنند این ملت ایران است که این قدر خود را پست نموده، نمی دانند که این دولت ایران است، این مجلس ایران است، این مجلس ارتباطی به ملت ندارد این مجلس سر نیزه است، اینها می خواهند نفوذ روحانی را از بین ببرند، اگر نفوذ روحانیون باشد نمی گذارد این ملت یک روز اسیر دست انگلیس و یک روز اسیر دست آمریکا باشد، نمی گذارد اسرائیل اقتصاد ایران را قبضه کند، نمی گذارد کالاهای اسرائیل آن هم بدون گمرک در ایران فروخته شود. اگر نفوذ روحانی باشد...» (صحیفه امام، ۱۳۷۹، صص ۳۱۶-۳۱۵)
- «آقایان من اعلام خطر می کنم. ای ارتش ایران من اعلام خطر می کنم. ای سیاسیون ایران من اعلام خطر می کنم، ای بازرگانان من اعلام خطر می کنم. ای علمای ایران من اعلام خطر می کنم. ...»
- ای سران اسلام به داد اسلام برسید، ای علمای نجف به داد اسلام برسید، ای علمای قم به داد اسلام برسید، رفت اسلام. ای ملل اسلام، ای سران ملل اسلام، ای رؤسای جمهور ملل اسلام به داد اسلام برسید. ای شاه ایران به داد خودت برس. ...» (صحیفه امام، ۱۳۷۹، صص ۴۲۰-۴۱۹)

• امروز تمام گرفتاری ما از آمریکاست، از اسرائیل است، اسرائیل هم از آمریکاست، این کلا هم از آمریکا هستند، اگر نیستند چرا در مقابل آن نمی ایستند داد بزنند. ... علما موظفند که ملت را آگاه کنند. ملت موظف است که در این امر صدا بلند کند و به مجلس اعتراض کند، به دولت اعتراض کند، که چرا چنین کاری کردی؟

• خدایا اینها به کشور ما خیانت کردند، به اسلام خیانت کردند، به قرآن خیانت کردند، دنیا بداند اینها وکیل نیستند، اگر هم بودند من عزلشان کردم. ... ما این قانون را که به اصطلاح خودشان گذرانیده اند قانون نمی دانیم ما این مجلس را مجلس نمی دانیم، ما این دولت را دولت نمی دانیم، اینها خائنند، خائن به کشور. ...» (صحیفه امام، ۱۳۷۹، صص ۴۲۲-۴۲۱)

امام خمینی در این سخنرانی عدم مشروعیت قانون مذکور، دولت و مجلس را اعلام نمودند. و از ولایت شرعی خود در ساقط کردن وکلای مجلس از مشروعیت نیز بهره بردند و فرمودند: اگر وکیل هم بودند، من عزلشان کردم. امام خمینی آرام، آرام از تعامل با رژیم پهلوی و اصلاح به سوی نفی رژیم پهلوی و انقلابی عظیم و بی نظیر پیش رفت. این سخنرانی موجب وحشت رژیم شد. از این رو، در شب سیزده آبان ایشان را دستگیر و در صبح همان روز به ترکیه تبعید کردند. و با این تصمیم فصلی دیگر از زندگی امام رضوان الله تعالی علیه آغاز شد، و تقدیری در آن رقم خورد که حاصل آن احیای دین اسلام، پیروزی انقلاب اسلامی، و بیداری ملت های مسلمان بود.

از منظر امام خمینی، اسلام و دین در درجه اول اهمیت قرار داشت و امام هیچ ارزشی را بالاتر از ارزش اسلام به حساب نمی آورد. هدف از انقلاب و نهضت امام حاکمیت بخشیدن به دین خدا بود. بدین منظور امام باید بتدریج و به مرور زمان و تا بوجود آمدن شرایط، پیش می رفتند. اصل عمل به تکلیف از جمله اصولی است که امام در تمام جهت گیری و رفتارهای خود علیه حاکمان جور، به آن پایبند بودند. اصول دیگری همچون، «تقدیم اهم بر مهم»، «قدر مقدور»، «مقتضیات زمان و مکان»، «قیام برای خدا»، «امر به معروف و نهی از منکر»، «نفی سبیل» همه و همه در قالب همین اصل قابل توجیه است. سکوت و تقیه و اهتمام به تدریس و همچنین تعطیلی کلاس درس و اهتمام به تدوین کتاب کشف الاسرار، صدور اولین بیانیه و درخواست از مردم به قیام برای خدا، در سالهای قبل از مرجعیت، ارشاد و نصیحت، تهدید و هشدار، تحریم تقیه، نفی سلطه بیگانگان در قالب امر به معروف و نهی از منکر، در سالهای قبل از تبعید، تماماً بر حسب عمل به تکلیف معنا می پذیرد. و می بینیم که ایشان تا قبل از

مرجعیت رسماً و بطور فعال وارد عرصه عمل سیاسی نشدند. امام خمینی در شرایطی وارد عرصه سیاست گردید و به نقد دولت پهلوی پرداخت که سکوت سراسر این گفتمان را گرفته بود، و به دلیل عدم اجرای مطالبات مشروطه طلبی از یک سو و اقتدار بی چون چرای محمد رضا شاه از سوی دیگر، نه کسی علاقه ای به پیگیری آرمان های برآورده نشده مشروطیت داشت و نه کسی جرأت نقد کردن دولت پهلوی را در سر می پروراند. بدون شک ایستادگی امام خمینی در قبال حوادثی از قبیل لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی و کاپیتولاسیون، در فرو پاشی سکوت توأم با تقیه سال های پس از کودتا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نقش مهمی ایفا کرد، با این همه سکوت شکسته شده نمی توانست به براندازی منجر شود. مسأله بر اندازی نیازمند خلق شرایط و عواملی بود که در آن زمان وجود نداشت. امام خمینی با رعایت اصل توجه به مقتضیات زمان و مکان، به خوبی درک کرده بودند که برای رسیدن به هدف و براندازی حکومت باید شرایط مهیا باشد اما «واقعیت اجتماعی از قبیل توان و استعداد جامعه، میزان همدلی حوزه علمیه به خصوص هرم آن یعنی مراجع و نخبگان آن و هم چنین اقتدار و توان بالای رژیم» (سیمایی، ۱۳۸۷ص ۷۵) ایجاب می کرد تا سخنی از بر اندازی و جایگزینی نظام نوین به میان نیاید. ایشان با توجه به اصل تقدم اهم بر مهم، ضروری می دانستند برای حفظ و بقای اسلام در مقابل رژیم که آن زمان شرایط بر اندازی آن وجود نداشت، همچون امام حسن مجتبی علیه السلام، نرمشی از خود نشان دهد که شاید بتوان از آن به تعبیر مقام معظم رهبری به عنوان «نرمش قهرمانانه» یاد کرد. و یا به تعبیر خود امام رضوان الله تعالی علیه با عنوان «و قولاً له قولاً لئنا لعلّه یتذکر او یخشی (طه : ۴۴)، گفتاری آرام و لّین» یاد کرد.

این نرمش قهرمانانه و این قول آرام و لّین، را می توان بر اساس قواعد امر به معروف و نهی از منکر توجیه کرد. «امام خمینی از میان مراتب سه گانه امر به معروف و نهی از منکر، بر مرتبه امر و نهی قلبی و لسانی تمرکز داشتند. ایشان در مرتبه لسانی، دقیقاً بر اساس نظریات فقهی خود از مرحله پایین تر به مرحله بالاتر (الادنی فالادنی و الاسهل فالاسهل)» (ورعی - ناصری، ۱۳۸۸، ص ۱۶۶) عمل می کردند. بنابراین می بینیم که امام رضوان الله علیه، در گام های آغازین نهضت در ماجرای تصویب لایحه ایالتی و ولایتی، در مواجهه با رژیم، «نصیحت» و «دعوت» به اصلاح روش ها و منش ها را در پیش گرفتند، این روش هنگام تعلل در لغو قانون مذکور، به تهدید و هشدار به علم تبدیل شد و لحن امام هنگامی شدید تر شد که فرماندم علیرغم تلاش امام برگزار گردید. حادثه عظیم فیضیه موجب شد که ایشان با صراحت از شاه انتقاد کنند و تقیه را تحریم نمایند. و در مرحله پایانی دوره اول، یعنی تصویب کاپیتولاسیون، امام

که سلطه اجانب را بزرگترین منکر می دانستند، مفاد لایحه کاپیتولاسیون را که به نیروهای آمریکایی و افراد وابسته به آنها مصونیت قضایی می داد، زنجیر اسارت و سند استعمار خواندند و عدم مشروعیت قانون مذکور، دولت و مجلس را اعلام کرد. با همه این اتفاقات، امام سلطنت را زیر سؤال نبردند و سخنی از براندازی رژیم به میان نیاوردند. «هر چند که «به تعبیر امام علی علیه السلام که «لابد للناس من امیر برّ او فاجر» نمی توان اصل ضرورت حکومت را انکار کرد. منتهی باید به «قدر مقدور» برای نزدیک کردن آن به آرمان های اسلامی کوشش کنیم، و بر اساس همین اصل است که امام خمینی رضوان الله تعالی علیه، در گفتمان اصلاح نظام سیاسی سلطنتی مشروطه را تأیید می کند. از نظر امام خمینی، نظام سیاسی مشروع در عصر غیبت، نظامی مبتنی بر ولایت مطلقه فقیه است، در صورتیکه تأسیس و اجرای آن مقدور نباشد، نظام ولایت فقیه، اگر آن هم مقدور نبود، نظام مبتنی بر نظارت فقیه، اگر آن هم مقدور نبود نظام سیاسی سلطنتی مشروطه قابل اجرا است.» (لک زایی، ۱۳۸۷ ص ۱۴۱). در شرایطی که امکان ساقط کردن نظام سیاسی وجود ندارد، اندیشمند عاقل برای سقوط آن ائتلاف وقت نمیکنند، بلکه در اصلاح آن می کوشد و اگر فضا و شرایط برای سقوط حکومت مناسب باشد، نیز برای اصلاح آن وقت تلف نمی کند، بلکه در سرنوشتی آن می کوشد. این دقیقاً همان چیزی است که حضرت امام خمینی در شیوه عملی خود آن را به نمایش گذاشت.». (لک زایی، ۱۳۸۷ ص ۹۰). امام با رعایت اصل عمل به تکلیف آنجا که باید موعظه و نصیحت می کرد، و نیز آنجا که باید می خروشید در هر دو حال به وظیفه ای که بر عهده اش بود، با قطع نظر از حصول یا عدم حصول نتیجه، عمل کردند، بهمین دلیل است که می بینیم، خاطرشان آزردن نشد و از پای نشستند وقتی که تبعید شدند، به حسب وظیفه گام های خویش را برای رسیدن به هدف، محکم تر بر زمین نهادند و تا پیروزی پیش رفتند. فصل پنج به منظور بررسی ، علل انقلاب و لزوم بر اندازی نظام، از سوی امام خمینی اختصاص داده شده است.

فصل پنجم

لزوم بر اندازی رژیم پهلوی

مقدمه:

اصلاح و انقلاب در اندیشه امام یک هدف و یک مقصد را در بر دارد در نتیجه تا در اندیشه اصلاحی امام گام ننهیم، ورود به اندیشه انقلابی دشوار می نماید، لک زایی در کتاب تطور اندیشه امام می گوید: راه ورود به اندیشه انقلابی امام گام زدن در اندیشه اصلاحی است، به همین خاطر ابتدا در فصل پیشین به اصول حاکم بر اندیشه سیاسی امام خمینی در برابر حاکم جور در قالب گفتمان اصلاح پرداختیم، و این فصل را نیز اختصاص می دهیم به این که چرا امام خمینی، تنها به گفتمان اصلاح بسنده نمی کنند، و در مقطعی از زمان دست از این همکاری مصلحت اندیشانه می کشند و حفظ کشور اسلامی را، در گرو حرکتی جدید، که همان انقلاب، نفی رژیم سلطنتی و تأسیس حکومت اسلامی است، معنا می کنند؟

بدین منظور موارد زیر بررسی می گردد:

۱- مراحل ورود به انقلاب

۲- علل ورود به انقلاب

جهت روشن شدن بحث ابتدا قیام و انقلاب از دیدگاه امام خمینی بررسی می گردد.

۵-۱) قیام و انقلاب از منظر امام خمینی:

مبارزه در کلام امام؛ قیام، خیزش، و جهاد است. مبارزه تزکیه و سلوک است و رهایی و حاصل آن آزادی، آزادی از بت های درونی و برونی، آزاد سازی خود در عرصه جان و اجتماع و آزاد سازی اجتماع در عرصه وجود اجتماعی و جهانی و گام اولش در هر بُعد قیام الله است.

امام در تفسیر سوره حمد می فرمایند:

اول مرتبه قیام است: « قل انما اعظکم بواحدہ ان تقوموا للہ » اصحاب سیر نیز این را منزل اول دانستند. شاید هم مقدمه باشد و منزل نباشد. در منازل السائرین این را منزل اول دانسته ... اینکه قیام کنید برای خدا. همه چیز ... همه مسائل از اینجا شروع می شود که « قیام للہ » باشد.

همین موضوع سال ها قبل از تفسیر سوره حمد در تاریخی ترین سند مبارزاتی امام خمینی و سال ها قبل از شروع قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲ دیده می شود. امام در آن سند که مربوط به تاریخ یازدهم جمادی الاول ۱۳۶۳ قمری است، بعد از ذکر آیه بالا می نویسد:

«خداي تعالی در این کلام شریف، از سرمنزله تاریک طبیعت تا منتهای سیر انسانیت را بیان کرده، و بهترین موعظه هایی است که خدای عالم از میان تمام مواعظ انتخاب فرموده و این یک کلمه را پیشنهاد بشر فرموده، این کلمه تنها راه اصلاح دو جهان است. قیام برای خداست که ابراهیم خلیل الرحمن را به منزل خلت رسانده و از جلوه های گوناگون عالم طبیعت رهانده.

خلیل آسا در علم الیقین زن ای لا احب الالفین زن»

(صحیفه امام، ۱۳۷۹، ص ۲۱)

از دیدگاه امام خمینی مبارزه، قیام و انقلاب، مفهومی است عام که از تنبه و بیداری شروع می شود و تا رسیدن به کمال انسانیت انسان و قرب حق استمرار می یابد. و بر این اساس تمام حالات انسان مبارزه، قیام و خیزش است که اگر جز این باشد نابود است. بعلاوه از دیدگاه امام خمینی، به پیروی از مکتب اسلام، مبارزه، جهاد است. خواه این مبارزه در میدان نفس و در جهت تزکیه و رهایی انسان از خود و رسیدن به کمال انقطاع صورت گیرد و انسان واقعاً انسان شود و به کمال انسانیت خود دست یابد. خواه در میدان اجتماع و برای نجات، رهایی و آزادی بندگان خدا، تحقق کلمه الله، احقاق حق و ابطال باطل صورت گیرد. از این جنبه انقلاب یا ثور نیز قیام در راه حق و برای نفی ظلم و ستم و تحقق عدالت است، قیامی گسترده، همه جانبه و فراگیر که نفی یک نظام ظالمانه و تحقق نظامی عادلانه را در پی دارد.

(جمشیدی، ۱۳۸۸، صص ۳۸۸-۳۹۱)

الف) والاترین هدف قیام تحقق عدالت در جامعه :

امام در بیانی والاترین هدف قیام و انقلاب را ساختن انسان و جامعه، تحقق عدالت، حکومت مبتنی بر عدل و پاسداری از عدالت در جامعه می داند:

« انقلاب اسلامی ما وجهه های مختلف دارد: انقلاب برای برانداختن رژیم فاسد، انقلاب برای برپاداشتن رژیم حق، امید است که انقلاب برای ساختن انسان و یک مملکت انسانی باشد... انقلاب برای تحقق حکومت عدل ... و پاسداری از عدالت. » (صحیفه امام، ۱۳۷۹، ج ۸ ص ۱۹۶)

ب) قیام بر اساس اصل تکلیف :

از دیدگاه امام خمینی رضوان الله تعالی علیه، قیام یک تکلیف و مسئولیت است، تکلیف و مسئولیت نیز امانت الهی است بر دوش تک تک افراد جامعه و مهم ادا و تحقق این وظیفه، تکلیف و مسئولیت است، تکلیف باید تحقق یابد به هر بهایی، حتی کشته شدن و شکست خوردن، و آنچه اهمیت دارد نتیجه ادای تکلیف نیست، بلکه خود نفس تکلیف و مسئولیت است.

« تکالیف الهیه امانات حق هستند نباید نگران باشیم که مبدا شکست بخوریم، باید نگران باشیم که مبدا به تکلیف عمل نکنیم. اگر ما به تکلیفی که خداوند تبارک و تعالی برای ما تعیین فرموده است عمل نکنیم، باکی از این نداریم که شکست بخوریم، همه ما مأمور به ادای تکلیف و وظیفه ایم نه مأمور به نتیجه.»

در جایی دیگر تکالیف و مسئولیت ها را مأموریت از جانب خدا و الطاف الهی می داند ... قیام و مبارزه برای تحقق این مسئولیت ها امری ضروری است که بشر موظف به رعایت آن است .

یکی از این تکالیف و مسئولیت ها، مبارزه و قیام برای تشکیل حکومت اسلامی و تحقق عدل الهی در جامعه و رهایی جامعه از استبداد داخلی و استعمار خارجی است.

ج) قیام امری همگانی است و بر اساس میزان آگاهی متفاوت:

نکته بعدی این است که این وظایف و مسئولیت ها، امری نیست که خاص فرد، طبقه، گروه یا قوم ویژه ای باشد، بلکه امری همگانی است، اما نکته مهم اینجاست که هر اندازه آگاهی و دانش افراد بیشتر شود و

به امور واقف گردد، مسئولیت و تکالیف آنها سنگین تر و بیشتر می شود. در چنین دیدگاهی، یک کارگر بیسواد و یک استاد دانشگاه هر دو مسئول و مکلفند، مسئول و مکلف به مبارزه و قیام مستمر و فراگیر. ولی مسئولیت و تکلیف دومی به مراتب بیشتر از اولی است. (جمشیدی، ۱۳۸۸، صص ۳۹۴-۳۹۳۹)

«وظایف اسلامی وظیفه ما تنها نیست وظیفه تمام طبقات است، وظیفه مراجع اسلام است، وظیفه علمای اسلام است... وظیفه تمام ملت است...» (صحیفه امام، ج ۱، ۱۳۷۹، ص ۳۳۷)

(د) قیام بر اساس اصل ضرورت:

یکی از برجسته ترین نگرش های امام خمینی در زمینه موضوع قیام و انقلاب ضرورت است. بدین معنا که قیام، بیداری، مبارزه و انقلاب امری ضروری است، و ترک قیام و مبارزه نیز از دید امام - یعنی ترک ضرورت حیات انسان -، انسان و جامعه را به روز سیاه می کشاند و سلطه جباران و ستمکاران را بر انسان و جامعه ممکن می گرداند. فقدان مبارزه در راه خدا و اعتلای انسانیت، نتیجه ای جز سقوط در اسفل السافلین ندارد: (جمشیدی، ۱۳۸۸، ص ۳۹۶)

«خودخواهی و ترک قیام برای خدا ما را به این روزگار سیاه رسانده و همه جهانیان را بر ما چیره کرده و کشورهای اسلامی را زیر نفوذ دیگران در آورده...» (صحیفه امام، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۲۲)

جایگاه قیام در اندیشه امام، مبارزه ای است سیاسی - معنوی، استقامتی است اخلاقی - سیاسی، سیاستی است عرفانی و سلوکی است سیاسی. نهضت و قیام برای امام در عین اخلاقی بودن، سیاسی است، و در عین سیاسی بودن عرفانی است، و این سیره تمام انبیا و اولیای الهی و تکلیف هر انسانی است. به تعبیر حضرتش:

«سیره انبیاء؛ همین بوده است که اگر چنانچه سلطان جائری بر مردم حکومت می خواهد بکند بایستد در مقابلش...»

لذا همه مردم مسلمان تکلیفشان این است که هم علم پیدا کنند و هم خود عمل کنند و بر همین اساس مبارزه در حد توان است:

«... معارضه با ظلم و با اجحاف به اندازه قدرتشان بکنند.»

اصطلاح نهضت یکی از تعبیری است که امام برای قیام به مفهوم سیاسی آن به کار برده است، ایشان نهضت را معادل قیام به کار برده اند و قیام برای خدا را معادل نهضت برای خدا یا در راه او دانسته است. بطورکلی آنچه دیدگاه حضرت امام را نسبت به قیام و مفهوم آن نشان می دهد، این است که زندگانی فرد و جامعه از دو بُعد اساسی و تبیین کننده تشکیل یافته است.

الف) جنبه نظری و ایدئولوژیک که همان عقیده، اعتقاد جهان بینی، جهان نگری و ایدئولوژی است.

ب) جنبه عملی که همان عمل صالح، قیام و مبارزه در راه عقیده و نگرش است. شعار ایشان در این بیان همان شعار معروف «ان الحیوة عقیده و جهاد» است. و زندگی ای که در آن مکتب و عزت انسان نیست، اصلاً زندگانی نیست و مرگ بر چنین زندگانی برتری دارد. (جمشیدی، ۱۳۸۸، صص ۳۹۷-۳۹۶)

چند نکته را می توان از دیدگاه امام درباره قیام و انقلاب استنباط نمود که می تواند راهنمای پژوهش در ادامه فصل باشد.

۱- اینکه قیام یک تکلیف است .

۲- بر اساس اصل تکلیف همگان موظف به قیام می باشند. ولی با توجه به میزان آگاهی مسئولیت آنها متفاوت است. هر چه آگاهی بیشتر مسئولیت نیز سنگین تر. شاید بتوان آن را براساس اصل قدر مقدور توجیه نمود.

۳- قیام بر اساس اصل ضرورت

۴- قیام به جهت رعایت اصل عدالت و تحقق نظام عادلانه که بزرگترین معروف است.

۵- قیام جهت نفی نظام ظالمانه که بزرگترین منکر است

رفتار سیاسی امام خمینی در تبعید بر اساس سه شاخصه قابل توجیه است، که بدون درک و کشف ارتباط بین آنها نمی شد مردمی را که به جنبش برخاسته بودند، در حال « نهضت اسلامی » نگاه داشت، در نتیجه امام خمینی با درایت و هوشیاری، به تدریج، برای تشکیل حکومت اسلامی این سه شاخصه را به هم پیوند دادند. که به ترتیب عبارتند از:

۱- شناخت اوضاع ظالمانه موجود

۲- انتخاب شیوه مبارزه مکتبی و مردمی

۳- آشنایی با نوعی نظام که ایجاد آن آرمان مردم بود.

۵-۲) مراحل ورود به انقلاب:

حضرت امام خمینی در گام های اولیه بعد از تبعید برای آگاهی دادن به مردم و زمینه سازی یک قیام مقدس و تشکیل حکومت اسلامی، ابتدا وضعیت ظالمانه موجود را برای مردم و دانشجویان از طریق نامه و بیانات تشریح و تبیین نمودند و راهکارهایی را نیز جهت چگونگی برخورد با این اوضاع به مردم ارائه می نمودند. در قدم بعدی ایشان در درس مکاسب که در نجف برپا بود نوع حکومت آرمانی، مشی مبارزاتی و در نهایت قیام و انقلاب را مطرح نمودند، و در آخرین گام با اتفاقات و رخدادها در ایران، ایشان سلطنت را به عنوان بزرگترین منکر نفی و براندازی آن را ضروری دانستند. بر این اساس مراحل ورود به انقلاب توسط امام خمینی، در تبعید را می توان به سه قسمت تقسیم نمود:

۱- زمینه سازی و آگاهی عمومی جهت قیام و انقلاب علیه حاکم جور

۲- طرح انقلاب اسلامی - سیاسی

۳- نفی سلطنت و لزوم بر اندازی آن

۵-۲-۱) زمینه سازی و آمادگی عمومی جهت قیام و انقلاب علیه طاغوت :

با توجه به شواهد و قراینی که تا قبل از تبعید وجود دارد، متوجه می شویم که امام خمینی از همان آغاز شکل گیری اندیشه سیاسی، دارای اندیشه انقلابی بوده است، اگر به پیام اردیبهشت سال ۱۳۲۳ ایشان توجه کنیم، می بینیم که امام در اولین پیام سیاسی خود از همه، مردم، روحانیون و... می خواهند که برای خدا قیام کنند که حق مشروع همه است و اگر قیام نکنند کسی بدتر از رضا خان بر آنها چیره می شود :

«هان ای روحانیین اسلامی! ای علمای ربانی! ای دانشمندان دیندار!... شماها که به حق مشروع خود قیام نکردید، خیره سران بی دین از جای برخاستند و در هر گوشه زمزمه بی دینی را آغاز کردند و به همین زودی بر شما تفرقه زده ها چنان چیره شوند که از زمان رضاخان روزگارتان سخت تر شود. وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ.» (صحیفه امام، ۱۳۷۹، صص ۲۱-۲۲)

و یا حتی در انتهای کتاب کشف الاسرار نیز مشاهده می کنیم که امام خوانندگان، برادران ایمانی و... را به تفکر درباره وضعیت کشور دعوت می کنند و دقت در پیرامون آیات قرانی را برای برگرداندن عظمت و استقلال کشور گوشزد می نمایند. و نیز قرآینی دیگر از جمله «مقایسه حکومت شاه با بنی امیه، عزم بر تصمیم خطرناک و تکلیف نهایی، نامشروع خواندن ارکان حکومت شاه و عزل وکلای آنها، را می توان نام برد». (ورعی - ناصری، ۱۳۸۸ ص ۱۹۶) اما همه این موارد و مواردی همچون ایستادگی امام خمینی در برابر حوادثی از قبیل لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی و کاپیتولاسیون، هر چند در فرو پاشی سکوت توأم با تقیه آن سال ها به خصوص سال های پس از کودتا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نقش مهمی ایفا کرد، اما این سکوت شکسته شده نمی توانست منجر به بر اندازی نظام شود، و چون شرایط مهیا نبود ایشان اقدام انقلابی خاصی انجام نداد، بنابراین باید شرایطی بوجود می آمد تا امام بتواند اندیشه براندازی رژیم را که از سالیان قبل در ذهنشان بود را مطرح و سپس عملی نمایند. دلایلی که موجب گردید تا امام خمینی طرح انقلاب را به تأخیر اندازد، عبارتست از فقدان حمایت حوزه های علمیه از اندیشه انقلاب و آگاهی نداشتن عموم مردم از حکومت اسلامی. بنابراین ابتدا باید رفع موانع می شد و زمینه آماده می شد. بنابراین حضرت امام خمینی باید ابتدا مبحث انقلاب و قیام و حکومت اسلامی را در اذهان نهادینه می کردند تا بتوانند به هدف والای برقراری حکومت اسلامی و براندازی رژیم طاغوت برسند.

بدین منظور امام خمینی در یازده ماه اولیه پس از تبعید که در ترکیه اقامت داشتند، به جز بیانات و نامه ها، با تدوین کتاب تحریر الوسيله مراحل آماده سازی زمینه برای قیام را آغاز نمودند. و بعد از آن نیز در چهار سال اول اقامت در نجف اشرف «تا سال ۱۳۴۸»، همان طریق قبل را در پیش گرفتند و «سکوت و انتظار را در مشی مبارزاتی خویش اختیار کردند». (اشرفی، ۱۳۸۷، ص ۱۶۹) یعنی امام خمینی در فاصله بین سال های ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۸، با وجود همه فشارها و محدودیت ها، حتی از سوی روحانی نمایان، به آمادگی و زمینه سازی برای یک قیام الهی اهتمام ورزیدند.

زمینه سازی امام خمینی در دو بخش متمرکز بود:

الف) زمینه سازی در نهاد حوزه با رویکرد تغییر بینش سیاسی علما و حوزه های علمیه

ب) آگاهی سازی عموم از اسلام و حکومت اسلامی (ورعی، ناصری، ۱۳۸۸، ص ۱۶۹)

الف-۱) تغییر بینش سیاسی حوزه ها و علما بر پایه اصل ضرورت:

تبیین رابطه دین و سیاست و طرح ولایت فقیه، از مهم‌ترین اقداماتی بود که امام خمینی در راستای اصلاح اندیشه‌های سیاسی حاکم بر حوزه‌ها انجام داد. امام خمینی در کتاب تحریر الوسیله به اسلام به عنوان یک دین کاملاً سیاسی نگریست و هر گونه تفکیک و گسست میان دین و سیاست را به منزله عدم شناخت گوهر دین، یکسره باطل و مردود شمرد. این کتاب که در حقیقت به رساله عملیه شبیه است، از بسیاری جهات با رویکرد مجتهدان دینی و هم عصر امام متفاوت است. در مباحث مربوط به دفاع، امر به معروف و نهی از منکر و برخی مسائل متفرقه، هرگونه سکوت، همراهی، بی تفاوتی در برابر نظام طاغوت و متعلقات آن را حرام دانستند. ایشان دامنه امر به معروف و نهی از منکر را گسترش فراوانی بخشید و حیثیت اسلام و مسلمین را در گرو آن شمردند. حکومت طاغوت و ستم پیشه را بر جامعه اسلامی بزرگترین منکر و سازش مدارا با آن را از بدترین منکرات ارزیابی کردند. این در حالی است که تا آن زمان در متون فقهی کمتر اشاره‌ای به امر به معروف و نهی از منکر به ویژه با رویکرد سیاسی می شد. از این زاویه امام نخستین عالم شیعی است که در سده‌های متأخر، سنت پرداختن دوباره به امر به معروف و نهی از منکر را احیاء نمودند. برجستگی این اثر در همان وجه سلبی اندیشه امام نهفته است که مراد از آن اتخاذ مواضع منفی و عدم همکاری با دولت‌های جائر و نامطلوب به هر شکل ممکن است. در همین کتاب امام با طرح این نکته که فقهای جامع الشرایط، نواب امام عصر در اجرای سیاست (حدود و تعزیرات) هستند، گام بلندی به سوی طرح نظریه حکومت اسلامی برداشتند. (نوایی ملایی، ۱۳۸۰، صص ۲۰۰-۱۹۹)

حضرت امام خمینی در عین تأکید بر ضرورت امر به معروف و نهی از منکر، مسأله تأثیر را در رده دوم قرار داده و وجوب اظهار عقاید را بدون تأثیر نیز لازم می داند. ایشان در باب ضرورت امر به معروف و نهی از منکر مواردی، از جمله سکوت علما در برابر حاکمان جور، هدیه گرفتن علما از سلاطین، تدریس و تصدی علما در مدارس دینی که زیر نظر سلاطین است، و سرپرستی و اداره امور سیاسی را مطرح نمودند.

۱) تحریم سکوت علما، وعدم همکاری با حاکمان جور براساس امر به معروف و نهی از منکر:

امام خمینی با توجه به جو خمودگی و رکود ناشی از سکوت سهمگین متولیان مذهب، در برابر انحرافات و نابسامانیهای مهار گسیخته می خروشد و احکامی صادر می کند که در تاریخ فقه تقریباً بی سابقه است،

ایشان در موارد زیر سکوت علما را حتی اگر تأثیری نیز نداشته باشد جایز نمی دانند و امر به معروف و نهی از منکر را ضروری می دانند.:

۱- سکوت موجب این شود که معروف منکر و منکر معروف گردد.

۲- سکوت موجب تقویت و تأیید ظالم گردد.

۳- موجب بدعت گذاری ظالمان گردد.

۴- موجب هتک حرمت علمای دین از سوی مردم گردد.

۵- وارد شدن به بعضی از شئون دولتی به دلیل اقامه فریضه ای و رفع منکری

۱- بیم از این که منکر معروف شود و معروف منکر:

- «اگر در سکوت علمای دین و رؤسای مذهب (اعلی الله کلماتهم) خوف آن باشد که منکر معروف و معروف منکر شود واجب است بر آنان علم خود را اظهار کنند و سکوت بر آنان جایز نیست هر چند که یقین داشته باشند که انکارشان هیچ تأثیری در فاعل آن ندارد» (امام خمینی، بی تا، ج ۲، ص ۱۲۸)

۲) سکوت موجب تقویت و تأیید ظالم گردد:

- «اگر سکوت علمای دین و رؤسای مذهب (اعلی الله کلماتهم) موجب تقویت ظالم و (العیاذ بالله) تأیید او باشد سکوت بر آنان حرام است و واجب برایشان که علم خود را اظهار کنند، هر چند بدانند در برطرف کردن ظلم او اثر ندارد.» (امام خمینی، بی تا، ج ۲، ص ۱۲۸)

۳) سکوت موجب جری شدن ظالمان در پدید آوردن بدعت شود:

- «اگر سکوت علمای دین و رؤسای مذهب (اعلی الله کلماتهم) باعث آن شود که ستمکاران در ارتکاب سایر محرمات و پدید آوردن بدعت ها جری شوند سکوت آنها حرام و انکارشان واجب است هر چند که در جلوگیری حرامی که ظلمه مرتکب می شوند اثر نداشته باشد.» (امام خمینی، بی تا، ج ۲، ص ۱۲۸)

۴) سکوت موجب هتک حرمت علمای دین از سوی مردم شود:

- «اگر سکوت علمای دین و رؤسای مذهب (اعلی الله کلماتهم) باعث آن شود که مردم نسبت به ایشان سوء ظن پیدا کنند و حرمتشان هتک گردد و مردم نسبت کارهایی به آنان بدهند که انتسابشان به آنها

صحیح و جائز نیست مثلاً (نعوذ بالله) آنان را از اعوان ظلمه بخوانند واجب است بر آنها ظلمه را نهی از منکر نموده، ننگ و عار را از ساحت خود دور سازد، هر چند که نهی آنان هیچ اثری در رفع ظلم نداشته باشد». (امام خمینی، بی تا، ج ۲، ص ۱۲۸)

۵) وجوب ورود علما به بعضی از شئون دولتی به خاطر اقامه فریضه ای و از بین بردن منکری، با رعایت اصل اهم و مهم:

- «وارد شدن بعضی از علما در بعضی از شئون دولت ظالم اگر باعث اقامه فریضه ای یا فرائضی و یا باعث قلع منکری و یا منکراتی شود و مخدور مهمتری نظیر هتک حرمت علما و تضعیف عقاید مردم ضعیف العقیده هم در کار نباشد واجب است و وجوبش کفایی است، مگر آنکه از سایر علما بر نیاید و تنها بعضی از علماء معین قدرت آن کار را داشته باشند تنها بر آن بعض واجب است». (امام خمینی، بی تا، ج ۲، ص ۱۲۸)

ب) نوع حضور علما در مدارس و مؤسسات دولتی :

ایشان تدریس طلاب را در مؤسسات دولتی که دولت ظالم آن را تأسیس کرده را جایز نمی دانند و همچنین جایز نمی دانند که علما از طرف دولت ظالم متصدی امور مدارس دینی بشوند و از آنها حقوق دریافت کنند، چون مفسده آن را زیاد میدانند و آن را موجب نابودی حوزه ها بر می شمردند.

- «برای طلاب علوم دینی جائز نیست که در مؤسسات دولتی که دولت ظالم آن را تأسیس کرده، نظیر مدارس قدیمه که دولت آن را به دست گرفته و از اوقاف حقوق طلبش را می دهد وارد شوند و نیز جائز نیست شهریه آن مدارس را بگیرند چه اینکه از صندوق موقوفه خاص آن مدرسه باشد و چه از صندوق مشترک بین آن دو مدرسه و بین سایر اوقاف، زیرا در این کار مفسده عظیمی است که اسلام را به خطر می اندازد». (امام خمینی، بی تا، ج ۲، ص ۱۲۸)

- «جائز نیست برای علما و پیشنمازان اینکه از طرف دولت ظالم متصدی مدرسه ای از مدارس دینی بشوند، چه اینکه دولت حقوق آنان و طلاب مدرسه را از صندوق مشترک پردازد و چه اینکه از موقوفات خود مدرسه یا غیر آن مدرسه پردازد، چون در این کار مفسده عظیمی است و چیزی نمی گذرد که حوزه های علمی و دینی را به نابودی می کشاند». (امام خمینی، بی تا، ج ۲، ص ۱۲۹)

ج) نوع رفتار علمای دین با سلاطین جور:

امام خمینی درباره نوع رفتار علما با حاکمان جور دو مورد را بیان نمودند، که هر کدام از اینها در صورتیکه موجب تخفیف ظلم سلاطین شود با رعایت اصول اهم و مهم واجب می باشد.

۱- اعراض علما از سلاطین

۲- معاشرت با سلاطین

و همچنین در مورد نوع معاشرت، علمای دین با سلاطین فرمودند که اگر بر اساس مصلحت نباشد و موجب هتک حرمت علما شود جائز نیست. در این موارد امام خمینی صراحتاً رعایت اصل اهم و مهم و اصل مصلحت بیان نمودند.

• «اگر احتمال رود که اعراض، علماء دین و رؤسای مذهب (اعلی الله کلماتهم) از ظلمه و سلاطین جور در آنان تأثیر می گذارد ولو به همین مقدار که ظلم آنان را تخفیف می دهد. واجب است اعراض کنند و اگر عکس این فرض شود به این معنی که مراوده و معاشرت با آنان باعث تخفیف ظلمشان باشد در آن صورت رعایت اهم و مهم را نموده جانب اهم را گرفته، و در صورتی که هیچ محذوری در معاشرت با آنان نبوده حتی این احتمال در بین نبود که شاید معاشرت با آنان باعث شوکت و تقویتشان شود و جرئتشان بر هتک حرمت های الهی را زیاد کند و یا احتمال اینکه شاید معاشرت با آنان هتک به مقام علم و روحانیت و سوءظن مردم به علما اسلام شود، در این صورت معاشرت با آنان به این منظور واجب است.»

• اگر معاشرت علمای دین و رؤسای مذهب با سلاطین جور هیچگونه مصلحتی که مراعات آن لازم باشد، نداشته باشد جایز نیست، مخصوصاً در صورتی که معاشرت با آنان باعث اتهام شده، مردم تصور کنند که به کارهای سلاطین راضیند.

د) رعایت جهات اهم و مهم در پذیرفتن هدایای ظلمه و سلاطین:

امام خمینی پذیرفتن و نپذیرفتن هدایا را نیز به تخفیف ظلم سلاطین و بدعت گذاری آنها در دین، منوط دانستند:

- اگر احتمال داده شود که نپذیرفتن هدایای ظلمه و سلاطین جور باعث تخفیف جرئت آنان بر بدعت هاشان می شود واجب است نپذیرند، و پذیرفتن آن جائز نیست و اگر احتمال عکس این در بین باشد آن وقت باید جهات اهم و مهم را مشخص نموده همانطور که قبلاً گفتیم جانب اهم رعایت شود.
- اگر در قبول هدایای آنان تقویت شوکت آنان و جرئت یافتنشان بر ظلم یا بر رسمی کردن بدعت هایشان شود، قبول آن حرام است، و اگر احتمال آن محذورها داده شود احتیاط آن است که قبول نکنند و اما اگر عکس شد واجب است کلیه جهات رعایت شده اهم را مقدم شمرند. (امام خمینی، بی تا، ج ۲، ص ۱۳۰)

ه) ولایت و حکومت فقیهان در قالب نایبان عام امام عصر:

ایشان در عصر غیبت فقها جامع شرایط و نواب عام را قائم مقام حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در فتوی و قضا و امور مالی از جمله گرفتن خراج و مالیات و سایر شئون امامت به جز جهاد می دانستند، و مراجعه به غیر اینها را برای مردم جایز نمی دانستند. و وقت در سرپرستی و اداره امور سیاسی را لازم می دانستند ایشان در حالیکه پذیرفتن امور سیاسی و شرعی را فقها جامع شرایط از سوی حاکمان جور جائز نمی دانستند در همان حال نیز اگر بر اساس مصلحت و برای اجرای برخی امور شرعیه در پشت پرده سیاسیات بود را واجب دانستند:

- جائز نیست کسی متکفل امور سیاسی از قبیل اجرا حدود و امور قضا و امور مالی نظیر گرفتن خراج و مالیات شرعی شود مگر امام مسلمین علیه السلام و یا کسی که امام معصوم او را برای اینگونه امور نصب کرده باشد.
- در عصر غیبت ولی امر و سلطان عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف نواب عام آن حضرت یعنی فقها جامع شرایط فتوی و قضاء، قائم مقام آن جناب در اجراء سیاسات و سایر شئون امامت هستند به جز ابتدا کردن به جهاد که مخصوص امام معصوم علیه السلام است.
- بر نواب عام امام علیه السلام واجب کفایی است که با داشتن بسط ید و ترس نداشتن از احکام جور به هر اندازه که ممکن است به امور نام برده قیام کنند. (امام خمینی، بی تا، ج ۲، ص ۱۳۳)
- جائز نیست کسی از سوی سلطان جائز و ظالم، متصدی حدود و قضا و غیر آن شود تا چه رسد به اجرای سیاسات غیر شرعی ...

- اگر فقیه جامع الشرایط از طرف والی جور امری از امور سیاسی و قضایی و امثال آن را به خاطر مصلحتی به عهده گرفت، جائز و بلکه واجب است بر وی که در پشت پرده سیاست حدود شرعیه را جاری نموده و در مقام قضاء طبق موازین شرعی حکم کند و یا متصدی امور مالی و حسبی شود و نمی تواند از حدود الهی تجاوز کند. (امام خمینی، بی تا، ج ۲، ص ۱۳۳)

- اگر فقیه تشخیص دهد که متصدی شدنش از طرف والی جائز باعث می شود حدود شرعی و سیاست الهیه اجرا می شود، واجب است متصدی بشود، مگر آنکه مفسده متصدی شدنش عظیم تر از ترک جاری شدن احکام الهی باشد. (امام خمینی، بی تا، ج ۲، ص ۱۳۴)

الف-۲) کادرسازی از میان علما و طلاب حوزه های علمیه:

از اقدامات دیگر امام خمینی کادر سازی از میان طلاب و علما بود، ایشان این امر را از طریق پیامهای مکرر به طلاب پی گیری می کرد؛ که در ذیل برخی از بیانات امام، مطرح می گردد :

ا) ضرورت دفاع از اسلام و مصالح مسلمین :

ایشان در ۲۳ آذر ۱۳۴۴ خطاب به علما و فضلا تهرانی مقیم حوزه علمیه قم چنین فرمودند:

«امید است ان شاء الله طبقه جوان حوزه های علمیه با مجاهدات نفسانی و خلوات با خدای تعالی خود را برای دفاع از احکام مقدسه اسلام و مصالح مسلمین مجهز فرموده تا در آتیه نزدیکی که عهده داری و پاسداری از قرآن مجید و احکام آسمانی به آنها محول می شود مهیا برای خدمت بوده و از بذل هیچ چیز در راه حراست آن مضایقه نفرمایند. این جانب در این تبعیدگاه ثانوی، چشم امیدم به آتیه طبقه جوان متدین ممالک اسلامی و خصوص محصلین ارجمند حوزه های دینی دوخته شده و در تحت قُباب مطهره ائمه اسلام- علیهم الصلاه و السلام- موفقیت آنها را خواستار و عظمت اسلام و مسلمین و حوزه های مقدسه را خواهانم. و السلام علیکم و رحمه الله.» (صحیفه امام، ج ۲، ۱۳۷۹، ص ۵۵)

ب) جلوگیری از سلطه اجانب:

سلطه اجانب یکی از منکراتی است که امام خمینی آن را موجب به خطر افتادن حیثیت اسلام و مسلمین می دانستند و دفاع در برابر آن را به همه بخصوص علما روحانیون لازم می دانستند.

ایشان خطاب به روحانیون شیرازی حوزه علمیه قم در ۲۳ آذر ۱۳۴۴ خطرهای زیر را گوشزد نمودند:

۱- سرعت تبلیغات و شدت پایگاههای تبلیغاتی اجانب علیه اسلام و خلاف واقع نشان دادن آن

۲- تحت فشار قرار دادن حوزه های علمیه و دینیه که تنها سد جلوگیری از تجاوز اجانب هستند.

و راه مبارزه با این وضعیت را استقامت علما، و مهیا شدن برای پذیرفتن ناملایمات و همچنین معرفی اسلام به صورتی که هست.

«در این عصر که مع الأسف اجانب با سرعت و شدت پایگاههای تبلیغی و غیر تبلیغی را در ممالک اسلامی مستقر و محکم می نمایند و با تبلیغات ضد انسانی به دست مطبوعات و غیر آن، احکام مترقی اسلام را در انظار بر خلاف واقع معرفی می کنند و حوزه های علمیه و دینیه را که یگانه پایگاه حفظ عظمت اسلام و استقلال ممالک اسلامی است و تنها سد جلوگیری از تجاوز اجانب است در تحت فشار همه جانبه قرار داده اند، وظیفه علمای اعلام و مبلغین عظام و افاضل گرام است که در کمال پایداری و استقامت، از اسلام و حوزه های دینی دفاع فرمایند و با تبلیغات خود اسلام را به آن نحو که هست معرفی فرمایند. شما آقایان محترم که در آتیه وظیفه سنگینی به خواست خداوند تعالی خواهید داشت، لازم است خود را مجهز نمایید و برای اعلای کلمه حق مہیای ناملایمات و سختیها شوید تا موجبات سرافرازی ملت مُسلم و علمای اسلام را فراهم نمایید.» (صحیفه امام، ج ۲، ۱۳۷۹، ص ۵۵)

ج) استقامت در برابر توطئه های استعمار و رژیم :

ایشان در تاریخ ۱۳۴۶/۱/۲۷ در نامه ای خطاب به علما و روحانیون حوزه های علمیه قم، مشهد و تهران توطئه های رژیم و استعمار را چنین معرفی نمودند:

۱- محو اسلام و احکام اسلام

۲- قانون سربازی برای طلبه ها به منظور نفوذ اسرائیل و اجانب

۳- تمجید علما از جنایات و خیانت های رژیم به عنوان ترقی یا از سر راه برداشتن آنها

۴- حذف قانون اساسی مبتنی بر اسلام

۱- نقشه استعمار محو اسلام :

«نقشه استعمار محو اسلام و احکام مقدس قرآن است. دستگاه جبار مجری مقاصد شوم آنهاست؛ نقشه

آن است که به اسم اصلاحات، مملکت را به حال عقب افتادگی نگاه دارند و به اسم دانش دوستی و سپاه

دانش، دانشگاه و مدارس علمیه را بکوبند و با نام اسلام احکام مقدس آسمانی را پایمال کنند و با اسم مقدس اسلام و قرآن احکام مسلّمه آن را یکی پس از دیگری محو کنند.»

۲- هدف از نظام اجباری راهی برای نفوذ اجانب و اسرائیل:

«شما باید به نظام اجباری بروید و در حبس و زجر و فشار و اهانت و تبعید به سر برید تا راه برای عمل اجانب و عمل اسرائیل باز شود.»

۳- شرط عدم حذف علما، تمجید از جنایات و خیانت‌های رژیم به اسم ترقی:

«کاخ‌نشینان باید در شهوات و هرزگی‌ها غوطه‌ور شوند تا خوش خدمتی کنند و طبقه مزاحم یعنی علمای اعلام اسلام و دانشمندان و جوانان بیدار را از سر راه بردارند؛ خطبا و گویندگان باید از گفتار دم ببندند، مگر آنکه از جنایات و خیانت‌های آنها به اسم ترقی و پیشرفت تمجید کنند.»

۴- نقشه آنها محو قانون اساسی مبتنی بر اسلام است:

«نقشه محو و مسخ قانون اساسی است که در آن تضمین اسلام و مذهب و احکام شده است؛ قانونی که در آن تضمین آزادی‌های فردی و اجتماعی شده است باید برود و به جای آن سرنیزه، اختناق، حبس بیاید. اینها خیالات خامی است که دستگاه دست‌نشانده و نوکر مآب در مغزهای تکان نخورده خود پخته‌اند؛ غافل از آنکه با عواطف و احساسات یک ملت بزرگ نمی‌توان بازی کرد. غافل از آنکه دستگاه خدای بزرگ را نمی‌شود به بازی گرفت.»

امام خمینی در همین پیام راه‌های مبارزه را نیز چنین بیان نمودند:

۱- صبر و استقامت

۲- عدم تسلیم و مدارا

۳- اتحاد و برادری

۴- نپذیرفتن ذلت و خواری

۱- صبر و استقامت موجب شکست دستگاه حاکم:

«من به شما آقایان محترم و به ملت ایران اطمینان می‌دهم که دستگاه با شکست مواجه خواهد شد. پیشینیان آنها سیلی اسلام را خوردند، اینها نیز خواهند خورد. شما فضلالی محترم و دانشجویان جدید و

قدیم صبور باشید و استقامت کنید. در مقابل ظلم تسلیم نشوید. اینها رفتنی هستند و شما باقی هستید. سرنیزه در مقابل عواطف یک ملت دوام ندارد. این شمشیرهای کند و عاریتی در غلاف خواهد رفت. ما روزهای بسیار سیاه، بسیار وحشتناک و بسیار اسف انگیز در حکومت اسلاف اینها دیده‌ایم؛ ما با حکومت اختناق و ترور، با حکومت غارت و ستمگری، با سلب آزادیهای همه جانبه مواجه بودیم و استقامت کردیم تا آنها رفتند؛ شما هم استقامت کنید تا اینان نیز بروند و به جزای اعمال خود برسند.»

۲- تسلیم و مدارا موجب نابودی مردم :

«تسلیم نشوید. زیر بار امتحانات پوچ آنها نروید. نقشه آن است که قدم به قدم پیشروی کنند. هر قدر شما عقب‌نشینی کنید آنها پیشروی می‌کنند. آنها کمر به نابودی شما بسته‌اند. گمان نکنید با ملایمت و تسلیم دست بردار هستند، بلکه با استقامت و ایستادگی و اظهار حق و فریاد مظلومانه عقب می‌نشینند.»

۳- اتحاد و برادری موجب پایداری احکام خداوند:

«ملت را و ملل آزاد دنیا را از ستمگری دستگاه و مظلومیت ملت مسلمان ایران آگاه کنید. با هر وسیله ممکنه جنایات اینها را به دنیا برسانید. خدای متعال با شماست. دست اتحاد و برادری به هم دهید و از اختلافات جزئی دست بکشید تا زنده بمانید، تا احکام خداوند پایدار بماند.»

۴- مرگ با عزت بهتر از زندگی ننگین است:

«حضرات مراجع عظام و علمای اعلام- دامت برکاتهم- راضی به محو حوزه‌های دینی با ذلت و خواری نشوند. مرگ با عزت از زندگانی با ذلت و تحت اسارت بهتر است. از خدای بزرگ عظمت اسلام و مسلمین را خواستار است. وَلَا تَهْنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَ اَنْتُمْ اَلْاَعْلَوْنَ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. و السلام علیکم و رحمۃ اللّٰه و برکاته. « (ج ۲، ۱۳۴۶)

(د) قیام علیه پهلوی براساس وظیفه به عنوان بزرگترین منکر:

حضرت امام خمینی در تاریخ ۱۴ آبان سال ۱۳۴۷، در نامه ای لزوم براندازی سلسله پهلوی و قیام را به حسب وظیفه، گوشزد نمودند. امام در این جا نیز قیام را یک تکلیف و وظیفه دانستند، حتی اگر با شکست مواجه شود. ایشان رضای خداوند را در همه حال مد نظر داشتند.

«... قیام به وظایف به مقدار امکان لازم است، و اگر کوتاهی در آن نکنیم باکی نیست؛ فرضاً با شکست ظاهری مواجه شویم لکن رضای خدای تعالی را اگر موفق شویم جلب کنیم، امور دیگر سهل است. این

جانب لحظات آخر عمر را می‌گذرانم و از اوضاع عمومی و خصوص حوزه‌های علمیه نگران و نمی‌دانم با آن تندروییهای آنها و این سهل انگاری ماها امر به کجا منجر می‌شود؟ «وَالَّذِي يُؤْتِي السَّكِينِ فِي الْجَمْلَةِ: إِنَّ لِلْبَيْتِ رَبًّا»... و این رشته بحمد الله گسستنی نیست، هر چه باریک شود. شما طبقه جوان مأیوس نباشید و با اراده و عزم راسخ مہیای خدمت و فرصت باشید. سلف صالح ما- رضوان الله علیهم- فرصت عجیبی را در موقع رفتن سلف خبیث از دست دادند. و پس از آن هم فرصتهایی بود و از دست رفت تا این مصیبتها پیش آمد. و تا این شجره خبیثه برپاست امید خیری نیست. از خداوند تعالی اصلاح حال عموم مسلمین و خصوص حوزه‌های دینیه و بیداری آنها را خواهانم. از جنابعالی امید دعای خیر دارم. و السلام علیکم. ۱۳ شعبان ۸۸- روح الله الموسوی الخمینی»

ب) آگاه‌سازی عمومی:

در آن زمان درک فساد ظالمانه بودن اوضاع کشور و همزمان نضج آرمان‌های پسندیده دینی در جان ملت مسلمان به نهضت قوام بخشید و به این ترتیب راه را برای ادامه نهضت تا تحقق آرمان «نظام اسلامی» هموار ساخت. انتشار و رواج افکار نو درباره ایجاد نظام اسلامی از سوی شخصیتی همچون امام خمینی، که از فقه برای زندگی و فقه سیاسی سخن می‌گفت، می‌توانست موجب آسانی در آگاهی بخشی عمومی و نظام مطلوب دینی شود. (جلالی، ۱۳۷۸، ص ۲۸)

امام خمینی برای آگاه‌سازی عمومی، هم رابطه دین و سیاست را بیان می‌کرد و هم اقدامات ضد دینی رژیم، مانند نقض قوانین اسلام، رابطه با اسرائیل و مانند اینها را به مردم گوشزد می‌کرد. همزمان با عموم مردم، دانشجویان، گروه عمده‌ای بودند که مخاطب آگاهی‌بخشی‌های امام بودند. ایشان از آنها می‌خواستند که برای پیاده کردن حکومت اسلامی بیشتر اهتمام ورزند. (ورعی، ناصری، ۱۳۸۸، ص ۱۷۰) در همین جاست که امام خمینی اوضاع اسف بار و ظالمانه را از طریق نامه و پیام برای مردم و دانشجویان تبیین می‌نماید. همچنین امام در کتاب تحریر الوسيله نیز از مردم خواستند که در اجرا امور سیاسی و امور حسبيه در عصر غیبت به کمک فقها بشتابند. در ادامه به برخی از پیام‌های امام که در همین زمینه است پرداخته می‌شود.

اتحاد دانشجویان در ادامه مبارزات :

امام خمینی رضوان الله تعالی علیه با ارسال پیامی توسط دبیر امور بین المللی کنفدراسیون جهانی دانشجویان در ۴ تیرماه سال ۱۳۴۵، آنها را به اتحاد فرا خوانده و اینکه مردم ستمدیده در ایران را یاری کنند، و همراهی روحانیون و خودشان را بر اساس اصول و احکام اسلامی در این راه را اعلام کردند.

... دانشجویان باید متحداً به مبارزات خود ادامه دهند و مردم ستمدیده ایران و آنچه بر آنان می‌گذرد را فراموش نکنند. آینده مملکت به دست جوانان سپرده می‌شود و در حفظ و حراست آن نباید غفلت کنند. ما روحانیون با شما در این راه همراه هستیم و بر اساس احکام اسلام با شما همکاری می‌کنیم. (صحیفه امام، ج ۲، ۱۳۷۹، ص ۸۷)

همچنین ایشان در پیامی دیگر خطاب به انجمن اسلامی دانشجویان در اروپا در سال ۱۳۴۶ آینده درخشانی برای ملت مظلوم نوید دادند، آن بدست نمی‌آید مگر در سایه اتحاد و ایمان و راهنمایی قرآن.

پیوستگی، قدم اول است که به رغم اجانب و نوکرهای چشم و زبان بسته آنها، در راه آزادی ملت‌های زیر دست برداشته شده، و اساس و زیر بنای شکست نهایی چپاولگران و عمال خبیث کسانی است که با تبلیغات مسموعه، سالیان دراز شما برادران و فرزندان ملت را مانند دشمنان به جان هم افکنده و هر کدام از دیگری بیزاری می‌جستند و در این میان دشمنان ستمگر ملت‌های ضعیف، بر مرکب آمال به تاخت و تاز و بندکشدن ملل اسلامی و مکیدن خون آنها با کمال امنیت و آرامش خاطر اشتغال داشتند.

اکنون که می‌بینم شما فرزندان عزیز، شاهراه اساس را یافته و بر پایه وحدت اسلامی به هم پیوسته‌اید، و نور تابناک قرآن مجید- دستور آزادی ملل ضعیف و راهنمای چگونگی نهضت مردان تاریخ و پیمبران پاک در هر عصری بر ضد ستمگران و استثمار و استعمارپیشگان- بر قلب‌های شما پرتو افکنده است، به خود نوید می‌دهم که به خواست خدای بزرگ آتیه درخشان نزدیکی در انتظار ملل مظلوم است.

همچنین ایشان جوانان را توصیه می‌کنند که خیانت‌ها و جنایت‌های رژیم را بر ملا کرده، و از اختلاف و تفرقه بپرهیزند.

بر شما جوانان روشنفکر است که از پای ننشینید تا خواب رفته‌ها را از این خواب مرگبار برانگیزانید؛ و با فاش کردن خیانت‌ها و جنایت‌های استعمارگران و پیروان بی‌فرهنگ آنها غفلت زده‌ها را آگاه نمایید، و از اختلاف کلمه و تفرقه و هواهای نفسانی که رأس همه فسادهاست احتراز کنید، و به خداوند تبارک و

تعالی روی نیاز آورید که شما را در این راه هدایت فرماید، و با جنود فوق طبیعت کمک کند؛ اِنَّهُ وَّلِيُّ قَدِيرٌ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ تَقَدَّسَ: وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَ اِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ. (صحیفه امام، ج ۲، ۱۳۷۹، ص ۱۴۲)

یکی دیگر از مواردی که از امام خمینی برای آگاهی دادن مردم، جوانان، حوزه های علمیه می توان نام برد نامه سرگشاده ایست که حضرت امام خمینی در تاریخ ۲۶ فروردین ۱۳۴۶ به امیر عباس هویدا نخست وزیر وقت فرستادند، ایشان در این نامه ضمن بر شمردن خیانت ها و فجایع به بار آورده شده توسط رژیم در انتهای نامه آن را برای تنبه و آگاهی علما و مردم نیز ذکر نمودند. ایشان هر چند در سال های اولیه تبعید، به ظاهر مستقیماً در مقابل رژیم قرار ندارند، اما بر خود لازم دانستند که به عنوان یک تکلیف، خیانت دولت را به او گوشزد نمایند. شاید بتوان گفت که حضرت امام خمینی با این نامه حجت را بر شاه و دولت تمام نمود. امام در این نامه اصلاحات را نغمه ناموزونی خواندند که بیشتر از هر زمان بر فقر و بیچارگی مردم ایران افزود و بازار را ور شکست نمود. حکومت آنها را قرون وسطایی، حکومت سر نیزه و زجر و حبس، اختناق و سلب آزادی و وحشت و قلدری خواند، که به نام مشروطیت بیشترین ضربه را به پیکر قرآن کریم و احکام اسلام زد. ایشان موارد زیر را به عنوان خیانت و جنایت رژیم مطرح نموده که ناظر بر همه آنها هستند و دم بر نمی آورند و در قبرستانی به نام ایران فاتحه می خوانند.

۱- نتیجه اصلاحات فقر و بیچارگی مردم و بازار سیاه برای اجانب

۲- شکل حکومت، حکومت سر نیزه، قرون وسطایی، زجر، حبس، وحشت و قلدری و استبداد. که با اسم مشروطیت، بدترین شکل حکومت استبدادی و خودسری و با نام اسلام، بزرگترین ضربه به پیکر قرآن کریم و احکام آسمانی است.

۳- برگزاری جشن های غیر ملی که موجب مصیبت های جانگداز برای اسلام و مسلمین و ملت فقیر پابرنه ایران است.

۴- تسلط اسرائیل بر شئون اقتصادی کشور، بلکه به طوری که گزارش داده اند دخالت اسرائیل در فرهنگ

۵- ترویج فساد اخلاق، سلب امانت و دیانت در اعماق دهکده ها

۶- تشکیل صندوق به اسم تعاون و اخاذی و غارتگری مأمورین از دهقان

۷- هتک نوامیس مسلمین و اسلام و ...

«جناب آقای هویدا، لازم است نصایحی به شماها بکنم و بعضی از گفتنیها را تذکر دهم؛ چه مختار در پذیرش آن باشید یا نه.

موجب کمال تأسف است که نغمه ناموزون اصلاحات شماها تقریباً از حدود تبلیغات رادیو و روزنامه‌های غیر آزاد و بعضی نوشته‌های مشحون به گزافه تجاوز ننموده. نتیجه این همه هیاهو و تبلیغات سر تا پا گزاف، بازار سیاه برای اجانب است و ملت را به حال فقر و عقب افتادگی به اسم ملت متری ننگه داشتن است... چطور وجدان خودتان را راضی می‌کنید برای حکومت زودگذر این قدر چاپلوسی از اجانب کرده، ذخایر ملت را به رایگان و یا مقداری ناچیز تسلیم آنها نموده و ظلم و ستم به زیردستان یعنی ملت بدبخت می‌کنید؟

حکومت پلیسی غیر قانونی شما و اسلاف شما به خواست آنان که می‌خواهند ملل شرق به حال عقب افتادگی باقی باشند، حکومت قرون وسطایی، حکومت سرنیزه و زجر و حبس، حکومت اختناق و سلب آزادی، حکومت وحشت و قلدری است. با اسم مشروطیت، بدترین شکل حکومت استبداد و خودسری و با نام اسلام، بزرگترین ضربه به پیکر قرآن کریم و احکام آسمانی است..

جشنهای غیر ملی که به نفع شخصی در هر سال چندین مرتبه تشکیل می‌شود و در هر مرتبه مصیبتهای جانگداز برای اسلام و مسلمین و ملت فقیر پابرنه ایران به بار می‌آورد، یکی از آنهاست.

توأم با این جشنهای نامیمون آن قدر هتک نوامیس مسلمین و اسلام بوده است که قلم را عار است از ذکر آن. شماها در کاخهای مجلل... ناظر فقر و گرسنگی ملت، تسلط اسرائیل بر شئون اقتصادی کشور، بلکه به طوری که گزارش داده‌اند دخالت اسرائیل در فرهنگ می‌باشید؛ ...

ناظر ترویج فساد اخلاق، سلب امانت و دیانت در اعماق دهکده‌هایی هستید؛ ناظر تشکیل صندوق به اسم تعاون و اخاذی و غارتگری مأمورین از دهقان گول خورده و پشیمان هستید؛ بالاخره ناظر حبسها و ارباب تبعیدهای غیر قانونی هستید و در خوشی و عیاشی و بازیهای خجالت آور غوطه خورده به قبرستانی که نامش ایران است فاتحه می‌خوانید.

... آقای هویدا، من وظیفه دارم شماها را نصیحت کنم. شماها از این ملت و در این آب و خاک پرورش پیدا کرده و صاحب عناوین شده‌اید. این قدر با حیثیت این ملت بازی نکنید به جای این همه گزافه و جنجال، خدمتی به این سر و پابرنه‌ها کنید یا لا اقل این قدر با بهانه‌های مختلف آنها را رنج ندهید ... با

اسرائیل دشمن اسلام و مسلمین، آواره‌کننده بیش از یک میلیون مسلم بی‌پناه، پیمان برادری نبندید؛ عواطف مسلمین را جریحه‌دار نکنید؛ دست اسرائیل و عمال خائن آن را به بازار مسلمین بیش از این باز نکنید؛ اقتصاد کشور را به خاطر اسرائیل و عمال آن به خطر نیندازید؛ فرهنگ را فدای هوس آنها ننمایید؛ از خدای بزرگ بترسید؛ اینها شمه‌ای از فجایع شماهاست نسبت به دین و دنیای ملت و گفتنی زیاد است؛ می‌گویم، شاید شماها متنبه شوید و به خود آیید؛ شاید مراجع اسلام و علمای اعلام و خطبای محترم احساس وظیفه کنند؛ شاید طبقه جوان و روشنفکر و اصناف مختلفه ملت، بیدار شده احساس وظیفه کنند؛ شاید جوامع بشری و مدعیان بشر دوستی احساس وظیفه کنند؛ شاید سازمان ملل و غیر آن، بیش از این به نفع کشورهای بزرگ راضی نشوند ملل ضعیف پایمال شوند؛ شاید هیأت حاکمه و دستگاه جبار تا دیر نشده به خود آیند. ان ربک لبالمرصاد و اللّٰه من ورائهم محیط . و السلام علی من اتبع الهدی.» (صحیفه امام، ج ۲، ۱۳۷۹، صص ۱۲۴-۱۲۳)

نکته قابل توجه در مباحث بالا این است که حضرت امام خمینی برای زمینه سازی و آمادگی عمومی، مردم را با منکرات رژیم پهلوی و راه مبارزه با آن آشنا نمودند و آن را در همه جا و در هر فرصت بدست آمده تکرار می نمودند به عنوان وظیفه ای که باید به آن عمل نمود.

مواردی که امام از آن به طور مکرر به عنوان منکر رژیم پهلوی یاد می نمودند، و مبارزه با آن را لازم و موجب حفظ و تقویت اسلام و مسلمین می دانستند، عبارتند از:

۱- سلطه اجانب و لزوم مبارزه با آن بر اساس قاعده نفی سبیل.

۲- دوستی و هم پیمانی با اسرائیل که موجب به خطر افتادن اسلام و مسلمین می شوند.

۳- استبداد پهلوی، از جمله فقدان آزادیهای سیاسی، و ضرورت مبارزه با آن.

۴- کشتار بی گناهان.

۵- اسلام زدایی در پوشش های مختلف و نقض قوانین اسلام.

۶- ظلم ستیزی و مبارزه با ظلم و عدم ظلم پذیری نیز از مواردی است که امام بر آن تأکید فراوان داشتند.

ایشان راه های مقابله و مبارزه را نیز صبر و استقامت، اتحاد و همبستگی و... بیان نمودند. و در همه کارها تکیه بر نیروهای مردمی، مسلمان، و انقلابی را همیشه تأکید داشتند.

در ضمن همانطور که بیان شد امام خمینی در کتاب تحریر الوسیله مواردی را در رابطه با مراجعه مردم به فقها گوشزد می نمایند. در ادامه به برخی از این موارد پرداخته می شود:

۱- کمک به فقها در امور حسیه به قدر مقدور:

- بر مردم واجب کفایی است که فقها را در اجرا سیاست و سایر امور حسیه ای که در عصر غیبت مختص به آنان است تا حد امکان کمک و مساعدت کنند، اگر امکان ندارد به مقداری که امکان دارد یاری دهند. (امام خمینی، بی تا، ج ۲، ص ۱۳۳)

۲- برای رفع مشکل مراجعه به فقیه جامع شرایط نه قاضیان جور:

- برای مسلمان جائز نیست که در خصومتها و مرافعات به قاضیان جور مراجعه بلکه به دو طرف دعوا واجب است به فقیه جامع شرایط مراجعه کنند و اگر با امکان رجوع به وی به دیگری مراجعه کنند آنچه با حکم او به دستشان آید حرام است.
 - اگر مدعی، خصم خود را دعوت کند که برای فصل خصومت نزد فقیهی بروند بر خصم واجب است دعوت او را قبول کند، همچنانکه اگر خصم راضی باشد که مرافعه را نزد فقیه ببرند برای مدعی جائز نیست به دیگری رجوع کند. (امام خمینی، بی تا، ج ۲، ص ۱۳۳)
- بنابراین حضرت امام خمینی با درایت و هوشیاری در این سال ها زمینه را برای یک قیام و تشکیل حکومت اسلامی آماده نمودند.

۵-۲-۲) طرحی برای قیام علیه نظام شاهنشاهی:

همانطور که دیدیم رفتارهای امام خمینی در سال های بین ۱۳۴۳ و ۱۳۴۸ بیشتر نشان از تلاش برای وجود آمدن شرایط و آماده شدن زمینه دارد. در نتیجه ایشان با آماده شدن نسبی شرایط در سال ۱۳۴۸ ایده انقلاب اسلامی را به طور رسمی و صریح در یک حلقه وسیع از شاگردان و یاران خود مطرح نمودند. ایشان در بهمن ماه آن سال در ادامه درس خارج مکاسب، بحث ولایت فقیه را آغاز و در ضمن آن، انقلاب سیاسی در جهان اسلام را مطرح کرد. (ورعی، ناصری، ۱۳۸۸، ص ۱۷۰) امام با طرح سلسله مباحث حکومت اسلامی جان تازه ای را در کالبد نهضت دمید. و با این کار تکلیف طرفداران اندیشه خود را در میان انواع تفکرات سیاسی روشن ساختند، و گفتمان جدیدی را مطرح کردند که مسیر انقلاب اسلامی را از مشروطیت جدا کرد. این نظریه رسماً از لزوم یک «انقلاب سیاسی اسلامی» برای سرنگونی

نظام شاهنشاهی حمایت می نمود. (اشرفی، ۱۳۸۷، ص ۱۶۹) ویژگی خاص امام خمینی این است که در بحث از ولایت فقیه، قضیه حکومت را پیش می کشد، نقطه عزیمت امام به حاکم معطوف می شود و قائل است به این که فقیه عادل باید در زمان غیبت معصوم حکومت را در دست گیرد.

امام در همان آغاز، ولایت فقیه را به عنوان موضوعی مطرح نمودند که تصورش موجب تصدیق آن می شود. بعد با اشاره به تبلیغ دشمنان و غفلت حوزه های علمیه از ابعاد اجتماعی و سیاسی اسلام، لزوم معرفی چهره اسلام را یادآور شدند و ضمن نقد قوانین رژیم شاه بر لزوم اجرای قوانین اسلامی در تمام زمینه ها تأکید نمودند.

امام خمینی ضمن بیان اینکه اسلام دین جامع و کاملی است که برای همه شئون زندگی از جمله بعد سیاسی آن، برنامه دارد و دیگر اینکه با غیبت امام معصوم این برنامه ها تعطیل نشده است، و مسلمانان باید برای برقراری حکومت اسلامی که در رأس آن فقیه عادل است قیام کنند؛ از این رو فقیه در این مورد جایز نیست، و لوائیکه امر به معروف و نهی از منکر نیز اثر ندارد، نباید دست از آن برداشت، بلکه باید زمینه ایجاد کرد که اثر گذاری آن محقق گردد.

مهمترین موارد مطرح شده در بحث ولایت فقیه امام خمینی در نجف اشرف شامل موارد زیر است:

الف) ضرورت برپایی انقلاب سیاسی - اسلامی

ب) ضرورت براندازی رژیم پهلوی و نفی رژیم پهلوی

ج) ایجاد حکومت اسلامی با وجود حاکم صالح که همان ولی فقیه است .

مطرح نمودن این موارد نشانگر اوج مبارزه و رویارویی امام خمینی در برابر رژیم پهلوی دوم است. تا جایی که این موضوع «در حوزه نجف عکس العمل های زیادی را در پی داشت و عده ای نیز مخالف آن بودند. سید حمید روحانی در کتاب «نهضت امام خمینی» می نویسد: «شهید آیت الله سید مصطفی خمینی در این باره گفته بود: به نظر من جا داشت حوزه خواب زده نجف بیش از نیم قرن از وجوهات اسلامی استفاده کند تا امروز خمینی بتواند چنین طرحی را در این حوزه مطرح سازد» (رنجبریان، ۱۳۸۵، ص ۱۷) امام خمینی که تا آن زمان اصل و اساس رژیم پهلوی را نشانه نگرفته بود و یا به طور صریح نظام شاهنشاهی را مغایر با دین اسلام معرفی نکرده بود، اما با طرح این اندیشه، عملاً رژیم را زیر سؤال برد. بخصوص که تکثیر و نشر جزوات نوارهای درسی ولایت فقیه امام خمینی در ایران جان تازه ای به مبارزه

بخشید. امام خمینی به جز مطرح نمودن مسأله ولایت فقیه در سال ۱۳۴۸ و نشر آن در ایران به وسیله علمایی که از شاگردان برجسته ایشان بودند، در هیچ لحظه ای از مبارزه با ترفندها و اقدامات ظالمانه شاه علیه اسلام و ملت و افشاگری بر علیه او دست بر نداشت. اکنون برخی از مهمترین مباحث ولایت فقیه را بررسی مینمائیم.

۵-۲-۲ الف) مخالفت با نظام سلطنتی بعنوان بزرگترین منکر و تشکیل نظام اسلامی به عنوان بزرگترین معروف:

حضرت امام رضوان الله تعالی علیه در تشریح لزوم انقلاب سیاسی و قیام ابتدا به وضع حکومت‌های بعد از رحلت حضرت رسول صلی الله و علیه و آله پرداختند و برنامه حکومتی آنها را مغایر با دین اسلام معرفی نمودند، از نظر ایشان اشکال حکومتی جهان اسلام بعد از پیامبر (به جز حکومت کوتاه مدت امام علی (ع) و نیز حکومت امام حسن، اعم از حکومت‌های سلطنتی و موروثی به لحاظ شکل و محتوا مغایر با اسلام بوده است. و نظام سلطنتی را نشأت گرفته از همین زمان که معاندین مانع حکومت حضرت امیر شدند، می داند پس می توان گفت از نظر ایشان تمامی انواع حکومت‌های رایج در بین مسلمین، به علت غصب مقام حکومت و خلافت و شرک آمیز بودن آنها باید تغییر یابد. و ممانعت از این رژیم را به لحاظ عقلی و شرعی ضروری می دانستند. و بر فقهای واجد الشرائط لازم می دانستند که در صورت موجود بودن شرایط اجتماعی لازم، به طور دسته جمعی قیام نموده، حکومت تشکیل دهند.

« پس از رحلت رسول اکرم صلی الله و علیه و آله، معاندین و بنی امیه، لعنهم الله، نگذاشتند حکومت با ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام مستقر شود. نگذاشتند حکومتی که مرضی خدای تبارک و تعالی و رسول اکرم صلی الله و علیه و آله بود در خارج وجود پیدا کند. در نتیجه اساس حکومت را دگرگون کردند برنامه حکومتشان بیشترش با اسلام مغایرت داشت، رژیم حکومت و طرز اداره و سیاست بنی امیه و بنی عباس ضد اسلامی بود. رژیم حکومت کاملاً وارونه و سلطنتی شد؛ و به صورت رژیم شاهنشاهان ایران و امپراتوران روم و فراعنه مصر در آمد. و در ادوار بعد غالباً به همان اشکال غیر اسلامی ادامه پیدا کرد تا حالا که می بینیم. شرع و عقل حکم می کند که نگذاریم وضع حکومت ها به همین صورت ضد اسلامی یا غیر اسلامی ادامه پیدا کند. و ... (امام خمینی، ۱۳۸۱، ص ۳۵)

امام خمینی رضوان الله تعالی علیه ممانعت از تشکیل نظام غیر اسلامی و لازمه تشکیل حکومت اسلامی را چند چیز بر شمردند:

۱- نظام سیاسی غیراسلامی مانعی در برابر اجرای نظام سیاسی اسلامی

۲- نظام سیاسی غیر اسلامی، نظامی بر اساس شرک

۳- نظام سیاسی غیر اسلامی، مانع تربیت افراد مؤمن

۴- تأمین وحدت اسلام و حفظ اسلام از دست استعمارگران

۵- لزوم به مبارزه با انحصار طلبی و استفاده های نامشروع و نظام اقتصادی ظالمانه

الف) برقراری نظام سیاسی غیر اسلامی مساویست با عدم اجرای نظام سیاسی اسلامی:

« چون برقراری نظام سیاسی غیر اسلامی به معنای بی اجرا ماندن نظام سیاسی اسلام است. »

ب) نظام های سیاسی غیر اسلامی نظامی شرک آمیز:

امام خمینی هر حکومتی را که حاکمش اسلامی نباشد، را بر پایه طاغوت، و حکومت شرک می داند که باید آثار آن از جامعه پاک شود:

« همچنین به این دلیل که هر نظام سیاسی غیر اسلامی نظامی شرک آمیز است، چون حاکمش طاغوت است و ما موظفیم آثار شرک را از جامعه مسلمانان و از حیات آنان دور کنیم و از بین ببریم. »

ج) شرایط اجتماعی مناسب برای تربیت افراد مؤمن:

ایشان فساد را فرزند خلف حاکمیت طاغوت و نظام شرک می دانستند که مانع از تربیت افراد مؤمن در جامعه می گردد. و در این مورد چنین فرمودند:

«و باز به این دلیل که موظفیم شرایط اجتماعی مساعدی برای تربیت افراد مؤمن فراهم سازیم و این شرایط درست ضد شرایط حاکمیت طاغوت و قدرت های نارواست. و شرایط اجتماعی که ناشی از حاکمیت طاغوت و نظام شرک آمیز است لازمه اش همین فساد است که می بینید و این همان فساد فی الارض است که باید از بین برود...» .

ایشان تسلیم نشدن در برابر قوانین طاغوتیان را یکی از راه های مقابله با شرک، ظلم و فساد این حکومت ها بیان نمودند:

«... در این شرایط ... انسان مؤمن عاقل نمی تواند زندگی کند و بر ایمان و رفتار صالحش باقی بماند. دو راه پیش روی دارد یا باید اجباراً مرتکب اعمالی شود که شرک آمیز است و یا برای این که چنین اعمالی را مرتکب نشود و تسلیم اوامر و قوانین طواغیت نشود با آنها مبارزه و مخالفت کند تا شرایط فاسد را از بین ببرد.» (امام خمینی، ۱۳۸۱، ص ۳۵)

نظامی بر پایه عدل و عدالت، بدون ظلم و ستم، ستاندن حق مظلوم از ظالم، دارای استقلال و... اینها چیزهایی بود که به آرمان مردم بدل شده بود، اینجا بود که امام خمینی نظام آرمانی مردم را در سایه سار حکومت اسلامی تشریح نمودند.

(د) تأمین وحدت امت اسلام و نجات وطن اسلام از تصرف و نفوذ استعمارگران و دولت های دست نشانده:

امام خمینی ضمن گوشزد نمودن تجزیه شدن وطن اسلامی و جداسدن امت اسلامی از هم، برای ایستادگی در برابر استعمارگران و حفظ وحدت اسلامی، تشکیل حکومت را لازم می دانستند.

«وطن اسلام را استعمارگران و حکام مستبد ک جاه طلب تجزیه کرده اند. امت اسلام را از هم جدا کرده به صورت چندین ملت مجزا در آورده اند. ... ما برای اینکه وحدت امت اسلام را تأمین کنیم، برای اینکه وطن اسلام را از تصرف و نفوذ استعمارگران و دولت های دست نشانده آنها خارج و آزاد کنیم، راهی نداریم جز اینکه تشکیل حکومت بدهیم. چون به منظور تحقق وحدت و آزادی ملت های مسلمان بایستی حکومت های ظالم و دست نشانده را سرنگون کنیم؛ و پس از آن حکومت عادلانه اسلامی را که در خدمت مردم است به وجود آوریم. ...» (امام خمینی، ۱۳۸۱، ص ۳۶)

(هـ) مبارزه با انحصار طلبی و استفاده های نامشروع و نظام اقتصادی ظالمانه:

«استعمارگران به دست عمال سیاسی خود، که بر مردم مسلط شده اند، نظامات اقتصادی ظالمانه ای را تحمیل کرده اند؛ و بر اثر آن مردم به دو دسته ظالم و مظلوم تقسیم شده اند. در یک طرف صدها میلیون مسلمان گرسنه و محروم از بهداشت و فرهنگ قرار گرفته است. و در طرف دیگر، اقلیتهایی از افراد ثروتمند و صاحب قدرت سیاسی، که عیاش و هرزه گرد و فاسدند. ... علمای اسلام موظفند با انحصار طلبی و استفاده های نامشروع ستمگران مبارزه کنند، نگذارند عده کثیری گرسنه و محروم باشند، و در کنار آنها ستمگران غارتگر و حرامخوار در ناز و نعمت به سر ببرند. ... وظیفه علمای اسلام است که به

این وضع ظالمانه خاتمه بدهند؛ و در این راه، سعادت صدها میلیون انسان است، حکومت های ظالم را سرنگون کنند و حکومت های اسلامی تشکیل دهند.» (امام خمینی، ۱۳۸۱، صص ۳۷-۳۶)

امام خمینی رضوان الله تعالی علیه برقراری همه این موارد را در گرو حکومتی صالح، به همراه حاکمی که قیمی امین و صالح است، می داند. و قیام را نیز تنها چاره کشورهای اسلامی علیه حکومت های فاسد و برقراری حکومت صالح دانستند:

اجرای احکام اسلامی در گرو حکومت و حاکم صالح :

«پس، اگر احکام اسلامی باید باقی بماند و از تجاوز هیأت های حاکمه ستمگر به حقوق مردم ضعیف جلوگیری شود و اقلیتهای حاکمه نتوانند برای تأمین لذت و نفع مادی خویش مردم را غارت و فاسد کنند، اگر باید جلو بدعت گذاری و تصویب قوانین ضد اسلامی توسط مجلس هایی قلابی گرفته شود و نفوذ بیگانگان در کشورهای اسلامی از بین برود، حکومت لازم است، ... البته حکومت صالح لازم است، حاکمی که قیم امین صالح باشد. وگرنه حکومت کنندگان موجود به درد نمی خورند، چون فاسدند و صلاحیت ندارند.» (امام خمینی، ۱۳۸۱، ص ۴۱)

قیام تنها راه سرنگونی حکومت های فاسد:

«ما چاره ای نداریم جز اینکه دستگاه های حکومتی فاسد و فاسد کننده را از بین ببریم و هیأت های حاکمه خائن و فاسد و ظالم و جائر را سرنگون کنیم. این وظیفه ایست که همه مسلمانان در یکایک کشورهای اسلامی باید انجام دهند و انقلاب سیاسی اسلامی را به پیروزی برسانند.» (امام خمینی، ۱۳۸۱، ص ۳۶)

عواقب نداشتن قیم و رئیس تشکیلات رهبری :

«... چون در گذشته برای تشکیل حکومت و برانداختن تسلط حکام خائن و فاسد به طور دسته جمعی و بالاتفاق قیام نکردیم، و بعضی سستی به خرج دادند، و حتی از بحث تبلیغ و نظریات و نظامات اسلامی مضایقه نمودند، بلکه بالعکس به دعاگویی حکام ستمکار پرداختند! این اوضاع به وجود آمد، نفوذ حاکمیت اسلام در جامعه کم شد؛ ملت اسلام دچار تجزیه و ناتوانی گشت؛ احکام اسلام بی اجرا ماند، و در آن تغییر و تبدیل واقع شد؛ استعمارگران برای اغراض شوم خود به دست عمال سیاسی خود قوانین خارجی و فرهنگ اجنبی را در بین مسلمانان رواج دادند و مردم را غریزه کردند. اینها برای این بود که

ما قیم و رئیس تشکیلات رهبری نداشتیم. ما تشکیلات حکومتی صالح می خواهیم.» (امام خمینی، ۱۳۸۱، ص ۴۱)

۵-۲-۲ ب) شاخصه حکومت و حاکم اسلامی از منظر امام :

حضرت امام خمینی در پی تبیین مسئله قیام، و ضرورت تشکیل حکومت، شاخصه های حکومت صالح و حاکم صالح را نیز بیان نمودند.

ایشان حکومت اسلامی را با هیچ یک از حکومت های استبدادی، مطلقه و سلطنتی، شاهنشاهی و امپراطوری یکی نمی دانستند؛ و دلایل آن را نیز چنین بیان می نمودند:

الف) رئیس دولت در آن خودرأی و مستبد نیست.

ب) در مال و جان مردم به دلخواه تصرف نمی کند.

ج) هرکس را بخواهد نمی کشد و هر کس را بخواهد انعام نمی کند.

د) املاک و اموال ملت را بی جهت به این و آن نمی بخشد. (امام خمینی، ۱۳۸۱، ص ۴۳)

هـ) «در حکومت اسلامی اثری از کاخ های بزرگ، خدم و حشم، عمارات کذابی، دفتر مخصوص، دفتر ولیعهد، و دیگر لوازم سلطنت نیست.» (امام خمینی، ۱۳۸۱، ص ۴۶)

۲- ایشان حکومت اسلامی را مشروطه می دانند نه به معنای متعارف جدید بلکه از این جهت که حکومت کنندگان در اجرا و اداره آن مقید به یک مجموعه شرط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم صلی الله و علیه و آله معین گشته است. و در نتیجه حکومت اسلامی را «حکومت قانون الهی بر مردم» می دانند. که فرق اساسی آن با حکومت های مشروطه سلطنتی و جمهوری نیز در همین قانونگذاری است که در این رژیم ها نمایندگان مردم و یا شاه به قانونگذاری می پردازند. در صورتی که در اسلام قدرت مقننه و تشریع به خداوند متعال اختصاص یافته است.

(امام خمینی، ۱۳۸۱، صص ۴۴-۴۳) ایشان حکومت اسلامی را حکومت قانون می دانند که در آن حاکمیت منحصر به خداست و قانون؛ فرمان و حکم خداست، و حکومت کردن در آن به معنای تبعیت از قانون است. ایشان می فرمایند که :

« اگر حضرت رسول خلافت را عهده دار شد به امر خدا بود، نه اینکه به رأی خود حکومت تشکیل دهد و رئیس مسلمین شود و یا اینکه ایشان به حکم قانون و به تبعیت از قانون خدا حضرت امیر را به خلافت تعیین کرد، نه به این خاطر که دامادش بود... حضرت رسول هر وقت مطلبی را بیان یا حکمی را ابلاغ کرده اند، به پیروی از قانون الهی بوده است: قانونی که همه بدون استثنا بایستی از آن پیروی و تبعیت کنند. ... تبعیت از رسول اکرم صلی الله و علیه و آله هم به حکم خداست که می فرماید: و «اطيعوا الرسول» از پیامبر پیروی کنید. پیروی از متصدیان حکومت یا اولی الامر نیز به حکم الهی است... رأی اشخاص، حتی رأی رسول اکرم، در حکومت و قانون الهی هیچ دخالتی ندارد: همه تابع اراده الهی است.» (امام خمینی، ۱۳۸۱، ص ۴۵)

امام خمینی بدنبال این توضیحات شاخصه های یک زمامدار را در حکومت اسلامی نیز بیان می فرماید: از منظر امام خمینی علم به قانون و عدالت از شاخصه های یک زمامدار است.

« شرایطی را که برای زمامدار ضروری است، مستقیماً ناشی از طبیعت طرز حکومت اسلامی است. پس از شرایط عامه، مثل عقل و تدبیر دو شرط اساسی وجود دارد که عبارتند از: علم به قانون؛ عدالت. ... بنابراین نظریه شیعه در مورد طرز حکومت و اینکه چه کسانی باید عهده دار آن شوند در دوره رحلت پیغمبر اکرم تا زمان غیبت واضح است. به موجب این امام باید فاضل و عالم به احکام و قوانین و در اجرای آن عادل باشد. » (امام خمینی، ۱۳۸۱، صص ۴۹-۴۸)

امام خمینی در باره شرایط زمامدار در دوران غیبت می فرماید:

« ... اگر خداوند شخص معینی را برای حکومت در دوره غیبت تعیین نکرده است، لکن آن خاصیت حکومتی را که از صدر اسلام تا حضرت صاحب علیه السلام موجود بود برای بعد از غیبت هم قرار داده است. این خاصیت که عبارت از علم به قانون و عدالت باشد در عده بی شماری از فقهای عصر ما موجود است. اگر با هم اجتماع کنند، می توانند حکومت عدل عمومی در عالم تشکیل دهند. ... همان اختیارات و ولایتی که حضرت رسول و دیگر ائمه صلوات الله علیهم، در تدارک و بسیج و سپاه، تعیین ولات و استانداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داشتند، خداوند همان اختیارات را برای حکومت فعلی قرار داده است؛ منتها شخص معینی نیست، روی عنوان «عالم عادل» است. ... برای هیچ کس این توهّم نباید پیدا شود که مقام فقها، همان مقام ائمه علیهم السلام است، زیرا اینجا صحبت از

مقام نیست، بلکه صحبت از وظیفه است. « ولایت » مورد بحث، یعنی حکومت و اجرا و اداره، بر خلاف تصویری که خیلی افراد دارند، امتیاز نیست بلکه وظیفه ای خطیر است....»

(امام خمینی، ۱۳۸۱، صص ۵۱-۵۰)

در نتیجه امام خمینی به صراحت حکومت فقها را مطرح و سلطنت را زیر سؤال بردند، و دلایل نامشروع بودن آن را نیز بیان نمودند، شاید بتوان گفت در آن زمان حضرت امام خمینی حکومت اسلامی با حاکمیت فقها را به عنوان مقصد، و قیام علیه سلطنت را به عنوان راه رسیدن به این مقصد بیان نمودند. بنابراین امام خمینی به دنبال بحث ولایت فقیه با ادله گوناگون به اثبات آن پرداختند. از جمله این ادله می توان از مقبوله عمرین حنظله (همان ص ۸۸)، اثبات ولایت فقیه از طریق نص (ص ۱۰۴)، صحیح قداح (ص ۹۶)، مویدی از فقه رضوی (ص ۱۰۵) و... نام برد.

۳-۲-۵) مشی مبارزاتی امام خمینی جهت تشکیل حکومت اسلامی:

الف) مشی مبارزاتی امام خمینی در مبحث ولایت فقیه:

برای اینکه پیکره نهضت به استحکام کافی برسد لازم بود اراده جهاد در ملت در وسیع ترین سطح ممکن در میان اقشار جامعه منتشر شود، وقتی منابع اصلی اسلام (قرآن، حدیث، آموزش های ائمه اطهار) برای طبقه تحصیلکرده هرچه بیشتر قابل استفاده شد و اقشار مختلف توانستند ضمن درک عقاید به معنای « فقه سیاسی » اسلام دست یابند، مرگ نظام سلطنتی و استبدادی فرا رسید. (جلالی، ۱۳۷۸، ص ۳۰)

امام خمینی بعد از اثبات موضوع ولایت فقیه، جدیت در تشکیل حکومت اسلامی را لازم دانستند. و مشی مبارزاتی خویش را تشریح نمودند:

۱- تبلیغات :

امام خمینی تبلیغات را اولین حرکت در راه رسیدن به هدف می دانستند، و آن را در همه عالم مرسوم می دانستند و با توجه به اینکه همه تریبونهای تبلیغاتی، مطبوعات کتاب ها و محافل رسمی رژیم یک صدا علیه اسلام تبلیغ می کنند، مهمترین اقدام را تلاش در راه خشی نمودن این سمپاشیها دانست که می بایست با گرد آمدن عناصر کار آمد و تشکیل کانون های فکری سیاسی به گونه ای سازمان یافته توده های ملت را مخاطب قرار دهند، تا زمینه های پذیرش یک دولت حقه دینی فراهم آید :

« ما موظفیم برای تشکیل حکومت اسلامی جدیت کنیم. اولین فعالیت ما را در این راه تبلیغات تشکیل می دهد، بایستی از راه تبلیغات پیش بیایم. ... همیشه از اول قشون و قدرتی در کار نبوده است، فقط از راه تبلیغات پیش می رفته اند. قلدریها و زورگویی ها را محکوم می کردند؛ ملت را آگاه می ساختند؛ و به مردم می فهماندند که این قلدریها غلط است. کم کم دامنه تبلیغات توسعه می یافت، و همه گروههای جامعه را فرا می گرفت؛ مردم بیدار و فعال می شدند، و به نتیجه می رسیدند. ... وظیفه ما این است که از حالا برای پایه ریزی یک دولت حقه اسلامی کوشش کنیم؛ تبلیغ کنیم؛ تعلیمات بدهیم، همفکر بسازیم، یک موج تبلیغاتی و فکری به وجود بیاوریم، تا یک جریان اجتماعی پدید آید و کم کم توده های آگاه وظیفه شناس و دیندار در نهضت اسلامی متشکل شده، قیام کنند و حکومت اسلامی تشکیل دهند. » (امام خمینی، ۱۳۸۱، صص ۱۲۸-۱۲۷)

امام خمینی استفاده از اجتماعات از جمله حج و نماز جمعه و جماعت را به منظور تبلیغات و تعلیمات دینی و توسعه نهضت اعتقادی و سیاسی اسلامی ضروری می دانستند.

« بسیاری از احکام عبادی اسلام منشاء خدمات اجتماعی و سیاسی است. عبادت های اسلامی اصولاً توام با سیاست و تدبیر جامعه است. مثلاً نماز جماعت و اجتماع حج و جمعه در عین معنویت و آثار اخلاقی و اعتقادی، حائز آثار سیاسی است. اسلام اینگونه اجتماعات را فراهم کرده تا از آنها استفاده دینی بشود، عواطف برادری و همکاری افراد تقویت بشود، رشد فکری بیشتری پیدا کنند؛ برای مشکلات سیاسی و اجتماعی خود راه حل هایی بیابند؛ و به دنبال آن به جهاد و کوشش دسته جمعی بپردازند. ... امروز باید با جدیت این اجتماعات را ترتیب دهیم، و از آن برای تبلیغات و تعلیمات استفاده کنیم. به این ترتیب، نهضت اعتقادی و سیاسی اسلام وسعت پیدا می کند و اوج می گیرد. » (امام خمینی، ۱۳۸۱، صص ۱۳۲-۱۳۱)

۲- تأسی به مکتب عاشورا:

یکی دیگر از مشی های مبارزاتی امام خمینی که از ابتدای نهضت بر آن پایبند بودند و در کلاس درس ولایت فقیه، شاگردانشان را نیز به این مشی فرا خواندند، قیام حضرت سید الشهداء و درس گرفتن از این قیام بود.

ایشان از آغاز نهضت قیام امام حسین را سرمشق قرار داده بودند و با توجه به ربط وثیقی که بین چهار مقوله تقیه، امر به معروف و نهی از منکر، جهاد و شهادت، برقرار می کند، هنگامی که شهادت امام حسین علیه السلام، عاشورا و کربلا و عبارت «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا» را در نظر می گیرد، تفسیری از قیام امام حسین به دست می دهد که بتواند کنش انقلابی علیه رژیم را برانگیزاند. ایشان خاطره کربلا را با احساس حادی از ضرورت سیاسی به کار گرفته است. وقتی به عبارات امام درباره عاشورا رجوع می کنیم، ابتکار انقلابی امام را درباره حادثه عاشورا مشاهده می کنیم: «تمام انبیا برای اصلاح جامعه آمدند و همه آنها این مسأله را داشتند که فرد باید فدای جامعه شود، فرد هر چه بزرگ باشد، ... و قتیکه با مصالح جامعه معارضه کرد، این فرد باید فدا بشود. سید الشهداء روی همین میزان آمد و رفت خودش و اصحاب و انصارش را فدا کرد تا جامعه اصلاح شود» این عبارت امام در راستای نظریه خاص امام در مورد تقیه، امر به معروف و نهی از منکر است، و قرائت انقلابی امام از حادثه عاشورا را نشان می دهد.

امام در مورد رسالت ملت در قیام عاشورا می گوید:

«کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا» دستور آن است که این برنامه سرلوحه زندگی است در هر روز و در هر سرزمین باشد. این دستور آموزنده تکلیفی است و مؤرده ای؛ تکلیف از آن جهت که مستضعفان اگر چه با عده ای قلیل علیه مستکبران اگر چه با ساز و برگ مجهز و قدرت شیطانی عظیم، مأمورند چونان سرور شهیدان قیام کنند... تکلیف ما را حضرت سید الشهداء معلوم کرده است: ... از قلت عدد نترسید... قیام ایشان با تعداد کم به خاطر آن بود که «عذر را از ما ساقط کند.» (حیدری بهنوئی، ۱۳۸۱، صص ۲۴-۲۵). بر همین اساس ایشان در این سلسله درس نیز، توصیه می کردند که برای عرضه اسلام به مردم عرصه ای نظیر عاشورا بوجود بیاورید:

«... چطور عاشورا را محکم نگهداشته و نگذاشتید از دست برود، چگونه هنوز مردم برای عاشورا سینه می زنند و اجتماع می کنند، شما هم امروز کاری کنید که راجع به حکومت، موجی به وجود آید اجتماعات برپا گردد، و در ذهن مردم مطرح بماند. ...» (امام خمینی، ۱۳۸۱، ص ۱۳۳)

۳- مقاومت در مبارزه تا رسیدن به هدف:

امام خمینی معتقد بودند که برای رسیدن به هدف باید مقاومت کرد و نباید انتظار داشت که طرح انقلاب سیاسی و حکومت اسلامی به زودی ثمر دهد. در این زمینه روش امام صادق را در عزل و نصب حاکم و

قاضی بیان نمودند و فرمودند که اگر برای آن روز بود، البته کار لغوی محسوب می شد، ولی چون آن حضرت به فکر آینده بودند، فکر اصلاح امت و بشریت بودند و می خواستند قانون عدل اجرا شود، باید در هزار و چندی سال پیش طرح می دادند، تا آن وقت که ملت اسلام بیدار شد و قیام کرد، متحیر نباشد وضع حکومت اسلامی مشخص باشد. در نتیجه امام خمینی با این توضیحات، طرح قیام علیه حاکم جائز و تشکیل حکومت اسلامی را ضروری و یک تکلیف الهی می دانستند، که حتی اگر در آن زمان ثمر ندهد، ولی می تواند خطی باشد برای آیندگان، که برای آن گام بردارند و تلاش کنند. و مقاومت را بهترین راهکار و نتیجه زود رس را بی فایده، و یأس و ناامیدی را نیز صلاح نمی دانستند.

ایشان در قسمتی از سخنان خود چنین می فرمودند:

«مردان بزرگ... برای پیشبرد هدف خویش در هر شرایطی که باشند، طرح نقشه می کنند تا بعداً اگر توانستند شخصاً آن طرح را به مرحله اجرا در آورند؛ و اگر خودشان فرصت نیافتند، دیگران هر چند بعد از دویست یا سیصد سال دنبال این طرح بروند و اجرا نمایند. اساس بسیاری از نهضت های بزرگ به همین صورتها بوده است. رئیس جمهور سابق اندونزی، سوکارنو، در زندان دارای این افکار بوده و نقشه ها کشیده و طرح ها داده که بعداً به اجرا در آمده است. ... اصولاً مذهب شیعه و سایر مذاهب و ادیان به همین نحو پیشرفت کرده است؛ یعنی ابتدا چز طرح چیزی نبوده ؛ و سپس بر ایستادگی و جدیت رهبران و پیامبران به ثمر رسیده است. ...» (امام خمینی، ۱۳۸۱، صص ۱۳۶-۱۳۵)

۴- اصلاح حوزه های روحانیت:

امام خمینی، اصلاح حوزه ها را برای معرفی و ارائه اسلام ضروری می دانستند و برای اصلاح حوزه راهکارهای زیر را ارائه دادند:

الف) تکمیل برنامه درسی و روش تبلیغات و تعلیمات

ب) جدیت و کوشش و اعتماد به نفس به جای یأس و ناامیدی

ج) ازبین بردن آثار فکری و اخلاقی در حوزه

د) اصلاح مقدس نماها

هـ) تصفیه حوزه ها

و) طرد آخوندهای درباری

« معرفی و ارائه اسلام مستلزم این است که حوزه های روحانیت اصلاح شود. به این ترتیب که برنامه درسی و روش تبلیغات و تعلیمات تکمیل گردد؛ سستی و تبلی و یأس و عدم اعتماد به نفس جای خود را به جدیت، کوشش و کوشش و امید و اعتماد به نفس بدهد، آثاری که تبلیغات و تلقینات بیگانگان در روحیه بعضی گذاشته از بین برود؛ افکار جماعت مقدس نما که مردم را از داخل حوزه های روحانیت از اصلاحات اجتماعی باز می دارند، اصلاح شود؛ آخوندهای درباری که دین را به دنیا می فروشند از این لباس خارج و از حوزه ها طرد و اخراج شوند. »... (امام خمینی، ۱۳۸۱، صص ۱۳۶-۱۳۵)

۵- براندازی حکومت جائز:

و در نهایت حضرت امام خمینی، براندازی طاغوت را مطرح نمودند، هر گونه همکاری با مؤسسات دولتی را جائز ندانسته و قیام علیه آنها را با بیان روایاتی از ائمه جائز دانسته و بر همین اساس برتری فقهای عادل را بر سایر افراد گوشزد نمودند. و وظیفه همه دانستند که طرح حکومتی اسلام را به اجرا در آورند و پیاده کنند، تا شاید با معرفی طرز حکومت و اصول سیاسی و اجتماعی اسلام، موجی در افکار بشر به وجود آید، و قدرتی که از نهضت مردم به وجود می آید عامل استقرار نظام اسلام شود. (امام خمینی، ۱۳۸۱، صص ۱۵۳-۱۵۲)

ب) مشی مبارزاتی امام خمینی در سالهای اوج گیری انقلاب اسلامی:

اقدامات امام خمینی برای براندازی سلطنت در سال های اوج گیری نهضت (۵۷-۵۶) عبارت بود از قیام عمومی، اعتصاب، تحریم همکاری، تحریم اطاعت از دستگاه، در خواست تمرد از رژیم و دفاع محدود. (ورعی - ناصری، ۱۳۸۸، ص ۱۷۰)

۱) قیام عمومی: (حرکت مسالمت آمیز با هدف سقوط سلطنت)

امام خمینی، طی یک سخنرانی که به مناسبت قیام مردم قم ایراد نمود، قطع ریشه سلطنت را خواستار شد: امام در این سخنرانی شاه را منشأ تمام مفاسد خواندند و این که ارتش، مجلس، قضات، همه و همه تحت فرمانبری دربار و شخص شاه هستند و همه از او دستور می گیرند.

« ... ایران از باب اختناق که هست نمی توانند دست بگذارند روی کسی که همه مفسده ها زیر سر اوست . می گویند مأمورین، مأمورین! آقا مأمورین از کی امر دارند که بکشند مردم را؟ از کی امر دارند که

بریزند توی مدرسه حجتیه و طلبه ها را بکشند؟ مگر کسی می تواند امر بدهد الا خود آن مردک؟ از خود اوست همه این مفاسد...» (صحیفه امام، ۱۳۷۹ ص ۳۰۹)

ایشان در پی این سخنرانی همه اقشار مردم را دعوت به اتحاد نمودند تا بتوانند به زودی این ریشه فساد را قطع نمایند.

« ... من امیدوارم که همه جبهه ها، با هم همدست شوند. و اگر ملت به همه ابعادش همدست شود، این اسلحه از دست ناصالح ها خلع می شود و شاخ این گاو شکسته می شود. ... » (صحیفه امام، ۱۳۷۹ ص ۳۱۰)

ایشان همچنان در پیامی که به انجمن های اسلامی دانشجویان در اروپا نوشت، این گونه خواستار سرنگونی حکومت پهلوی شد:

«از رژیم غیر اسلامی که در رأس آن رژیم منحط پهلوی است، تبری کنید و با کمال صراحت، مخالفت خود را اظهار و در سرنگون کردن آن کوشا باشید» (صحیفه امام، ج ۳، ۱۳۷۹ ص ۳۲۲)

پس از قیام مردم قم، حضرت امام به مناسبت های گوناگون، خواستار قیام عمومی مردم شد. این درخواست، بعد از فرار شاه ادامه یافت و با تشکیل دولت موقت از مردم خواست تا حصول نتیجه نهایی از قیام دست برندارند. (صحیفه امام، ج ۵، ۱۳۷۹ ص ۴۲۸)

۲) اعتصابات

امام خمینی در کنار سایر شیوه های مبارزه، بر انجام اعتصابات تأکید می نمود. ایشان در ۱۵ شهریور سال ۱۳۵۷ در پیامی به مناسبت عید سعید فطر خطاب به مردم چنین فرمودند:

« ... ملت عظیم الشان ایران! نهضت خود را ادامه داده و هرگز سستی به خود راه ندهید، که نمی دهید. مطمئن باشید به امید خدا پیروزی و سرافرازی نزدیک است. پس از ماه رمضان گمان نکنید که تکلیف الهی فرقی کرده است؛ تظاهرات کوبنده برای رسیدن به هدف اسلامی، عبادتی است که روزها و ماهها را در آن اثری نیست، چرا که هدف نجات ملت است و اجرای عدالت اسلامی و برقراری حکومت الهی بر پایه محکم عدل است، باید از هر فرصت و برای هر حادثه اجتماعات خود را هر چه بیشتر در مساجد و محافل و فضاهای باز عمومی برپا نمایید... شاه و دولت او که قیام مسلحانه بر ضد ملت حق طلب و بر ضد قانون اساسی و بالاتر بر ضد احکام آزادیبخش اسلام نموده اند قهراً خائنند و اطاعت از آنان اطاعت

از طاغوت است؛ به آنان مجال ندهید و با اعتصاب و اعتراض دنیا را از اعمال وحشیانه آنان آگاه کنید.» (صحیفه امام، ج ۳، ۱۳۷۹ صص ۴۵۶-۴۵۵)

درست چند روز بعد از حادثه ۱۷ شهریور، اعتصابات فراگیر را مطرح کرد و وعده سقوط رژیم را به مردم داد:

«... از این پس جا دارد که همه کارهای خود را تعطیل کنیم نه برای همیشه، که به همین زودی ظالم جبار سرنگون می شود. در باز کردن مغازه ها و کارخانه ها عجله نکنید. در تقویت روحیه و ایمان کسانی که ضعیفند بکوشید که روزی دست خداست. ...» (صحیفه امام، ج ۳، ۱۳۷۹ ص ۴۶۳)

ایشان بر اهمیت عمومی سازی اعتصابات، کاملاً آگاهی داشت. از این جهت، توصیه های ایشان برای فراگیر شدن اعتصابات در تمام دستگاه های دولتی، پشتیبانی از اعتصاب کنندگان و کمک مالی به آنان بود.

(۳) تحریم همکاری

بر اساس فقه شیعه، پذیرش مناصب سیاسی از جانب حکومت های جائر و ورود در دستگاه حکومتی آنها حرام است. امام خمینی بر اساس همین مبانی فقهی، هر اقدامی را که کمک به دولت محسوب می شد تحریم کرد. (ورعی - ناصری، ۱۳۸۸، ص ۱۷۱)

«... ما که اعلام کردیم که دولت ایران غیر رسمی است و مخالف با قانون اساسی است، بنابراین کلیه چیزهایی که مربوط به دولت و برای اعانت دولت است، باید مردم از آن اجتناب کنند. ... کلیه کارهایی که برای دولت، اعانت به دولت است، از باب اینکه این دولت، دولت غاصب است و ظالم است، برای مردم جایز نیست که کمک کنند به این دولت. مالیاتها کمک است به دولت و جایز نیست که به اینها بدهند؛ حتی الامکان باید خودداری کنند از دادن مالیات. از اعانت کردن و هر چیزی که که اعانت به این دولت است باید مردم از آن خودداری بکنند.» (صحیفه امام، ج ۵، ۱۳۷۹ صص ۲۶۰-۲۵۵)

(۴) تحریم اطاعت از شاه و دولت:

از نظر امام خمینی (ره) اطاعت از شاه و دولت او حرام بود؛ زیرا دولت او یاغی و شخص او غاصب مقام حکومت بود و به نابودی مقدسات اسلام، اقدام کرده بود. به همین جهت از کارمندان دولتی می خواست که دستورات دولت یاغی را اطاعت نکنند.

« ... دولت یاغی نظامی، به امر شاه، تر و خشک را به آتش کشیده و یکی از بزرگترین ضربه های این جنایتکار به اسلام، به مسلسل بستن بارگاه قدس حضرت علی بن موسی الرضا صلوه الله علیه - است. ... ملت ملمان باید از این شاه و دولت یاغی غاصب تبری کنند و مخالفت با آن لازم است. تمام اقشار ملت، ... باید بدانند که شاه غاصب و دولت یاغی او کمر به هد □ م مقدسات اسلام بسته اند، و اگر مهلت پیدا کنند به محو آثار شریعت بر می خیزند. بر تمام طبقات ملت لازم است، با هر وسیله ممکن، به سقوط این دستگاه جبار قیام کنند. اطاعت این دستگاه، اطاعت طاغوت و حرام است. ... ». (صحیفه امام، ج ۵، ۱۳۷۹ ص ۹۳)

با شروع حوادث انقلاب اسلامی که نقش ارتش در مواجهه با مردم برجسته شد، امام خمینی بر تمرد ارتش از رژیم تأکید نمود. ایشان از طبقه جوان تر ارتش استمداد طلبید و از پذیرایی حکومت اسلامی در ارتش سخن گفت.

« ... طبقه جوان که مهم در ارتش این طبقه هستند، اینها را من تنبه می دهم که شما جوانید، ... شما برگردید به این ملت و خدمت بکنید و رها کنید این دستگاهی که الان شما می دانید که بر خلاف قانون است، بر خلاف اسلام است؛ دست از این دستگاه بردارید و به ملت پیوندید و حکومت اسلامی شما را با آغوش باز پذیرایی می کند، بهتر از زمان شاه برای شما خواهد بود... ». (صحیفه امام، ج ۵، ۱۳۷۹ ص ۲۱۳)

۵) طرح دفاع محدود:

از نظر امام خمینی یک فقیه واجد شرایط می تواند در اقامه فریضه امر به معروف و نهی از منکر، دستور قتل و جرح صادر نماید، لذا ایشان با اینکه دستور اقدامات مسلحانه و خشونت آمیز را صادر نکرد، ولی در ماه های منتهی به انقلاب از مردم خواست که در موقع تجاوز از خود دفاع کنند؛ یعنی هنگامی که افراد چماق به دست به جان انقلابیون افتادند، دفاع در برابر آنها را مجاز دانست و دستور قتل آنها را صادر کرد. (ورعی - ناصری، ۱۳۸۸، ص ۱۷۱)

« ... ملت شریف باید تا نتیجه نهایی، دست از مبارزات پرشور خود برندارند، که نمی دارند. باید به اعتصابات و تظاهرات ادامه دهند و در صورتی که چماق به دستان و یا مفسدین به آنان حمله کردند، می توانند دفاع از خود کنند اگر چه منتهی به قتل آنان بشود... ». (صحیفه امام، ج ۵، ۱۳۷۹ ص ۴۲۸)

«... این چماق به دستتان واجب القتلند، همه شان را باید کشت. هرکس پیدا کند این چماق به دست هایی که مفسد فی الارض هستند و در زمین دارند فساد می کنند، هرکه یکی از اینها را پیدا کرد بکشد او را...» (صحیفه امام، ج ۵، ۱۳۷۹ ص ۲۵۳)

۵-۳) علل ورود امام به انقلاب و براندازی سلطنت به عنوان بزرگترین

منکر:

همانطور که گفته شد امام خمینی از همان ابتدای نهضت و حتی قبل از آن، زمانی که کتاب کشف الاسرار را تدوین نمودند و سند سیاسی که در زمینه قیام از خود به یادگار گذاشتند، منکرات و آسیب ها و آفات رژیم را شناخته بودند، اما چون شرایط مهیا نبود، ایشان بر اساس مقتضیات زمان و مکان و شرایط و امکانات و تا بوجود آمدن شرایط گام به گام قدم برداشتند، و تغییراتی در عمل و رفتار سیاسی خود به وجود آوردند. این تغییر و انعطاف در رفتار سیاسی و اندیشه ایشان، بر روی اصول ثابتی استوار است، از جمله این اصول ثابت عبارتند از، اصل عمل به تکلیف «تقدیم اهم بر مهم»، «قدر مقدور»، «مقتضیات زمان و مکان»، اصل ضرورت حکومت، اصل ولایت الهی، اصل گسترش اسلام، اصل تدریج و اصل اجتهاد نیز به عنوان مادر و حاکم و جهت دهنده به تمامی اصول فوق می باشد. و شاید بتوان قاعده امر به معروف و نهی از منکر، نفی سبیل و قیام برای خدا را در اصل اجتهاد گنجانند، و این همان نقطه قوت اندیشه و عمل امام است که با شناخت دقیق اوضاع، شرایط و امکانات و همچنین با استعانت از اصول پویای تفکر شیعی یعنی اجتهاد شکل گرفته است. آنچه در اینجا مشهود است، اینکه اصول ۱- ضرورت حکومت که از منظر امام خمینی ویژگی های آن حاکمیت قانون الهی، عدالت محوری، مردم مداری، اعتبار شرایط خاص مانند عدالت، فقاقت و کفایت سیاسی در حاکم اسلامی است که حکومت پیامبر و ائمه و بعد از آن حکومت فقیه تنها حکومت مطلوب است. ۲- ولایت الهی و ۳- گسترش اسلام جزء اصول ثابتی است که امام بر آن پایبند بودند، و این بدان معنی است که امام از ابتدا هدفشان رسیدن به اینها بود. در نتیجه حضرت امام برای رسیدن به این اهداف معین، باید بر پایه عمل به تکلیف، تقدیم اهم بر مهم، قدر مقدور، مقتضیات زمان و مکان و در سایه مهمترین اصل فقهی امر به معروف و نهی از منکر، عمل می نمودند، در غیر اینصورت در این رهگذر، راه گم، تلاش بی نتیجه و هدف دست نیافتنی می

شد. بر همین اساس است که می بینیم امام خمینی بعد از تبعید نیز برای رسیدن به اهداف مورد نظر و برای به وجود آمدن بسترهای لازم جهت انقلاب، ابتدا زمینه سازی نمودند.

اقدامات امام خمینی تا قبل از سال ۱۳۵۶، با رویکرد بیداری و توجه دادن مردم به آسیب ها و آفت های موجود در جامعه و جهان، عبارتند از:

۱- زدودن زنگارهای فراموشی از اسلام و عرضه خالصانه آن به مردم

۲- نقد وضع موجود و ناسازگاری آن با آموزه های اسلام اصیل

۳- معرفی مقصران اصلی چنین اوضاعی که همان استبداد و استعمار می باشد.

۴- اسلام خواهی و استبداد ستیزی

این اقدامات موجب بیداری مردم و تحولی اساسی در افکار و رفتار مردم گردید، که به فرموده خود امام تحولی در فطرت مردم ایجاد شد. «در نتیجه این تحول و آگاهی از دو مؤلفه اسلام اصیل و ناسازگاری نظام سیاسی وقت با آن، و همچنین به تعبیر امام خمینی عواملی مثل زیادی اختناق، و زیادی ظلم، موجب افول تدریجی مشروعیت نظام و شکاف بین جامعه و دولت گردید، و باز هم به فرموده حضرت امام « دستگاه حاکمه در یک قطب و ملت هم در قطبی دیگر واقع شده بودند، دستگاه حاکمه هیچ ارتباطی با ملت نداشت و ملت هم به او هیچ اعتماد نداشت و او را دشمن خود می دانست،» (فراتی، ۱۳۸۰، ص ۱۵۵) و اینجاست که می بینیم امام خمینی این حقیقت را در سیره عملی خویش به اجرا گذاشتند، «که اندیشمند عاقل، در شرایطی که امکان ساقط کردن نظام سیاسی وجود ندارد، برای سقوط آن ائتلاف وقت نمی کند، بلکه در اصلاح آن می کوشد. و اگر فضا و شرایط برای سقوط حکومت مناسب باشد نیز برای اصلاح آن وقت تلف نمی کند، بلکه در سرنگونی آن می کوشد.» و در نتیجه ایشان با تمام شناختی که از اندیشه اصلاحی داشت آن را برای این وضعیت و آسیب ها مناسب ندید و انقلاب و قیام را برای درمان این بیماریها و آفت ها ضروری و تنها راه مقابله با این منکرات دانستند.

۱- مبنای اولیه انقلاب اسلامی عمل به تکلیف الهی:

مبنای اندیشه انقلابی و هدف آن عمل به تکلیف الهی برای « حفظ کشور اسلامی» است. بر همین اساس سیاست امام برای مبارزه با وضعیت نامطلوب موجود بر مبنای عمل به وظیفه شرعی و تکلیف الهی استوار است، بنابراین ایشان قیام را نه برای نفع شخصی یا امیال نفسانی که برای رضای خدا می داند، و

قیام را با همین انگیزه ضروری می دانند. و می فرمایند که اگر چنین شد از تسلط حاکمان نالایق و مخالف مذهب بر سرنوشت ملت مسلمان جلوگیری خواهد شد.

بنابراین یکی از مهم ترین علل ورود امام به انقلاب، عمل به تکلیف است که در سایه آن از تسلط حکومت های نالایق و مخالف مذهب جلوگیری خواهد شد.

تکلیف گرایی به عنوان یک اصل ثابت، پدید آورنده رفتارهای متفاوت و متنوع در شرایط مختلف می گردد؛ از شرایط تحقق تکلیف قدرت انجام آن است، یعنی شرایط برای انجام وظیفه الهی باید مهیا باشد، « لا یكلف الله نفساً الاّ وسعها » و بنابراین زمانی امام وارد مرحله انقلاب شدند که دیگر مطمئن بودند شرایط حاصل شده است. (لک زایی، ۱۳۸۷، ۱۳۰)

۲- استقلال طلبی و نفی سبیل:

یکی دیگر از عوامل ورود امام به مرحله انقلاب، وجود سلطه اجانب و دوستی و همپیمانی با آمریکا و اسرائیل و مبارزه با این موارد و همچنین خود داری از ظلم کردن و مظلوم واقع شدن، در سایه استقلال طلبی و نفی سبیل می باشد؛ که همه و همه با تشکیل حکومت اسلامی میسر می شد و حکومت اسلامی نیز در براندازی رژیم طاغوت و سلطنت پهلوی که خود پدید آورنده چنین شرایطی بود، مقدور می شد. لذا انقلاب بهترین راه حل بود. اصل نفی سبیل از اصولی است که حضرت امام خمینی با تمسک به آن مبارزات خود را با رژیم پهلوی ادامه دادند، در سایه همین اصل است که استقلال ایران و ایرانیان و عزت اسلام از دست نمی رود. این اصل همچون عامل محرک و نیروی انقلابی عمل می کند و افراد معتقد به آن را در برابر مسائل سیاسی - اجتماعی حساس می کند. براساس همین قاعده است که حرکت های انقلابی امام خمینی تنظیم گردید و خارج شدگان از این قاعده مورد عتاب قرار گرفتند، و استقلال خواهی را طبق اصل قرانی «لا تظلمون و لا تظلمون» خود داری از ظلم کردن و مظلوم واقع شدن تفسیر می کند. (اشرفی، ۱۳۸۷، ص ۱۱۷)

مواردی وجود دارد که امام راحل به عنوان علل انقلاب اسلامی بر می شمرد و می توان آن را در زمره ماهیت استقلال طلبی انقلاب اسلامی جای داد، مواردی همچون قطع دست اجانب از مملکت اسلامی، (صحیفه امام ج ۶، ۱۳۷۹ ص ۱۷۷ و ۱۷۸)، قطع ریشه های وابستگی، رفع سلطه و ضعف و سستی و زیبونی در مقابل استعمار، جلوگیری از استثمار و استعباد و قطع منافع و مطامع استعمارگران و در یک

کلام استقلال از استعمار خارجی تلقی می‌نماید. امام خمینی ضمن تاکید بر «ماهیت ضد استعماری نهضت» (ج ۱۵ ص ۷۴)، هدف انقلاب اسلامی را خارج شدن از مدار وابستگی به کشورهای امپریالیست و در نهایت "شکست ابرقدرتها" می‌داند. (ج ۱۳ ص ۱۹۷) در این رابطه، حضرت امام نه تنها بر کوتاه کردن دست جنایتکاران خارجی و به انزوا کشاندن قدرتهای استعماری در جهان که بر مقابله با یادی منطقه‌ای امپریالیسم بویژه صهیونیسم تاکید ویژه دارند. (ج ۱۵ ص ۲۱۲)

۳- قیام علیه رژیم طاغوت بر پایه امر به معروف و نهی از منکر

اصلی ترین عامل ورود امام خمینی به انقلاب، رعایت اصل امر به معروف و نهی از منکر است، بر پایه رعایت همین اصل است که امام خمینی قیام علیه بزرگترین منکر یعنی حکومت طاغوت در جامعه اسلامی را لازم و واجب دانستند، و همکاری با آن را از انکر منکرات بر می شمردند، و سکوت علمای دین را اگر موجب تقویت طاغوت باشد را حرام، و اعتراض و اظهار نفرت را واجب می دانند. برپایه همین اصل است که بسیاری از رفتارها و اقدامات امام خمینی قابل فهم است. رفتار امام خمینی در قضیه کاپیتولاسیون و مدرسه فیضیه بر پایه همین اصل است با این تفاوت که ایشان در آن زمان به دلایل یاد شده اصل سلطنت را زیر سؤال نبردند و براندازی آن را به طور مستقیم مطرح نکردند، در حقیقت ایشان مراحل اولیه امر به معروف و نهی از منکر را در اینجا به نمایش گذاشتند، اما سال های بعد از تبعید با ادامه رفتارها و اقدامات شاه و آماده شدن شرایط برای قیام، امام اصل سلطنت و رژیم را به عنوان بزرگترین منکر و براندازی آن و تشکیل حکومت اسلامی را به عنوان بزرگترین معروف قلمداد نمودند. ایشان نظام طاغوت را نظام شرک و قیام علیه آن را لازم دانستند. به واقع می توان همه اقدامات شاه را منکراتی دانست که دیگر قابل اصلاح نبود، و منجر به این شد که خود سلطنت و رژیم طاغوت به عنوان بزرگترین منکر از سوی امام مطرح گردد، که حاکم آن نیز دارای شرایط یک حاکم صالح به عنوان، رهبر یک جامعه اسلامی نبوده است، و فقط با قیام علیه آن و تشکیل حکومت اسلامی بود که جامعه اسلامی رو به اصلاح می نهاد.

از جمله منکراتی که امام خمینی همیشه قبل و بعد از تبعید از آن یاد می نمودند، و تنها راه اصلاح این منکرات را براندازی سلطنت و تشکیل حکومت اسلامی دانستند، عبارتند از :

- ۱- سیاست های اسلام زدایی شاه ۲- فساد و فحشاء در رژیم (اخلاقی، فرهنگی، اقتصادی و اداری و...
- حیف و میل بیت المال مصداق عینی فساد اقتصادی است که امام از آن به عنوان منکری وحشتناک یاد

نمودند. ۳- عدم وجود عدالت ۴- از بین رفتن اخلاق و آداب اسلامی در جامعه، ۵- مبارزه با ارزشهای جاهلیت ۶- نبود رفاه مادی برای اکثر اقشار جامعه ۷- رواج فرهنگ استعماری بیگانه به نام تمدن ۸- رواج ظلم و ستم و اختناق. برخی از مصداق های عینی منکرات عبارتند از، برگزاری جشن های ۲۵۰۰ ساله، تغییر تاریخ تقویم ایران از هجری به شاهنشاهی، تغییر آیین سوگند برای ارتشیان، اجرای سیاست های آمریکا، ارتباط با اسرائیل و ...

همانطور که گفته شد امام خمینی برای یک قیام موفق و انقلاب بزرگ ابتدا بستر سازی نمودند، آنچه که در توضیحات ذیل می آید همه بر پایه آگاهی مردم و شناخته شدن شان از هویت شاه و رژیم سلطنتی می باشد، که موجب شکاف بین شاه و مردم شد. و در نهایت بر اساس رعایت امر به معروف و نهی از منکر از سوی امام، منجر به انقلاب و تشکیل حکومت اسلامی شد.

۱- عدم وجود قسط و عدل در جامعه:

اقامه قسط و عدل، یکی از معروفاتی است که با بیانات امام می توان آن را از عوامل ورود امام به انقلاب دانست. همانطور که گفته شد، ایشان یکی از وجهه های انقلاب اسلامی را «تحقق حکومت عدل و پاسداری از عدالت می دانند.» (صحیفه امام، ۱۳۷۹، ج ۸ ص ۱۹۶) در این رابطه مصادیق اجتماعی و اقتصادی عدالت را زمینه ساز حکومت حق به نفع مستضعفان و حکومت جهانی حضرت مهدی (عج) می داند. (ج ۱۵ ص ۲۱۲) این مصادیق عبارتند از: حمایت و طرفداری از مستضعفان، خدمت به ضعیفاء، رسیدگی به وضع محرومین و نجات آنان از زیر یوغ ستمگران، از بین بردن فقر و شکافهای طبقاتی. که هیچکدام در رژیم پهلوی وجود نداشت و اجرا نمی شد، بنابراین برای محقق شدن آن قیام و انقلاب لازم بود.

« انقلاب اسلامی ما وجهه های مختلف دارد: انقلاب برای برانداختن رژیم فاسد، انقلاب برای برپاداشتن رژیم حق، امید است که انقلاب برای ساختن انسان و یک مملکت انسانی باشد... انقلاب برای تحقق حکومت عدل ... و پاسداری از عدالت. » (صحیفه امام، ۱۳۷۹، ج ۸ ص ۱۹۶)

۲- سیاست اسلام زدایی شاه :

سیاست اسلام زدایی شاه در چند مرحله قابل تشخیص است که منجر به این شد که امام به براندازی رژیم و قیام علیه آن اقدام نماید: در ادامه تحلیلی از بیانات امام خمینی آورده می شود که خود بهترین دلیل برای ورود امام به مرحله قیام است:

الف) در رابطه با سیاست اسلام زدایی شاه بعنوان عاملی عمده در بروز قیام، امام معتقد بود که رژیم شاه سعی در خالی کردن اسلام از محتوای خویش و تضعیف موقعیت روحانیت نزد مردم داشت و مخالفت شاه باخواسته های مردم و روحانیت در مورد تحقق احکام اسلامی بود که منجر به نهضت اسلامی ایران گردید.

ب) در رابطه با سیاست ضداسلامی از سوی شاه، رژیم پهلوی سعی در معرفی دین اسلام به عنوان افیون جامعه و توده ها، معرفی حکومت اسلامی بعنوان یک حکومت استبدادی و زورگو، منزوی سازی اسلام در جامعه با ترویج این فکر که دین برای تخدیر مردم است و اسلام نمی تواند در عصر کنونی حکومت را به دست بگیرد و در یک کلام تضعیف نهضت اسلامی از طریق اسلام زدایی، داشت. اقدامات رژیم شاه در جدایی دین از سیاست و جدا کردن مردم ایران بویژه جوانان از اسلام و مذهب و پایمال کردن ارزش های اسلامی، انحراف از راه مستقیم اسلام، موجب گردید که مردم ایران که اکنون دیگر ماهیت رژیم را شناخته بودند و آمادگی لازم برای قیام را داشتند، احساس کنند که «اعتقاد توحیدی و مذهبی» آنان نادیده انگاشته شده است. علاقمندی ملت به اسلام (ج ۱۶ ص ۳۵) وانگیزه الهی برای برقراری ارزش های اسلامی و بازگشت به هویت اسلامی از دست رفته و بازیابی هویت و شخصیت انسانی بر باد رفته موجب گردید که مردم ایران برای ادای تکلیف به زنده کردن احکام اسلامی اهتمام نمایند و با قیام خود نشان دهند که مطیع قوانین اسلام هستند. و این خود نشانگر این است که امام در بستر سازی و شناسایی هویت دروغین رژیم کاملاً درست عمل نموده اند و مردم همپای امام برای دفاع از اسلام و هویت از دست رفته شان، با حضرت امام خمینی همسو شده اند.

ج) از سوی دیگر، مظهر سیاست اسلام زدایی شاه تضعیف روحانیت و از بین بردن مرکزیت حوزه های علمیه بود. رژیم شاه سعی میکرد با زدن بر چسب ارتجاع و وابستگی و تهمت کهنه پرستی و مفتخوری به روحانیت مردم ایران را از رهبران روحانی خود جدا سازد و بویژه دانشگاهیان را به روحانیت بدبین نماید. لیکن بیداری و آگاهی مردم مانع از کنار زده شدن روحانیون از صحنه گردید و ترفندهای تبلیغاتی رژیم شاه در خصوص روحانیت با توجه به آگاهی ملت ایران خنثی شد.

۳- رواج فساد مالی، اداری و اخلاقی

از نظر حضرت امام ظلم و ستم شاه به آن اندازه رسیده بود که سعی در انحطاط فرهنگ مملکت از طریق ترویج فرهنگ مبتذل غربی و شیوع مراکز فساد فحشا داشت. اشاعه فساد و تعلیمات انحرافی در دانشگاهها و سرگرم کردن جوانان و افراد مملکت به مسایل ویرانگری چون مواد مخدر و عیاشی، این مهم نهایتاً منجر به بروز انقلاب گردید. و اینجا نیز بیداری مردم مهمترین نقش را ایفا نمود.

۴- اختناق و ظلم و ستم رژیم پهلوی

رژیم شاه مبتنی بود بر سرکوب، تبعیض و نابسامانی. از منظر خود امام یکی از عوامل بروز قیام همانا سیاست تهدید و ارعاب و سرکوب مخالفان از سوی شاه بود. استفاده از قدرت نظامی، ایجاد رعب و وحشت (ج ۱۹ ص ۶۶) اعمال اختناق و فشار (ج ۱۲ ص ۲۵۸)، اتکاء به زور سرنیزه (ج ۱۵ ص ۱۸۲) و روا داشتن انواع ظلم و جور و قهر از سوی رژیم شاه نسبت به مردم موجب شد که وسعت دامنه قهر و فشار به درجه تحمل ناپذیری برسد و مردم ایران برای مقابله با غارت و چپاول اموال، تخریب منازل، هتک نوامیس و سر به نیست کردن مخالفان و تظاهرکنندگان از سوی رژیم پهلوی، دست به نهضت اسلامی زدند، از سوی دیگر مالیاتهای کمرشکن شکاف اقتصادی و طبقاتی، نابسامانی وضع اقتصادی و فرهنگی، دست اندازیهایی ایدی رژیم به مال و جان مردم (ج ۲ ص ۲۵۲) و روا داشتن امتیازات نابجای اقتصادی، موجب گردید که مردم علیه تبعیضها و محرومیتها و بی توجهیهای رژیم به مسائل رفاهی و... قیام کنند و مبارزه با ظلم و ستم را از اهم وظایف خود بدانند.

۵- پایمال شدن حقوق و آزادیهای ملت

امام خمینی از بین بردن آزادیها و حقوق ملت از سوی رژیم شاه را ناشی از ساخت قدرت یک جانبه، قدرت طلبی و نوعی حکومت استبدادی شاه می دانستند و معتقد بودند که عدم دخالت مردم در مجالس شاهنشاهی (ج ۱۲ ص ۱۱۱)، سرکوب آزادیهای مردمی، عدم تطابق حکومت با خواست و ایدئولوژی مردم (ج ۱۱ ص ۱۹۰) و عدم موافقت شاه با حراست مردم و روحانیت (ج ۱۵ ص ۱۳۷) موجب نابودی حیثیتهای ملی و مذهبی و انقطاع مردم از حکومت گردیده است. از اینرو به دنبال درک خیانت رژیم به ملت در خصوص محرومیت از آزادی، مردم ایران به مقابله با رژیم پهلوی دست زده، در این رابطه امام خمینی معتقد است که یکی از عوامل بروز قیام همانا اعتلای شعور سیاسی مردم (ج ۱۹ ص ۱۹۸)، بیداری

ملت (ج ۸ ص ۳۰)، تحول مردم و بالا رفتن فهم سیاسی آنان (ج ۱۱ ص ۸۸) و نارضایتی عام مردم از فقدان آزادیها و حقوق مشروع بوده است. به خاطر بالا رفتن شعور آگاهیهای مردم از یکسو و فقدان پایگاه مردمی رژیم شاه و نبود آزادی و مشارکت سیاسی از سوی دیگر بود که مردم انقلابی ایران دست به قیامی اسلامی زدند تا به حقوق و آزادیهای شرعی خود دست یابند.

۶- وابستگی به بیگانگان

امام خمینی عامل فروپاشی حکومت پهلوی را عدم اتکاء به قدرت ملت و اتکاء به بیگانگان می داند (ج ۷ ص ۵) و معتقد است که عامل قیام اسلامی همانا وابستگی فرهنگی، اقتصادی، نظامی، و سیاسی رژیم پهلوی به بیگانگان، دخالت اجانب در امور داخلی مملکت، اتکاء رژیم به خارجی و بیگانه (ج ۱۵ ص ۱۸۲)، وابستگی عمال مملکت به استعمارگران و عدم اتکاء به قدرت مردم (ج ۱۵ ص ۱۳۰) و فقدان مشروعیت به دلیل حمایت بیگانگان (ج ۱ ص ۱۳۰) بوده است. از اینرو، تکیه رژیم شاه به استعمار خارجی (ج ۱۱ ص ۱۹۰) و از دست دادن پایگاه ملی (ج ۷ ص ۶۵) موجب انحطاط اقتصاد مملکت، نابودی سرمایه های انسانی، و مادی، تاراج خزائن مملکت، استثمار ذخایر و نابسامانی وضع اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایران گردید که این مهم موجبات بروز قیام را برای دستیابی به استقلال در معنای اراده آزاد تصمیم گیری در سیاستهای داخلی و خارجی فراهم آورد.

۷- حوادث شتاب دهنده به قیام:

عواملی که از آن یاد نمودیم از جمله عواملی هستند که به اعتقاد امام خمینی ریشه در نهضت تنباکو و جنبش مشروطیت دارد، اما چون شرایط و بسترهای لازم ایجاد نشده بود، در نتیجه علیرغم تحمل تلفات و رنجهای فراوان در این راه موفق نشده بودند؛ و از طرف دیگر استعمارگران در طول مبارزات متوجه شده بودند که باید با برنامه ای دقیق و مدون، اساس اسلام را آهسته و بتدریج از میان بردارند و بنابراین در راستای این سیاست، رژیم پهلوی دست به اسلام زدایی زد و خواست که با ابتکار، احتمال انقلاب اسلامی را به صفر برساند. در همین راستا، مفاهیم عمیق عدالت اجتماعی، اسلام و قرآن به الفاظی بی محتوا تبدیل شده بود و در نتیجه برای حفاظت از کیان و شرف ملت و منافع دینی و اخروی مردم ایران، حکومت اسلامی ضروری می نمود.

عوامل دیگری، از قبیل قیام ۱۵ خرداد سرآغاز نهضت اسلامی روحانیت بشمار می‌آید (ج ۷ ص ۵۰) و از آن لحاظ نقطه عطفی در تاریخ کشور ما محسوب می‌شود که روحانیت به تجهیز خویش و تربیت مردم به آغاز فعالیت سیاسی اهتمام کرد (ج ۱۲ ص ۱۵۳)

اما در این میان عللی وجود دارد که در تسریع وقوع انقلاب نقشه به سزایی ایفا نمودند، که امام خمینی رضوان الله تعالی علیه نیز از آنها یاد می‌نمایند:

درگذشت مشکوک حاج آقا سید مصطفی، فرزند امام خمینی در اول آبان ماه سال ۱۳۵۶ به عنوان اصلی ترین رخداد در شتاب گرفتن موتور انقلاب، است. «امام این شهادت را از خفیه الهی برشمردند، شهادت ایشان، زمینه مناسبی برای گسترش و تبیین اندیشه های امام شد. و تظاهرات، راهپیمایی ها و افشاگری هایی که در پی شهادت ایشان آغاز گردید، موجب شد که در فاصله کوتاهی سراسر ایران یکپارچه به صحنه مبارزه و خروش مبدل شود.» (جوانمرد، ۱۳۸۵، ص ۶۶) به مناسبت فوت ایشان در شهرهای گوناگون، از جمله قم، مجالس ترحیم برگزار شد که نشان‌دهنده بیداری و تحول مردم و از همه مهمتر ارادت مردم به امام بود. در این راستا، رژیم به منظور تخریب شخصیت امام در ۱۷ دی ماه ۱۳۵۶ مقاله‌ای توهین‌آمیز نسبت به امام با عنوان «ایران و استعمار سرخ و سیاه» در روزنامه اطلاعات به چاپ رساند. خیزشی که از این مقاله توهین‌آمیز آغاز شد هیچ کس حتی خود شاه نیز تصور نمی‌کرد که به برچیده شدن سلطنت ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی بینجامد. در پی چاپ این مقاله، مردم قم در ۱۹ دی دست به قیام زدند. پس از این قیام، امام با صراحت خواستار براندازی سلطنت محمدرضا شد.

یکی دیگر از عوامل شتاب دهنده به انقلاب، وقایع آموزنده ۱۷ شهریور است که نقش مهم در افزایش آگاهی ملت ایران و برملا شدن ماهیت فریبکارانه رژیم پهلوی داشت، حضرت امام بر این اعتقاد بودند که ۱۷ شهریور ۵۷ که از ایام الله بشمار می‌آیند، زمینه‌ساز انقلاب اسلامی و موجب به ثمر رسیدن آن بودند (ج ۱۵ ص ۱۳۷) و به عنوان جرقه قیام، نقش عمده‌ای در تسریع بروز انقلاب داشتند.

کشتار دانشجویان و دانش آموزان در ۱۳ آبان سال ۱۳۵۷ به دست رژیم شاه نیز یکی دیگر از عوامل شتاب دهنده انقلاب اسلامی است، امام به دنبال این جنایت، در پیامی به ملت ایران شاه را اساس تمام خرابیها می‌داند، ایشان در این پیام نیز هدف قیام را «حکومت اسلامی، بر چیده شدن رژیم سلطنتی و سرنگونی سلطنت پهلوی، غیر قانونی و غیر شرعی بودن آن، جنایت ها و خیانت های بی پایانی که بر مردم روا داشت، می‌داند و در همین جاست که ایشان نظام حکومتی ایران را جمهوری اسلامی اعلام

کردند، که حافظ استقلال و دموکراسی و بر اساس موازین و قوانین اسلامی عمل است و خاطر نشان کردند که در آینده ای نه چندان دور آن را به آرای عمومی می گذاریم» و این بدان معنی است که استقلال مردم ایران به واسطه رفتارها و اعمال شاه به خطر افتاده است، و نشان از عدم دموکراسی نیز دارد و همانطور که قبلاً نیز شرح داده شد این خود نشانگر یکی دیگر از علت های قیام امام است.

بنابراین می توان علل قیام امام را اینگونه بیان نمود:

با برشمردن منکراتی که علت قیام امام خمینی و موجب از بین رفتن حکومت سطنتی است، معروف نیز نمایان می گردد. که عبارتند از :

۱- باقی ماندن احکام اسلامی

۲- اجرای احکام و قوانین اسلامی

۳- جلوگیری از تجاوز به حقوق مردم ستمدیده و احترام به حقوق مردم

۴- جلوگیری از بدعت گذاری

۵- استقلال طلبی

۶- استبداد ستیز و ظلم ستیزی

۷- اقامه عدل و...

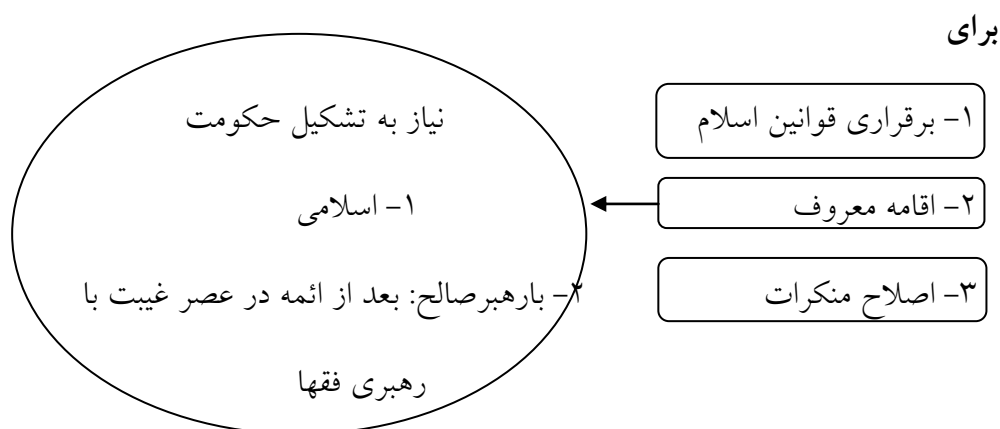
در نتیجه برای اجرا شدن همه اینها، نیاز به تشکیل حکومت است، آن هم حکومتی صالح با رهبری صالح، که این رهبری بعد از ائمه معصومین در زمان غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف بر عهده فقها است. بنابراین نظام سلطنتی و شاهنشاهی کاملاً مردود و برای اجرا شدن این احکام صلاحیت ندارد چون فاسدند. در نتیجه باید برای براندازی آن کوشید و انقلاب سیاسی اسلامی بهترین راه برای براندازی این رژیم است. سخنان امام در این زمینه بهترین شاهد بر این مدعاست. ایشان در کتاب ولایت فقیه چنین آورده اند:

« برای باقی ماندن احکام اسلامی، و جلوگیری از تجاوز هیأت های حاکمه ستمگر به حقوق مردم ضعیف، باید اقلیتهای حاکمه نتوانند برای تأمین لذت و نفع مادی خویش مردم را غارت و فاسد کنند، اگر باید جلو بدعت گذاری و تصویب قوانین ضد اسلامی توسط مجلس هایی قلابی گرفته شود و نفوذ بیگانگان

در کشورهای اسلامی از بین برود، حکومت لازم است، ... البته حکومت صالح لازم است، حاکمی که قیم امین صالح باشد. وگرنه حکومت کنندگان موجود به درد نمی خورند، چون فاسدند و صلاحیت ندارند.» (امام خمینی، ۱۳۸۱، ص ۴۱) پس «ما چاره ای نداریم جز اینکه دستگاه های حکومتی فاسد و فاسد کننده را از بین ببریم، و هیأت های حاکمه خائن و فاسد و ظالم و جائر را سرنگون کنیم. این وظیفه ایست که همه مسلمانان در یکایک کشورهای اسلامی باید انجام دهند و انقلاب سیاسی اسلامی را به پیروزی برسانند.» (امام خمینی، ۱۳۸۱، ص ۳۶).

اینجاست که می بینیم امام خمینی با تأسی از رهبر و مقتدایش امام حسین علیه السلام تفسیری از قیام و انقلاب ارائه نمودند که توانستند کنش انقلابی علیه رژیم را بر انگیزانند. ابتکار انقلابی امام درباره حادثه عاشورا را می توان در بسیاری از بیانات ایشان مشاهده نمود، به عنوان مثال ایشان در یکی از بیاناتشان درباره حادثه عاشورا چنین فرمودند: «تمام انبیا برای اصلاح جامعه آمدند و همه آنها این مسأله را داشتند که فرد باید فدای جامعه شود، فرد هر چه بزرگ باشد، ... و قتیکه با مصالح جامعه معارضه کرد، این فرد باید فدا بشود. سید الشهداء روی همین میزان آمد و رفت، خودش و اصحاب و انصارش را فدا کرد تا جامعه اصلاح شود» این عبارت امام در راستای نظریه خاص امام در مورد تقیه، امر به معروف و نهی از منکر است، و قرائت انقلابی امام از حادثه عاشورا را نشان می دهد. بنابراین می بینیم که امام خمینی با مرتبط نمودن، چهار مقوله تقیه، امر به معروف و نهی از منکر، جهاد و شهادت، بعد از نرمش قهرمانانه در مقابل رژیم، قیام و انقلاب را برای اصلاح جامعه لازم و واجب دانستند.

بطور خلاصه لزوم براندازی رژیم پهلوی:



در ادامه بررسی «علل تغییر رویکرد امام خمینی از تعامل با رژیم پهلوی تا لزوم براندازی آن»، این فصل را با رویکرد «علل لزوم براندازی رژیم پهلوی» آغاز نمودیم، در فصل پیشین بیان شد که امام خمینی با وجود شناخت همه آسیب ها و آفت ها و منکرات رژیم شاه به دلیل عدم وجود برخی از عوامل از جمله - توان واستعداد جامعه ۲ میزان همدلی حوزه علمیه به خصوص هرم آن یعنی مراجع و نخبگان آن ۳- اقتدار و توان بالای رژیم؛ از سرنگونی سلطنت سخنی به میان نیاورند، و منجر به نرمش قهرمانانه امام در قبال رژیم سلطنتی شاه گردید؛ در نتیجه امام خمینی باید به اصلاح این موارد می پرداختند، تا بتوانند برای درمان این بیماریها و آفت ها، سرنگونی رژیم را مطرح نمایند. برای درمان این بیماریها و آفت ها نیاز به زمان بود، باید این آسیب ها و آفت ها ابتدا معرفی و شناخته می شد، سپس راههای مبارزه با آن مطرح، و در نهایت نسخه ای برای درمان کلی آن پیچیده می شد، تا آفات شناخته نشود نوع مبارزه و درمان آن نیز سخت و دشوار است. در نتیجه امام خمینی در سال های بعد از تبعید بتدریج و گام به گام موارد مذکور را اصلاح نمودند، حوزه همسو با امام شد، با بیان مکرر منکرات رژیم به عنوان آسیب ها و آفات، و لزوم مبارزه با آن و ایستادگی در مقابل آن، استعداد های لازم را در جامعه به وجود آوردند، مردم آگاهی لازم را کسب نمودند و بیدار شدند، بالا رفتن آگاهی مردم منجر به پایین آمدن اقتدار رژیم شد، بدین ترتیب بر اساس این گفته که «در شرایطی که امکان ساقط کردن نظام سیاسی وجود ندارد، اندیشمند عاقل برای سقوط آن ائتلاف وقت نمیکند، بلکه در اصلاح آن می کوشد و اگر فضا و شرایط برای سقوط حکومت مناسب باشد، نیز برای اصلاح آن وقت تلف نمی کند، بلکه در سرنگونی آن می کوشد.» امام خمینی با فراهم آمدن تدریجی شرایط که مهمترین آن همان بیداری مردم بود، با رعایت اصول امر به معروف و نهی از منکر، به جهت رفع ظلم و ستم و بیدادگری، رفع سلطه بیگانگان و رفع محرومیت و از همه مهمتر حفظ اسلام، وقت را تلف نکردند و بر مبنای عمل به وظیفه شرعی و تکلیف الهی و با توجه به اینکه انگیزه قیام را نه برای منافع شخصی یا امیال نفسانی که برای رضای خداوند می دانستند؛ بر اساس آیه شریفه "قل انما اعظکم بواحدة ان تقوموا لله مثنی و فرادی" هم آحاد جامعه و هم کلیه گروهها و دستجات اجتماع را به قیام دعوت می نمودند، و تاکتیک های مبارزاتی خود را نیز به

مردمی که آماده برای مبارزه با وضع موجود بودند، ارائه نمودند، و تا سرنگونی سلطنت که می توان آنرا به عنوان بزرگترین منکر، و پیروزی انقلاب اسلامی و برپایی حکومت اسلامی به عنوان بزرگترین معروف محسوب نمود، پیش رفتند.

نتیجه گیری:

در بررسی علل تغییر رویکرد امام خمینی از تعامل با نظام پهلوی تا لزوم بر اندازی آن، می توان گفت که، امام خمینی تا قبل از سال ۱۳۴۰ «یعنی رحلت آیت الله بروجردی» بطور مستقیم وارد عرصه عمل سیاسی نشدند، این نه بدین معنا است که ایشان تا آن زمان دارای شمّ سیاسی نبوده اند و یا اینکه دین را از سیاست جدا می دانستند، بلکه امام خمینی تا این سال به خاطر حفظ جایگاه و شأن مرجعیت، موضع گیری سیاسی مستقلی را اتخاذ نکردند. و بر این اصل اعتقاد داشتند که هر گونه حرکت سیاسی باید از جایگاه مرجعیت انجام گیرد، در آن زمان امام خمینی بیشتر در عرصه علم شهره بودند هر چند که مسایل سیاسی را نیز به جدّ دنبال می کردند. یکی از مواردی که حضرت امام همیشه بر آن تکیه داشتند عمل به تکلیف، جدای از نتیجه آن بود، بر همین اساس در همین ایام ایشان به حسب وظیفه و عمل به تکلیف مبادرت به تدوین کتاب کشف الاسرار (۱۳۲۳) نمودند، اندیشه امام خمینی در این کتاب مبین تلاشی برای ساماندهی یک جامعه دینی است. مشخصه بارز این جامعه حضور پرشکوه و فعال دین در عرصه مختلف زندگی، تحت تولی و نظارت رهبران مذهبی است. امام در این زمان به محتوا و هویت دینی جامعه حساسیت نشان می داد تا شکل و ساختار حکومت آن. این مهم با هر شیوه از زمامداری اعم از مشروطه، جمهوری یا پادشاهی در صورت نظارت مؤثر عالمان دین به دست می آمد. لذا ساز و کاری که امام برای تحقق این هدف به آن می اندیشید، ماهیتی اصلاحگرانه داشت و در میان تجارب گذشتگان از روشی که در متمم قانون اساسی مشروطه درج شده بود، دفاع می کرد، که بر اساس آن نظارت هیأتی از علما و مجتهدان برای تطبیق قوانین مصوب مجلس با موازین شرع به عنوان یک ضرورت در نظر گرفته می شد. این حوزه از اندیشه است که امام را در ردیف اندیشمندان اصلاحی قرار میدهد. هر چند که در این کتاب نمی توان چنین استنباط کرد، که ایشان در جو سیاست گریزی آن دوره آشکارا معتقد به نفی سلطنت و تأسیس ساختار جدید حکومتی در آن زمان بوده باشند، اما می توان گفت که امام خمینی ولایت فقیه را در همین کتاب مطرح نمودند، و در گذر زمان آن را پروراندند. بنابراین می بینیم که حضرت امام خمینی از همان ابتدا آسیب ها و آفات رژیم پهلوی را شناخته، و در صدد یافتن راهی در چهارچوب اسلام برای برون رفت از بحران جامعه ایران و راه درمانی برای این آسیب ها بودند. ایشان در زمانه ای که علمای شیعه به دلایل گوناگون از جمله فقدان شرایط و امکانات از اندیشیدن در حوزه حاکمیت دینی به منظور تحقق آرمان های اسلام در چهارچوب یک نظام سیاسی اجتناب می ورزیدند،

ابتدا مکانیسم اصلاحگرانه در چهارچوب نهادهای مستقر ارائه دادند که با نظارت مستمر علما می‌کوشید تا جامعه دینی پدید آورد. در عمل نیز امام بر همین مبنا به تعامل و چالش با حکومت موجود پرداخت. عمل و رفتار سیاسی امام خمینی در قبال رژیم پهلوی دوم، از سال ۱۳۴۰ بعد از ارتحال آیت الله بر جرودی آغاز شد، از این زمان به بعد است که ایشان هر جا که حریم دین و حرمت مسلمانان و کیان اسلامی به مخاطره می‌افتاد، یا خطر استیلای بیگانگان قوت می‌گرفت، بی‌هیچ ملاحظه‌ای به مقابله بر می‌خاست. امام خمینی در شرایطی وارد عرصه سیاست گردید و به نقد دولت پهلوی پرداخت که سکوت سراسر این گفتمان را فرا گرفته بود، و به دلیل عدم اجرای مطالبات مشروطه طلبی از یک سو و اقتدار بی‌چون چرای محمد رضا شاه از سوی دیگر، نه کسی علاقه‌ای به پیگیری آرمان‌های برآورده نشده مشروطیت داشت و نه کسی جرأت نقد کردن دولت پهلوی را در سر می‌پروراند. بدون شک ایستادگی امام خمینی در قبال حوادثی از قبیل لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی و کاپیتولاسیون، در فرو پاشی سکوت توأم با تقیه سال‌های پس از کودتا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نقش مهمی ایفا کرد.

رفتار سیاسی امام خمینی در جریان لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی در چهارچوب دولت مشروطه و نظارت عالیه فقها قابل تفسیر است، در این زمان مخالفت امام با اقدامات دولت بود نه با شاه و سلطنت و اصل رژیم، چنانچه می‌بینیم، بلافاصله بعد از عقب نشینی رژیم، امام خمینی نیز روحانیون را به آرامش دعوت نمودند، و آنها را از ناسزا گفتن به دولت بر حذر داشتند، ولی در عین حال نصیحت کردن را از واجبات دانستند، و علما را موظف نمودند از شاه تا مقامات بالاتر را نصیحت کنند. از این زمان به بعد، از جریان برگزاری رفراندوم توسط شاه، حمله رژیم به فیضیه، قیام پانزده خرداد، تا قضیه کاپیتولاسیون، لحن امام تندتر و حملات غیر مستقیم به شاه بیشتر می‌شود، ایشان یقین پیدا می‌کنند که همه اعمال وحشیانه زیر سر خود شاه است، چون او جلوی این اعمال وحشیانه را نمی‌گیرد. حادثه عظیم فیضیه موجب شد که ایشان با صراحت از شاه انتقاد کنند و تقیه را تحریم نمایند. و در تصویب کاپیتولاسیون، امام که سلطه اجانب را بزرگترین منکر می‌دانستند، مفاد لایحه کاپیتولاسیون را که به نیروهای آمریکایی و افراد وابسته به آنها مصونیت قضایی می‌داد، زنجیر اسارت و سند استعمار خواندند و عدم مشروعیت قانون مذکور، دولت و مجلس را اعلام کردند. با همه این اتفاقات، امام سلطنت را زیر سؤال نبردند و سخنی از براندازی رژیم به میان نیاوردند. مسأله بر اندازی نیازمند خلق شرایط و عواملی بود که در آن زمان وجود نداشت. امام خمینی با رعایت اصل توجه به مقتضیات زمان و مکان، به خوبی درک کرده

بودند که برای رسیدن به هدف و براندازی حکومت باید شرایط مهیا باشد، اما واقعیت اجتماعی از قبیل توان و استعداد جامعه، میزان همدلی حوزه علمیه به خصوص هرم آن یعنی مراجع و نخبگان آن و هم چنین اقتدار و توان بالای رژیم ایجاب می کرد تا سخنی از بر اندازی و جایگزینی نظام نوین به میان نیاید. ایشان با توجه به اصل تقدم اهم بر مهم، ضروری می دانستند برای حفظ و بقای اسلام در مقابل رژیم که آن زمان شرایط بر اندازی آن وجود نداشت، همچون امام حسن مجتبی علیه السلام، نرمشی از خود نشان دهد که شاید بتوان از آن به تعبیر مقام معظم رهبری به عنوان «نرمش قهرمانانه» یاد کرد. و یا به تعبیر خود امام رضوان الله تعالی علیه با عنوان «و قولا له قولا لينا لعله يتذكر او يخشى (طه: ۴۴)، گفتاری آرام و لین» یاد کرد. این نرمش قهرمانانه و این قول آرام و لین، را می توان بر اساس قواعد امر به معروف و نهی از منکر توجیه کرد. «امام خمینی از میان مراتب سه گانه امر به معروف و نهی از منکر، بر مرتبه امر و نهی قلبی و لسانی تمرکز داشتند. ایشان در مرتبه لسانی، دقیقاً بر اساس نظریات فقهی خود از مرحله پایین تر به مرحله بالاتر (الادنی فالادنی و الاسهل فالاسهل) عمل می کردند. بنابراین می بینیم که امام رضوان الله علیه، در گام های آغازین نهضت، در مواجهه با رژیم، «نصیحت» و «دعوت» به اصلاح روش ها و منش ها را در پیش گرفتند، اما ماهیت اصلاح ناپذیر رژیم و پیوند مستحکم آن با منافع غرب و اسرائیل که می رفت هویت دینی کشور را بی اثر سازد، امام را واداشت با لحنی تندتر شاه را زیر سؤال ببرد و آرام آرام، وضع موجود و حکومت مستقر را از اساس نفی و بنیادهای آن را متزلزل نماید.

گام های اولیه امام خمینی در جهت حفظ اسلام در مقابل رژیم را می توان چنین توجیه نمود: اینکه ایشان اصل ضرورت حکومت را به تعبیر امام علی علیه السلام که «لابد للناس من امیر برّ او فاجر» انکار نمی کرد. و چون در آن زمان برای براندازی آن نیز به دلایل ذکر شده هیچ اقدامی مفید نبود در نتیجه باید به «قدر مقدور» برای نزدیک کردن آن به آرمان های اسلامی کوشش می شد، بر اساس همین اصل است که امام خمینی رضوان الله تعالی علیه، در گفتمان اصلاح، نظام سیاسی سلطنتی مشروطه را تأیید می کند. از نظر امام خمینی، نظام سیاسی مشروع در عصر غیبت، نظامی مبتنی بر ولایت مطلقه فقیه است، در صورتیکه تأسیس و اجرای آن مقدور نباشد، نظام ولایت فقیه، اگر آن هم مقدور نبود، نظام مبتنی بر نظارت فقیه، اگر آن هم مقدور نبود نظام سیاسی سلطنتی مشروطه قابل اجرا است. و امام بر این نکته جامه عمل پوشیدند که «در شرایطی که امکان ساقط کردن نظام سیاسی وجود ندارد، اندیشمند عاقل برای سقوط آن ائتلاف وقت نمیکند، بلکه در اصلاح آن می کوشد و اگر فضا و شرایط برای سقوط حکومت

مناسب باشد، نیز برای اصلاح آن وقت تلف نمی کند، بلکه در سرنگونی آن می کوشد.» این دقیقاً همان چیزی است که حضرت امام خمینی در شیوه عملی خود آن را به نمایش گذاشت. و در آن زمان یعنی در سال های ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۳ ایشان با وجود شناخت همه آسیب ها و منکرهای رژیم، شرایط را مناسب برای قیام ندیدند و بر همین اساس تبعید را به جان خریدند، تا در آنجا شرایط را برای قیام علیه ظلم و جور مهیا نمایند. بنابراین می بینیم که امام خمینی بعد از تبعید نیز به حسب وظیفه عمل نمودند و برای محقق شدن تشکیل حکومت اسلامی گام های محکمتری برداشتند. امام قبل از تبعید بذره های یک انقلاب پرشکوه با هدف تأسیس حکومت اسلامی را پاشید و در تبعید آن را پروراند و در ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ محصول آن را درو نمود.

همانطور که گفته شد امام خمینی از همان ابتدای نهضت منکرات و آسیب ها و آفات رژیم را شناخته بودند، اما چون شرایط مهیا نبود، ایشان بر اساس مقتضیات زمان و مکان و شرایط و امکانات و تا بوجود آمدن شرایط گام به گام قدم برداشتند، و تغییراتی در عمل و رفتار سیاسی خود به وجود آوردند، اما این تغییرات بر پایه اصول ثابتی انجام می شد. از جمله، اصل عمل به تکلیف «تقدیم اهم بر مهم»، «قدر مقدور»، «مقتضیات زمان و مکان»، اصل ضرورت حکومت، اصل ولایت الهی، اصل گسترش اسلام، اصل تدریج و اصل اجتهاد که شاید بتوان قاعده امر به معروف و نهی از منکر، نفی سبیل و قیام برای خدا را در آن گنجانند، نیز به عنوان مادر و حاکم و جهت دهنده به تمامی اصول فوق می باشد. و این همان نقطه قوت اندیشه و عمل امام است که با شناخت دقیق اوضاع، شرایط و امکانات و با استعانت از اصول پویای تفکر شیعی یعنی اجتهاد شکل گرفته است. آنچه در اینجا مشهود است، اینکه اصول ۱- ضرورت حکومت که از منظر امام خمینی ویژگی های آن حاکمیت قانون الهی، عدالت محوری، مردم مداری، اعتبار شرایط خاص مانند عدالت، فقاقت و کفایت سیاسی در حاکم اسلامی است که حکومت پیامبر و ائمه و بعد از آن حکومت فقیه تنها حکومت مطلوب است. ۲- ولایت الهی و ۳- گسترش اسلام جزء اصول ثابتی است که امام بر آن پایبند بودند، و این بدان معنی است که امام از ابتدا هدفشان رسیدن به اینها بود، بر همین اساس است که می بینیم امام در کشف الاسرار در سال ۱۳۲۳ قبل از ورود به عرصه عمل سیاسی گفته است که «علما، حکومت های قبل از قیام قائم را حکومت جور می دانند و لذا همکاری با آنها را حرام می دانند» و یا در جای دیگر از همین کتاب در باب تأسیس حکومت ولی فقیه عادل جامع الشرایط به صریح ترین وجه تأکید کرده بودند که؛ «هر چه برای پیغمبر از لازم بودن اطاعت

و ولایت و حکومت ثابت است برای آن ها یعنی فقها هم ثابت است» و همین موارد را در بحث ولایت فقیه سال ۱۳۴۸ باز و گسترده نمودند. و همچنین در سندی سیاسی که در فروردین همان سال (۱۳۲۳) از ایشان به یادگار مانده است نیز مردم را به قیام برای خدا دعوت نمودند. در نتیجه حضرت امام برای رسیدن به این اهداف معین، باید بر پایه عمل به تکلیف، تقدیم اهم بر مهم، قدر مقدور، مقتضیات زمان و مکان و ... عمل می نمودند، در غیر اینصورت در این رهگذر، راه گم، تلاش بی نتیجه و هدف دست نیافتنی می شد.

یکی از مهم ترین علل ورود امام به انقلاب، عمل به تکلیف است که در سایه آن از تسلط حکومت های نالایق و مخالف مذهب جلوگیری خواهد شد. تکلیف گرایی به عنوان یک اصل ثابت، پدید آورنده رفتارهای متفاوت و متنوع در شرایط مختلف می گردد؛ از شرایط تحقق تکلیف قدرت انجام آن است، یعنی شرایط برای انجام وظیفه الهی باید مهیا باشد، « لا یکلف الله نفساً الاّ وسعها» و بنابراین زمانی امام وارد مرحله انقلاب شدند که دیگر مطمئن بودند شرایط حاصل شده است.

یکی دیگر از عوامل ورود امام به مرحله انقلاب، وجود سلطه اجانب و دوستی و همپیمانی رژیم با آمریکا و اسرائیل و مبارزه با این موارد و همچنین خود داری از ظلم کردن و مظلوم واقع شدن، در سایه استقلال طلبی و نفی سبیل می باشد؛ که همه و همه با تشکیل حکومت اسلامی میسر می شد و حکومت اسلامی نیز در براندازی رژیم طاغوت و سلطنت پهلوی که خود پدید آورنده چنین شرایطی بود، مقدور می شد. لذا انقلاب بهترین راه حل بود. اصل نفی سبیل از اصولی است که حضرت امام خمینی با تمسک به آن مبارزات خود را با رژیم پهلوی ادامه دادند، در سایه همین اصل است که استقلال ایران و ایرانیان و عزت اسلام از دست نمی رود. این اصل همچون عامل محرک و نیروی انقلابی عمل می کند و افراد معتقد به آن را در برابر مسائل سیاسی - اجتماعی حساس می کند. براساس همین قاعده است که حرکت های انقلابی امام خمینی تنظیم گردید و خارج شدگان از این قاعده مورد عتاب قرار گرفتند، و استقلال خواهی را طبق اصل قرانی «لا تظلمون و لا تظلمون» خود داری از ظلم کردن و مظلوم واقع شدن تفسیر می کند.

اصلی ترین عامل ورود امام خمینی به انقلاب، رعایت اصل امر به معروف و نهی از منکر است، بر پایه رعایت همین اصل است که امام خمینی قیام علیه بزرگترین منکر یعنی حکومت طاغوت در جامعه اسلامی را لازم و واجب دانستند، و همکاری با آن را از انکر منکرات بر می شمردند، و سکوت علمای

دین را اگر موجب تقویت طاغوت باشد را حرام، و اعتراض و اظهار نفرت را واجب می دانند. برپایه همین اصل است که بسیاری از رفتارها و اقدامات امام خمینی قابل فهم است. ایشان نظام طاغوت را نظام شرک و قیام علیه آن را لازم دانستند. به واقع می توان همه اقدامات شاه را منکرانی دانست که دیگر قابل اصلاح نبود، و منجر به این شد که خود سلطنت و رژیم طاغوت به عنوان بزرگترین منکر از سوی امام مطرح گردد، که حاکم آن نیز دارای شرایط یک حاکم صالح به عنوان، رهبر یک جامعه اسلامی نبوده است، و فقط با قیام علیه آن و تشکیل حکومت اسلامی بود که جامعه اسلامی رو به اصلاح می نهاد.

از جمله منکرانی که امام خمینی همیشه قبل و بعد از تبعید از آن یاد می نمودند، و تنها راه اصلاح این منکرات را براندازی سلطنت و تشکیل حکومت اسلامی دانستند، عبارتند از :

۱- سیاست های اسلام زدایی شاه ۲- فساد و فحشاء در رژیم (اخلاقی، فرهنگی، اقتصادی و اداری و... حیف و میل بیت المال مصداق عینی فساد اقتصادی است که امام از آن به عنوان منکری وحشتناک یاد نمودند. ۳- عدم وجود عدالت ۴- از بین رفتن اخلاق و آداب اسلامی در جامعه، ۵- مبارزه با ارزشهای جاهلیت ۶- نبود رفاه مادی برای اکثر اقشار جامعه ۷- رواج فرهنگ استعماری بیگانه به نام تمدن ۸- رواج ظلم و ستم و اختناق. برخی از مصداق های عینی منکرات عبارتند از ، برگزاری جشن های ۲۵۰۰ ساله، تغییر تاریخ تقویم ایران از هجری به شاهنشاهی، تغییر آیین سوگند برای ارتشیان ، اجرای سیاست های آمریکا، ارتباط با اسرائیل و ...

اقامه قسط و عدل، یکی از معروفاتی است که از عوامل ورود امام به انقلاب است. ایشان یکی از وجهه های انقلاب اسلامی را «تحقق حکومت عدل و پاسداری از عدالت می دانند.

از دیگر علت های قیام امام، سیاست های اسلام زدایی رژیم شاه است که سعی در خالی کردن اسلام از محتوای خویش و تضعیف موقعیت روحانیت نزد مردم و مخالفتش با خواسته های مردم و روحانیت در مورد تحقق احکام اسلامی بود . همچنین رژیم پهلوی سعی در معرفی دین اسلام به عنوان افیون جامعه و توده ها، معرفی حکومت اسلامی بعنوان یک حکومت استبدادی و زورگو، منزوی سازی اسلام در جامعه با ترویج این فکر که دین برای تخدیر مردم است و اسلام نمی تواند در عصر کنونی حکومت را به دست بگیرد و در یک کلام تضعیف نهضت اسلامی از طریق اسلام زدایی، داشت. و نیز اقدامات رژیم شاه در جدایی دین از سیاست و جدا کردن مردم ایران بویژه جوانان از اسلام و مذهب و پایمال کردن ارزشهای اسلامی، انحراف از راه مستقیم اسلام، همه و همه راه امام را برای یک قیام اسلامی هموار می نمود .

انحطاط فرهنگ مملکت از طریق ترویج فرهنگ مبتذل غربی و شیوع مراکز فساد فحشا و اشاعه فساد و تعلیمات انحرافی در دانشگاهها و سرگرم کردن جوانان و افراد مملکت به مسایل ویرانگری چون مواد مخدر و عیاشی، این مهم نهایتاً منجر به بروز انقلاب گردید.

از دیگر عوامل بروز قیام، سیاست تهدید و ارعاب و سرکوب مخالفان از سوی شاه بود. استفاده از قدرت نظامی، ایجاد رعب و وحشت، اعمال اختناق و فشار، اتکاء به زور سرنیزه، و روا داشتن انواع ظلم و جور و قهر از سوی رژیم شاه نسبت به مردم موجب شد که وسعت دامنه قهر و فشار به درجه تحمل ناپذیری برسد و مردم ایران برای مقابله با غارت و چپاول اموال، تخریب منازل، هتک نوامیس و سر به نیست کردن مخالفان و تظاهرکنندگان از سوی رژیم پهلوی، دست به نهضت اسلامی زدند، از سوی دیگر مالیاتهای کمرشکن شکاف اقتصادی و طبقاتی، نابسامانی وضع اقتصادی و فرهنگی، دست اندازیهای ایادی رژیم به مال و جان مردم و روا داشتن امتیازات نابجای اقتصادی، موجب گردید که مردم علیه تبعیضها و محرومیتها و بی توجهیهای رژیم به مسائل رفاهی و... قیام کنند و مبارزه با ظلم و ستم را از اهم وظایف خود بدانند.

یکی از عوامل بروز قیام همانا اعتلای شعور سیاسی مردم، بیداری ملت، تحول مردم و بالا رفتن فهم سیاسی آنان، و نارضایتی عام مردم از فقدان آزادیها و حقوق مشروع بوده است.

یکی دیگر از عوامل قیام اسلامی، وابستگی فرهنگی، اقتصادی، نظامی، و سیاسی رژیم پهلوی به بیگانگان، دخالت اجانب در امور داخلی مملکت، اتکاء رژیم به خارج و بیگانه وابستگی عمال مملکت به استعمارگران و عدم اتکاء به قدرت مردم و فقدان مشروعیت به دلیل حمایت بیگانگان بوده است. از اینرو، تکیه رژیم شاه به استعمار خارجی، و از دست دادن پایگاه ملی، موجب انحطاط اقتصاد مملکت، نابودی سرمایه های انسانی، و مادی، تاراج خزائن مملکت، استثمار ذخایر و نابسامانی وضع اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایران گردید که این مهم موجبات بروز قیام را برای دستیابی به استقلال در معنای اراده آزاد تصمیم گیری در سیاستهای داخلی و خارجی فراهم آورد:

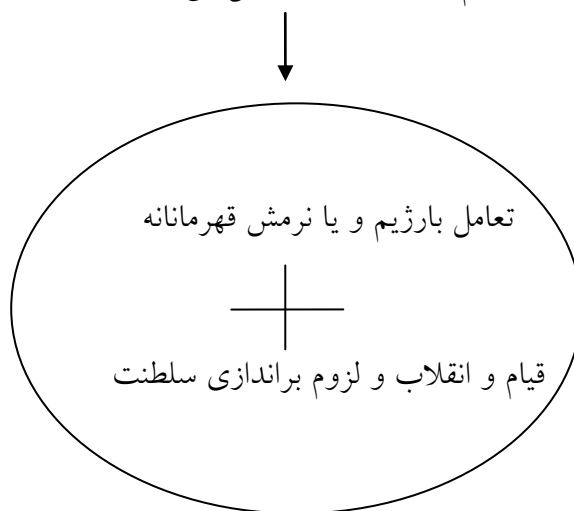
عواملی که از آن یاد نمودیم از جمله عواملی هستند که به اعتقاد امام خمینی ریشه در نهضت تنباکو و جنبش مشروطیت دارد، اما چون شرایط و بسترهای لازم ایجاد نشده بود، در نتیجه علیرغم تحمل تلفات و رنجهای فراوان در این راه موفق نشده بودند؛ و از طرف دیگر استعمارگران در طول مبارزات متوجه شده بودند که باید با برنامه ای دقیق و مدون، اساس اسلام را آهسته و بتدریج از میان بردارند و بنابراین

در راستای این سیاست، رژیم پهلوی دست به اسلام‌زدایی زد و خواست که با ابتکار، احتمال انقلاب اسلامی را به صفر برساند. در همین راستا، مفاهیم عمیق عدالت اجتماعی، اسلام و قرآن به الفاظی بی‌محتوا تبدیل شده بود، و در نتیجه برای حفاظت از کیان و شرف ملت و منافع دینی و اخروی مردم ایران، حکومت اسلامی ضروری می‌نمود، و برای تشکیل حکومت اسلامی نیز قیام و انقلاب اسلامی و براندازی رژیم فاسد پهلوی لازم و واجب بود. بر همین اساس بود که امام خمینی نظریه حکومت اسلامی را در سال‌های تبعید بیان نمودند، و آنچه که در کشف الاسرار بود را گسترش دادند و به اجرای آن نزدیک شدند، در همین زمان بود که سخن از انقلاب و قیام به طور جدی مطرح شد و راه‌های مبارزه با منکرات و خط‌مشی مبارزاتی را مطرح و به صراحت تنها راه نجات مردم را براندازی حکومت جور و سلطنت و تشکیل حکومت اسلامی بیان نمودند، امام خمینی بستر سازی را برای یک قیام موفق و انقلاب بزرگ اسلامی لازم و ضروری می‌دانستند، این بستر سازی که بر پایه آگاهی مردم و شناخته‌شان از هویت شاه و رژیم سلطنتی بود، موجب شکاف بین شاه و مردم گردید. حال دیگر امام می‌دانست که فضا و شرایط آماده است برای سقوط حکومت. فقط باید جرقه‌ای می‌خورد تا این باروت‌های آماده، منفجر شوند. و این امر با شهادت فرزند امام و توهینی که به امام شد، محقق گردید، خشم مردم آماده قیام و یک انقلاب پیروزمندانه، شدت گرفت، در نتیجه امام وقت را تلف نکردند و بر مبنای عمل به وظیفه شرعی و تکلیف الهی و با توجه به اینکه انگیزه قیام را نه برای منافع شخصی یا امیال نفسانی که برای رضای خداوند می‌دانستند؛ بر اساس آیه شریفه "قل انما اعظکم بواحدة ان تقوموا لله مثنی و فرادی" هم آحاد جامعه و هم کلیه گروه‌ها و دستجات اجتماع را به قیام دعوت نمودند، و تا سرنگونی سلطنت که می‌توان آنرا به عنوان بزرگترین منکر، و پیروزی انقلاب اسلامی و برپایی حکومت اسلامی به عنوان بزرگترین معروف محسوب نمود، پیش رفتند.

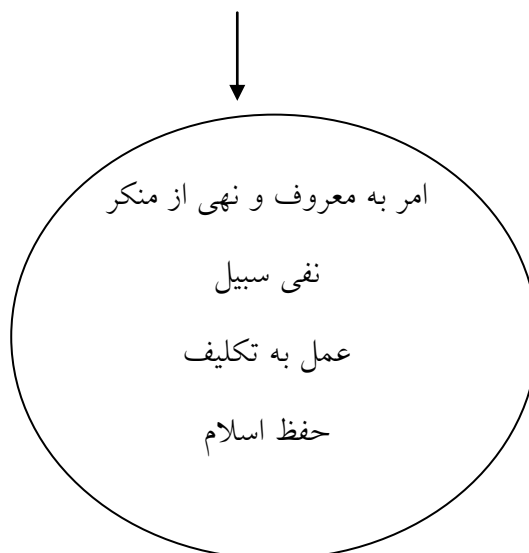
در نتیجه می‌بینیم که امام خمینی مرحله پایانی و بالاتر امر به معروف و نهی از منکر را که همان قیام علیه طاغوت و تشکیل حکومت اسلامی است، را با تأسی از رهبر و مقتدایش امام حسین علیه السلام به منصفه ظهور نهاد، و با تفسیری که از قیام و انقلاب ارائه نمود؛ توانست، کنش انقلابی علیه رژیم را بر انگیزانند. ابتکار انقلابی امام درباره حادثه عاشورا را می‌توان در بسیاری از بیانات ایشان مشاهده نمود، ایشان با مرتبط نمودن، چهار مقوله تقیه، امر به معروف و نهی از منکر، جهاد و شهادت، و بعد از آن نرمش قهرمانانه در مقابل رژیم، قیام و انقلاب را برای حفظ اسلام و قوانین اسلامی و اصلاح جامعه لازم

و واجب دانستند. و آن را مقدمه ای برای انقلاب عظیم منجی عالم بشریت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف دانستند، چرا که به واسطه این انقلاب، که موجب بیداری مردم کشورهای دیگر اسلامی می گردد، به سیطره و ظلم ستمگران خاتمه داده می شود و راه برای ظهور مصلح جهانی حضرت حجت علیه السلام باز خواهد شد. و می بینیم که امام علاوه بر چهار مقوله یاد شده مقوله انتظار را نیز به ارمغان آورد و خود نیز به وظیفه اش به عنوان یک منتظر واقعی به خوبی عمل نمود.

بطور خلاصه نهضت امام از دو مرحله تشکیل می شود :



این دو مرحله بر مبنای اصول ثابتی است که مهمترین آنها:



دلایل گفتمان تعامل و یا نرمش قهرمانانه :

۱- عدم وجود شرایط و بسترهای لازم از جمله

الف: نا آگاهی مردم از اسلام اصیل

ب: همسو نبودن حوزه با تفکرات امام و اسلام اصیل

۲- وجود زنگار بر روی اسلام اصیل

۳- خطر محو شدن قوانین اسلام اصیل با قدرت فزاینده

دولت و رژیم

دلایل تغییر رویه امام از تعامل به انقلاب و لزوم براندازی:

اصلاح منکرات رژیم و اقامه معروف از جمله:

وجود استبداد و دخالت بیگانگان

تعارض اصلاحات با سنت اسلامی

سیاست اسلام زدایی

غیر منعطف شدن سلطنت در برابر مردم و مطالباتشان

شکاف بین دولت و مردم و کاهش مشروعیت دولت

برقراری عدالت

نفی سلطه بیگانگان

جلوگیری از فساد فرهنگی، اداری، اقتصادی دولت

دفاع از حق مظلومان

دفاع از استقلال برپاده رفته ایران و...

برای اجرای همه این موارد:

۱- رژیم سلطنتی بدون صلاحیت بود.

۲- برهمین اساس حکومت اسلامی با رهبری فقیه در عصر غیبت که شناخت لازم از قوانین اسلام دارد، و خود همه امور را رعایت می کند، لازم و ضروری می نمود.

در نتیجه برای تشکیل حکومت اسلامی و براندازی رژیم سلطنتی قیام همگانی و انقلاب واجب است.

در نتیجه با بوجود آمدن شرایط و بسترهای لازم از جمله:

۱- زدودن زنگار از اسلام و عرضه خالص آن به مردم

۲- آگاهی مردم از اسلام اصیل و تشخیص ناسازگاری آن با دولت و رفتارهایش

۳- همسو شدن حوزه با امام

۴- و بوجود آمدن عوامل شتابزا

قیام و انقلاب حتمی نمود.

منابع:

الف) کتاب ها

۱. اشرفی، اکبر، مبانی رهبری سیاسی امام خمینی، ۱۳۸۷، چاپ اول، تهران مرکز اسناد انقلاب اسلامی
۲. امام خمینی، تحریر الوسیله، ج ۲، دارالعلم، مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، سید باقر موسوی همدانی، بی تا
۳. _____، صحیفه امام، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران ۱۳۷۹، دوره ۲۲ جلدی
۴. _____، کشف الاسرار، بی تا، بی جا
۵. _____، کلمات قصار پندها و اندرزها، ۱۳۷۸، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی
۶. _____، ولایت فقیه (حکومت اسلامی)، ۱۳۸۱، تهران، مؤسسه نشر آثار امام خمینی
۷. جمشیدی، محمد حسین، اندیشه سیاسی امام خمینی، ۱۳۸۸، چاپ دوم، تهران، پژوهشگاه امام

خمینی

۸. جوادی آملی، ولایت فقیه، ۱۳۸۷، چاپ هشتم، قم، نشر اسراء
۹. جوانمرد، سید احسان، رفتار سیاسی شهید مطهری و انقلاب اسلامی، ۱۳۸۵، چاپ اول، تهران، مرکز

اسناد انقلاب اسلامی

۱۰. حاجتی، احمد رضا، عصر امام خمینی، ۱۳۸۲، چاپ اول، قم بوستان کتاب
۱۱. حسینیان، روح الله، بیست سال تکاپوی اسلام شیعی در ایران ۱۳۴۰-۱۳۲۰، ۱۳۸۱، تهران، مرکز

اسناد انقلاب اسلامی

۱۲. _____، چهارده قرن تلاش شیعه برای ماندن و توسعه، ۱۳۸۲، چاپ سوم، تهران مرکز

اسناد انقلاب اسلامی

۱۳. خامنه ای، سید علی، بیانات و سخنرانی ها، «انسان ۲۵۰ ساله، زندگی سیاسی - مبارزاتی ائمه

معصومین علیهم السلام، ۱۳۹۰، چاپ اول، تهران، گردآوری مرکز صهبا

۱۴. دوورژه، موريس، اصول علم سياست، ۱۳۷۴، ترجمه دکتر ابوالفضل قاضی، تهران امير کبير

۱۵. رجایی، غلامعلی، امام به روایت امام، ۱۳۷۸، چاپ دوم، تهران، نشر عروج،

۱۶. سعیدی، حسن، فلسفه سیاسی «امام خمینی و حکومت اسلامی» ج ۲، ۱۳۷۸، تهران، مؤسسه تنظیم

و نشر آثار امام خمینی

۱۷. عمید زنجانی، عباسعلی، مبانی اندیشه سیاسی اسلام، ۱۳۸۶، چاپ پنجم، تهران، پژوهشگاه فرهنگ

واندیشه اسلامی

۱۸. لک زایی، نجف، سیر تطور تفکر سیاسی امام خمینی، ۱۳۸۳، چاپ هشتم، تهران، انتشارات

پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

۱۹. مدنی، سید جلال الدین، تاریخ سیاسی ایران، ۱۳۶۹، چاپ اول، قم، انتشارات اسلامی

(ب) مقالات:

۱. اسد علی زاده، اکبر؛ «سکولاریزم و اسلام (۴) فقه و اصول»، ۱۳۸۱ «مبلغان»، شماره ۳۲

۲. اسماعیلی، محسن، «مرجعیت و ماجرای تصویب نامه» ۱۳۸۳، ماهنامه اندیشه و تاریخ سیاسی معاصر

ایران، شماره ۲۱

۳. آقا داودی، میثم، جمالزاده ناصر، «جایگاه و تأثیر کتاب کشف الاسرار امام خمینی» ۱۳۸۸، فصلنامه خط

اول، شماره ۹

۴. برجی، یعقوب علی «سیر تاریخی نظریه ولایت فقیه» ۱۳۸۰ پژوهشنامه حقوق اسلامی، شماره ۳ و ۴

۵. جهان بین، فرزاد، «تحلیل علمای شیعه در قبال حکومت ها با بررسی عصر صفوی و قاجار» ۱۳۸۶،

فصلنامه دین و سیاست، شماره ۱۴ و ۱۳

۶. جمشیدی محمدحسین، «مفهوم و ماهیت «قیام» در اندیشه سیاسی امام خمینی» ۱۳۸۵ مجله حضور

شماره ۵۷

۷. دهشیری محمد رضا، «مناسبات دین و دولت در اندیشه های سیاسی امام خمینی» ۱۳۷۸، فصل نامه

علمی پژوهشی مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی، شماره ۹ و ۱۰

۸. رجبی دوانی، محمد حسین، «آراء فقیهان عصر صفوی درباره تعامل با حکومتها» ۱۳۸۸، تاریخ و

تمدن اسلامی، شماره ۹

۹. زیویار فرهاد، «نوآوری اندیشه سیاسی امام خمینی...»، ۱۳۹۰، جستارهای سیاسی معاصر، پژوهشگاه

علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال دوم، شماره اول

۱۰. سیمایی، حسین، «ثابت و متغیر در اندیشه سیاسی امام خمینی» ۱۳۸۷، فصلنامه حکومت اسلامی،

شماره ۱۲

۱۱. شاکرین، حمیدرضا، «مشروعیت چیست؟» پرسمان - فروردین ۱۳۸۲، شماره ۷

۱۲. شیروودی، مرتضی، «مدرس، امام خمینی، انقلاب اسلامی» ۱۳۸۹، فصلنامه حصون، شماره ۲۸

۱۳. صدر حسینی، علیرضا «محدوده اختیارات حاکمان جور» ۱۳۸۶، فصلنامه سیاست سال ۳۷، شماره ۲

۱۴. طباطبائی فر، سید محسن، «فقها و حکومت های جور (از شروع غیبت صغرا تا صفویه)» علوم سیاسی

۱۳۸۳ سال ۷، شماره ۲۵

۱۵. فراتی، عبدالوهاب، «نظریه انقلاب در اندیشه امام خمینی» ۱۳۸۰، فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۱۶

۱۶. ملایی توانی، علی رضا «فرآیند گرایش به انقلاب در اندیشه امام خمینی» ۱۳۸۰ پژوهشنامه متین،

شماره ۱۳

۱۷. ورعی، جواد و ناصری، علی اکبر، «مبانی فقهی انقلاب اسلامی در اندیشه امام خمینی»، ۱۳۸۸،

فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۵۴

۱۸. نبوی، سید عبدالامیر «تطوراندیشه سیاسی امام خمینی (قدس سره)»، ۱۳۷۷، فصلنامه پژوهشی

دانشگاه امام صادق علیه السلام، ش ۷۰۶

۱۹. نجف زاده، مهدی، «پیشا فرض ها و پنداشت های علما از مشروطیت»، ۱۳۸۹، اطلاعات سیاسی

اقتصادی، شماره ۲۷۶-۲۷۵

۲۰. نوایی، علی اکبر، «روش شناسی حرکت های سیاسی امامان علیهم السلام»، ۱۳۸۹ علوم اجتماعی،

پژوهش های اجتماعی اسلامی، شماره ۸۶

پایگاه اطلاع رسانی:

• اجتهاد

• تبیان

- امام خمینی

- حوزه

- راسخون

Abstract :

Sometimes, to achieve a goal, according to the terms, events and obstacles facing, need a fast movement or slow motion or even retreat from the goal. The mission of the prophets and political behavior of leaders is based on this view, shared goal, different orientation and Shiite clerics' behavior in occultation time. Imam Khomeini's efforts for victory of Islamic revolution were not exception. At first days of revolution, despite of knowing all pests and corruptions in Pahlavi regime and awareness of the situation of those days in society, he took the advice and invitation manner in order to achieve the desired goals. But, the course of events and anti-religious policy of regime, its incorrigible nature, and so its strong bond with the interests of western countries and Israel made Imam Khomeini negating the current situation and government slowly and undermine its foundation. So, coming to terms gradually, such as awakening of people and following the principle, "enjoying the good and forbidding the evil" he didn't waste the time and based on his religious duty, invited people to revolt and went to overthrow the monarchy and establish the Islamic republic state.



ISLAMIC AZAD UNIVERSITY

Central Tehran Branch

Department of Political Science thesis (M.A)

Subject :

**Imam Khomeini Causes of Change in the approach of Dealing
With the Necessity to Overthrow the Pahlavi Regime**

Advisor :

Dr. Akbar Ashrafi

Reader :

Dr . Arsalan Ghorbani

By :

Zahra Amir

Winter ۲۰۱۵